

گل سرخ توحید راتیغ نگهبانست

دفتر چهارم

اصول پایه جامعه توحیدی

* نظام و مناسبات اقتصادی *

دکتر حبیب الله پیمان

گلستان حسن بن حسن

در فضیلت امام

کتابخانه

۲

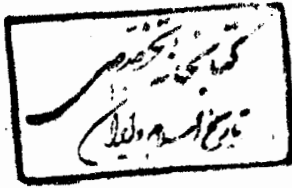
۱

۳۳

بها ۱۵۰ ریال



دکتر حبیب الله پیمان



گل سرخ توحید (دفتر چهارم)

اصول پایه جامعه توحیدی

● نظام و مناسبات اقتصادی



* کل سرخ توحید را تیغ نگهبانست
* دفتر چهارم - اصول پایه جامعه توحیدی - نظام و مناسبات اقتصادی
* دکتر حبیب‌الله پیمان
* انتشارات مکتب
* چاپ دوم ، خرداد ۱۳۶۰

فهرست

صفحه	عنوان
۵	۱ مدینه‌الرسول - اصول پایه جامعه توحیدی
۱۱	۲ شرایط ایجاد جامعه توحیدی و اولین گامها
۱۹	۳ برادری و برابری، اصول جاودانه توحید اجتماعی
	۴ اولین منشور سیاسی پیامبر اسلام یا نخستین اعلامیه
۲۳	جهانی حقوق بشر
۳۳	۵ خدا مالک مطلق اموال و ثروتها و نعمتهاست
	۶ در باره مالکیت زمین و منابع طبیعی و شرط بهره
۴۱	برداری از آنها
	۷ نفي خرید و فروش زمین در مدینه یک تغییر انقلابی
۴۹	بود
۵۹	۸ تامین ابزار کار و وسایل معیشت برای همه

۶۷	۹	حق هر کس محدود به محصول کار خویش است
	۱۰	خدمت و خیانت به خلق ، معیار ارزشیابی افراد و نزدیکی و دوری به خدا
۷۹	۱۱	تفاوت افراد از لحاظ ارزشها
۹۳	۱۲	در جامعه توحیدی کار اساس ارزش و مالکیت است
۹۹	۱۳	ارزش کار انسان در نظامات غیر توحیدی
۱۱۱	۱۴	در نظام اسلامی ، حق هر کس با کار مثبت او بدست می آید
۱۱۷	۱۵	در اقتصاد جامعه توحیدی سود بردن حرام و اخذ ارزش کار حلال است
۱۲۹	۱۶	کسب و تجارت صحیح کدام است ؟
۱۳۳	۱۷	اصل بخشیدن مازاد ، مانع تجمع ثروت در دستهای افراد میشود
۱۳۹	۱۸	درآمد در برابر کار است ، نه سرمایه
۱۵۱	۱۹	سرمایه و ابزار کار در سود سهیم نیستند
۱۷۳	۲۰	انفاق مازاد بر احتیاج
۱۸۹	۲۱	یکبار دیگر در نظام توحیدی سود بر سرمایه تعلق نمی گیرد
۲۰۵	۲۲	تضاد بین فزون خواهی و احتیاج واقعی
۲۲۷	۲۳	احتیاج معیار هرکس از مادیات
۲۳۵	۲۴	اخذ یا دادن مازاد ، کدام ؟
۲۵۳	۲۵	میل به بقاء محرک ثروت اندوزی
۲۵۹	۲۶	تضاد بین امساک از بخشش مازاد و نیازهای جامعه
۲۶۷	۲۷	اصول و نظام جامعه توحیدی
۲۷۷	۲۸	تبادل ارزشها در جامعه توحیدی

مدینه الرسول

اصول پایه جامعه توحیدی

انقلاب ایران، اسلام و مسلمین را در برابر یک آزمایش بزرگ تاریخی قرار داده است. آزمایشی که طی آن باید دعویهای خود را اثبات کنند و حقانیت و درستی آرمانهای تاریخی را در عمل به اثبات رسانند - سیزده قرن مبارزه مستمر توده‌های ستمدیده مسلمان، اکنون وارد مرحله نوینی می‌شود، ایدئولوژی اسلامی یک مرحله دشوار از نقش تاریخی خود را با افتخار و پیروزی پشت سر می‌گذارد، مرحله ای که طی آن اسلام و مسلمین بیدار و آزاده نشان دادند که پیشروتر و موثرتر از هر عاملی و نیروئی قادرند با تثلیث استعمار، استبداد و استحمار نبرد کنند و پیروز شوند توده‌های میلیونی مسلمان، در هر مرحله و موقعیت ندای مبارزان مسلمان را پاسخ مثبت دادند و با پیروی از روش پیشوایان مذهبی، سنت مقاومت در برابر ظلم و مبارزه باستمگر و پیکار برای احیای عدل و توحید را در نیکوترین وجه و بالاترین مرتبه، زنده کردند. حکومت‌های جبار، خلفا و سلاطین ستمگر و مستبد و نظامات طاغوتی و در چند قرن اخیر استعمار اروپائی و امریکائی بزرگترین موانع راه استقرار حکومت اسلامی و نظام توحیدی به شمار می‌رفته‌اند. از این رو فوری‌ترین هدف جنبش‌های آزادیبخش ملل مسلمان بخصوص در یک قرن اخیر ریشه‌کن ساختن نفوذ و قطع سلطه استعمار خارجی و امپریالیسم، محو حکومت استبدادی و مبارزه با فرهنگ استعماری

بوده است. زیرا تا این سه عنصر پلید شیطانی وجود دارند، برقراری نظام اسلامی ممکن نیست - بهمین دلیل از آغاز نهضت بیداری مسلمین و شروع جنبشهای ضداستعماری و ضداستبدادی، بیشترین هم پیشوایان نهضت و متفکران مجاهد صرف بیدار کردن وجدان اجتماعی و شعور مذهبی توده ها و احیای سنت مبارزه و مقاومت و جهاد و شهادت می‌گردید.

سید جمال الدین نمونه برجسته و آغازگر این تلاش عظیم بود - هنوز فریاد نیرومند وی که میلیونها مسلمان سراسر جهان را به بیداری و مبارزه در برابر استعمار خارجی و حکومتهای فاسد و ستمگر داخلی و به اتحاد و برادری دعوت می‌کرد، در فضای سراسر سرزمینهای زیر سلطه استعمار و استبداد طنین افکن است. و سرانجام ادامراه او توسط رهبران مبارزمذهبی و نیروهای پیشرو و توده های پیکارجو، یکی از بزرگترین پیروزیهای تاریخ معاصر را نصیب ملت ما کرد.

با محو کامل نفوذ و سلطه امپریالیسم برکشور ما، راه برای پی ریزی نظام توحیدی هموار می‌گردد.

انقلاب ایران برای اولین بار استقرار حکومت اسلامی را هدف مکتبی خود قرار داد.

اکنون خلق مستضعف ما که دشمن تاریخی خود، استبداد را شکست داده است و مراحل مبارزه با امپریالیسم را می‌گذراند در انتظار تحقق وعده های دیرین مکتب و انقلاب است.

اکنون پیشتازان انقلاب در برابر مسئولیت بزرگ تغییر نظام و پایه‌گذاری نظام توحیدی قرار گرفته اند.

گذشت چهارده قرن از انقلاب توحیدی پیامبر اسلام و حاکمیت روش جباران و سلطه طبقات استثمارگر بر ممالک مسلمان نشین و مسخ و تحریف تعالیم حیات بخش اسلام و تلاش صاحبان پول و زور برای توجیه شرعی مناسبات ظالمانه و ضد توحیدی، حجایی بین اسلام راستین و مکتب حیات بخش آن و معلومات و

برداشت های ما از مکتب بوجود آورده است .

اکنون ضرورت زنده کردن سنت پاک پیامبر و شیوه حکمرانی او و پیشوایان بزرگ اسلام بیش از هر موقع دیگر احساس میشود بدون شناخت درست و اصیل اصول مکتب و بدون داشتن تصویر زنده و روشن از نظام توحیدی - نمی توان در این راه جلو رفت .

قرآن این منبع لایزال معرفت و هدایت که علیرغم انبوهی دشمنان و بی شماری توطئه ها و خیانت ها از هر نوع تحریف و دست خوردگی مصون است ، مرجع اصلی ما در شناخت اصول اساسی جامعه توحیدی است و سنت رسول خدا که تحقق عینی اصول قرآنی است و منبع اصیل دیگر در شناخت اصول و موازین نظام اسلامی می باشد . پیامبر در همه جا و در همه احوال مظهر و مثل اعلای مکتب بود رفتار خصوصی و شیوه زمامداری و امامت و کشورداری و آنچه فرمان داد و بمرحله اجرا در آورد و نهادهایی که بنیان گذاشت ، همه مظاهر عملی و عینی اصول قرآن اند . هیچ مرجع و سرمشقی بهتر از وی نمی تواند ما را به چگونگی تحقق عینی مکتب در صحنه عمل آشنا سازد پیامبر اسلام در سالهای اقامت در مدینه اساس یک جامعه توحیدی را بی ریزی فرمود ، مدینه اولین شهری بود که بوسیله مجاهدان مسلمان برهبری رسول خدا ، آزاد گردید و اولین جامعه ای بود که اصول مکتب در آن پیاده شد .

آنچه در سالهای اقامت پیغمبر در مدینه اتفاق افتاد باید به عنوان بزرگترین آزمایش تاریخ تلقی شود . اسفناک این که نه فقط بشریت دردمند و مشتاق آزادی و عدل از این واقعه عظیم بی اطلاع است که ما مسلمانان آرزومند حکومت اسلامی هم درباره آن بسیار کم می دانیم .

رسول خدا ، نمونه ای واقعی از مدینه فاضله ای که برای بشریت خواب و خیالی بیش نبود ، عرضه کرد .

بشر از همانوقت که با ظلم و تجاوز سلطه و تبعیض محرومیت و بردگی آشنا گشت خواهان عدل و برادری و برابری بوده است .

پیامبر اسلام این آرزوی جاودانه بشر را در مدینه جامه واقعیت پوشاند .

آفتاب برادری و برابری در مدینه طلوع میکند

نمونه ای از جامعه آزاد و انسانی که همه افرادش در یک رابطه برادرانه و فارغ از هر انگیزه سودجوئی ، برتری طلبی و فزون خواهی زندگی کنند ، جز در مدینه عصر پیامبر و در بین مسلمین بوجود نیامده است .

با آمدن مهاجرین به مدینه و پیوستن به گروه انصار (مسلمانان ساکن یثرب) ، جامعه و امت جدیدی پا بعرصه وجود گذاشت .

مهاجرین دست خالی و بدون اندک توشه و ساز و برگی در حال فرار از مقابل دشمن به یثرب که اکنون مدینه الرسول نامیده می شود ، هجرت کردند . عمده آنان درمکه هم از مال دنیا بی نصیب بودند . انصار برادران مهاجر خود را با آغوش باز پذیرفتند و به فرمان پیامبر در خانه های خویش پناه دادند برطبق همین فرمان ها که از وحی الهی الهام می گرفت ، آنان را درخانه و مال ولوازم زندگی خویش شریک و سهیم گردانند و بین مسلمین که تدریجا " برتماعی شهرمدینه مسلط می شدند و آنرا از زیریوغ نظام طبقاتی جاهلیت آزاد می ساختند مناسبات برادرانه ای حکمفرما می گردید .

مومنان از زن و مرد برادروار چون دندانهای شانه برابر شناخته شدند . ازاین پس حساب مومنان مقیم در مدینه از دیگر مردم عرب و حتی مسلمانان خارج مدینه جدا گردید . لازمه عضویت در امت تنها تسلیم در برابر اسلام نبود ، بلکه ایمان و آگاهی به اصول مکتب و آمادگی برای عضویت در امت و هجرت به مدینه و شرکت کامل در سرنوشت بقیه مومنان ، شرط اصلی بحساب می آمد .

آن تعداد از مسلمانان که حاضر می شدند بانظام اجتماعی قبائلی و فرهنگ شرک جاهلی بکلی وداع کرده به جامعه توحیدی مدینه هجرت نمایند بعضویت امت در می آمدند .

در مدینه، بفرمان پیامبر مهاجر و انصار در زندگی یکدیگر سهیم شدند هرکس خانه، اسب و مرکب، مزرعه و لوازم اضافی داشت به برادرش می‌بخشید فروش خانه از جانب پیغمبر نهی شد زیرا اگر کسی خانه‌ای داشت که نمی‌خواست از آن استفاده کند باید بلاعوض به برادر نیازمندش می‌داد، اراضی مدینه در ملکیت عموم مومنان درآمد و قابل تملک خصوصی یا خرید و فروش نبود.

هرکس هرچیز نیاز داشت بهمان مقدار در مال و لوازم برادر مؤمنش سهم داشت. مواسات بمعنای کاملش حکمفرما گردید. مشارکت در همه‌چیز کامل بود، آب، مرتع، سوخت و نمک و دیگر نیازمندیهای اساسی همگانی و مشترک بین همه مردم اعلام شد. فروش مازاد آب آشامیدنی و زراعی و یا علف و مرتع ممنوع گردید.

پایه اصلی مناسبات و روابط مردم براساس ایمان و تقوی استوار بود در اجرای بسیاری از این ترتیبات تازه که متضمن گذشت از منافع و مایملک شخصی و ترجیح دادن برادر مومن بر خود بود، پیامبر برعامل ایمان و تقوی مسلمانان تکیه می‌فرمود.

این نکته بسیار اهمیت دارد که بدانیم جز در موارد خاصی که برای سلامت و بقای جامعه و نهضت اسلام اهمیت حیاتی داشت در موارد دیگر پیامبر مومنان را به انجام و رعایت قواعد اسلامی توصیه و راهنمایی و تشویق می‌فرمود البته اصول بصورت حکم و امر و نهی صادر می‌گشت تقسیم مال و مزایا بین همه مومنان با تساوی کامل صورت می‌گرفت هیچ عاملی جز احتیاج نمی‌توانست موجب برتری شخصی در استفاده از نعمت‌های مادی شود، کسانی که در راه ایمان و هدفهای مشترک فداکاری می‌کردند اجر خود را بلافاصله از جانب پروردگار دریافت می‌کردند. در تامین احتیاجات افراد، مقام و مرتبه یا مسئولیت و طبقه در نظر گرفته نمی‌شد. فرمانده و سرباز، والی و کارمند ساده و مردم معمولی، دانشمند و عامی همه یکسان و بمیزان احتیاج، حقوق و سهم دریافت می‌داشتند.

بیت‌المال بطور سرانه تقسیم می‌شد تا خانواده‌های پرجمعیت که احتیاجشان

بیشتر است، سهم بیشتری نصیب ببرند. خرید و فروش یا اجاره و کرایه زمین و خانه رواج نداشت و پیامبر مومنان را از این نوع فعالیتها برحذر داشت. روابط برادرانه تا آنجا پیشرفت کرده بود که اگر کسی به پول نیاز داشت به خود حق می داد بهمان اندازه از مال برادر مومنش برداشت کند. همه در صورت توانائی جسمانی کار می کردند کسی سربار دیگری نبود و حق استثمار نداشت. از محصول خود کسی مازاد بر احتیاج ذخیره نمی کرد. هدف از تولید هرگز سودجویی نبود - تفاوتها و تمایزات دوران جاهلی که براساس ثروت، نژاد، موقعیت خانوادگی یا قبیله ای و اصل و نسب بود یکسره از بین رفت، درارجاع و وظیفه و مسئولیت، صلاحیت و شایستگی در نظر گرفته می شد با اینحال برای تامین رشد همه جانبه اشخاص به افراد مسئولیتهای گوناگون اعطا می گردید، تخصص به معنای امروزی رایج نبود، همه در موقع لزوم آماده دفاع و جهاد بودند و داوطلب سربازی می شدند و درحال عادی به کار تولیدی و انجام خدمت اجتماعی مشغول می شدند کار جسمی برای همه توصیه می گردید و این نبود که بخشی از مردم صرفاً "و همه وقت کار فکری کنند و بخش دیگر یکسره به کار جسمی پردازند".

خلاصه از یک جامعه و نظام توحیدی و روابط برادرانه و توأم با اشتراک و برابری و سرمایه ایمان و تقوی که در عصر ظهور مهدی موعود علیه السلام وعده داده شده است در عصر پیامبر در مدینه تحقق عینی یافت و ما اکنون سعی می کنیم ضمن بیان اصول اساسی و پایه نظام توحیدی، خصوصیات این جامعه را از زبان تاریخ و حدیث و روایات ائمه نقل کنیم تا همه بدانیم ایدئولوژی اسلامی چگونه نظام و جامعه ای را توصیه می کند و ببینیم ما تا چه اندازه در جهت استقرار نظام اصیل اسلامی در حرکت هستیم.

شرایط ایجاد جامعه توحیدی و اولین گامها

مهاجران مکه، شهر کفر و شرک و ستمگری را پشت سر می‌گذارند و همراه آن با عمری تحمل ذلت و خواری، محرومیت و جهل وداع می‌کنند. جامعه اشرافیت برده‌دار و رباخوار مکه باتمام قوا علیه‌پاک‌ترین، ارزنده‌ترین فرزندان خود بپا خاسته است. روسای ثروتمند قبایل قریش، چون از آزار و شکنجه، تبعید و فشار و محاصره اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مبارزان مسلمان طرفی نیستند، وقتی دریافتند هیچ فشار و شکنجه‌ای این مردان با ایمان و ازجان گذشته را از مخالفت با نظام شرک و اشرافیت طبقاتی عرب باز نمی‌دارد، و ایمان و آگاهی از بردگان ذلیل و سربزیر دیروز، شیران رزمنده و بی‌باکی ساخته است کسانی که تا دیروز جرات نداشتند چشم در چشم اربابان بدوزند و روی حرفشان سخنی بگویند یا صدا را بلندکنند، اکنون، برق نگاه تند و پرنفوذشان، لرزه بر اندام خصم می‌افکند. همه توطئه‌ها و نقشه‌ها برای نابودی نهضت رو به رشد توحید بی اثر مانده و هر ضربه بر مومنان بر ایمان آنها به حقانیت‌راه و هدف و حتمیت پیروزی افزوده است لاجرم کمر به قتل و نابودی پیامبر و یاران او بسته اند. گذشته از این در محیط تیره و زیر سلطه مکه فضا برای رشد انقلاب بشدت تنگ شده است به حاکمیت نظام قبایلی و اشرافی قریش همراه با نفوذ ریشه‌دار فرهنگ شرک و اشرافیت جاهلی، باتکیه بر تجارت پرونق داخلی و خارجی و اقتصاد متکی بر رباخواری و برده داری و استعمار و استثمار قبایل صحرا در برابر ضربات اسلام جان سختی می‌کند.

پیشوای اسلام به فرمان خدا، چاره را در ترک مکه و استقرار در یک قلمرو آزاد برای ادامه مبارزه منحصر می‌بیند. بعلاوه هجرت می‌تواند بسیاری از بن بست ها را در هم بشکند، مومنان را یکسره از نفوذ و وابستگی به نظام و فرهنگ جامعه طبقاتی و کافرپیشه مکه آزاد سازد و رابطه آنها را با گذشته سیاه و اسارت بار بکلی قطع کند. دل‌کندن از علائق، خانه و کاشانه کسب و پیشه و حتی زن و فرزند و آماده‌شدن برای سفری بسوی آینده‌ای کاملاً "تازه و شناخته" که در هر قدم آن مرگ و اسارت، گرسنگی و سختی، کمین کرده است کاری بس عظیم است، درزندگی لحظاتی فرامی‌رسد که انسان با وجودیکه نسبت به راهی که در پیش دارد، آگاهی روش و درستی ندارد اما همینقدر می‌داند که باید برود و در می‌یابد که ادامه حیات در رفتن است و مرگ و نابودی در ماندن، دراندیشه مهاجر، حیات معنای تازه‌ای پیدامی‌کند و ریه‌هایش، هوای تازه‌ای برای تنفس می‌جویند، در فضای موجود، به خفگی می‌افتد، از این رو می‌فهمد که بیش از آن ماندن جایز نیست. مهاجر در این موقعیت در برابر دو انتخاب قرار می‌گیرد، یا بماند و دگر بار قلب و ریه و روح و اندیشه اش را با هوای مسموم و فضای تیره مکه عادت دهد، یا خود را از چنگ آن آزاد سازد و آنچه مربوط به این زندگی و محیط و مناسبات آن هست وانهد و خود را به جریان پرتلاطم رودخانه بسپارد و بطرف دریای آزاد و حیات واقعی شنا کند.

پیامبر درمی‌یابد که حیات و بقای مسلمانان و نهضت نوپای توحید درگرو هجرت از مکه و آزاد کردن قلمروی از سرزمین دشمن است. قلمروی آزاد تا در آن مومنان و نهضت انقلابی اسلامی قدرت تنفس و رشد بدست آرند و جامعه بسته و مقاوم طاغوتی را از بیرون موردتهاجم قراردهند. از بیرون بهترمی‌توانند شریانهای حیاتی مکه را قطع کنند و انسجام درونی آنرا مختل و سست نمایند. اشرافیت قریش بدو چیز زنده و پای‌بند است تجارت و سلطه برقبایل و سرزمین های عربی، پایه های قدرت و فرمانروائی چوب بستهای نظام آن بر دو پایه زر و زور استوار است. مهاجرین از مکه خارج می‌شوند تا بر این دو پایه ضربه

بزنند و همین کار را هم کردند و به هدف رسیدند.

زندگی در مکه چگونه بود

چند خانواده اشرافی در راس قبایل دهگانه قریش، خود را مالک و ارباب همه چیز از طبیعت و انسان، می‌شناسند. ثروت در دستهای آنان متمرکز، اراضی و مراتع و نخلستانها در ملکیشان و انسانها برده یا زیر سلطه و نفوذ آنها هستند. اکثریت مردم برده یا مزدور اربابها هستند و اصل و نسب اشرافی پایه منزلت اجتماعی است. بیشترین پایه افتخار، نام و عنوان قبیله و شرف و نسب خانوادگی و اباء و اجدادی است. همه چیز حتی خدایان و بت‌ها هم در سلسله مراتب طبقاتی قرار دارند، خدایان اشراف، بزرگتر و از موادی گرانبها ساخته شده‌اند و در بهترین نقطه معبد جای دارند. ارباب‌ها معابد و پرستشگاهها را هم زیر سلطه دارند یعنی نه فقط جسم و کار مردم که روحشان هم در اسارت اشراف و اربابها است.

قانونی جز مطامع و خواستها و هوسهای اربابها وجود ندارد، کشتن برده همانقدر آسان است که خوردن آب، ضعیف‌ترین ناچار از تبعیت و وابسته شدن به قویترها هستند. روسای قبایل سلطه خود را بر قبایل نزدیک و دور و شهرها و آبادی‌های عربستان گسترده‌اند. مردم یا مزدور، مدیون یا برده و مستخدم اشراف‌اند، بهترین مراتع جایگاه پرورش احشام اشراف است. وقتی قدرتمندی در سرزمینی مستقر می‌گشت، سرزمینهای اطراف تا مسافتی که صدای پارس سگ هایش می‌رسید در ملکیت و اختیار مطلق او قرار می‌گرفت (حمی). مردم ضعیف نه از جان و مال که از ناموس خود هم در برابر اشراف ایمن نیستند. اگر چشم هرزه اشراف زاده‌ای بر زن یا دختری بیفتد و تخم هوس در دلش جوانه زند، هیچ عاملی جز زور نمی‌تواند او را از تصاحب وی باز دارد. دریک کلام حکومت با سرمایه‌است و اسلحه. سرمایه از طریق تجارت و ربا (استثمار) و زور با اعمال

قوه قهریه حاکمیت و مالکیت خود را بر نعمت‌های طبیعت و بر انسانها و محصول کار و زحمت آنها، تحمیل می‌کند و مذهب شرک پوششی است بر فساد و ظلم و برده داری رایج و توجیهی است بر حاکمیت و برتری اربابها و بندگی و انقیاد برده ها و مزدوران - اربابها فقط مالک و رئیس قبیله نیستند که متولیان معابد و پاسداران بتها و سخنگویان خدایان هم هستند. دین وسیله ای است برای تحکیم نظام اشرافیت و مشروع جلوه دادن اختلافات طبقاتی. اراضی در مالکیت کسانی است که خود آنها را کشت نمی‌کنند و باغات را مزدوران و بردگان احداث و نگاهداری می‌کنند و عمده محصول سهم مالکان است.

اخلاقیات فاسد سرمایه داری و اشرافیت در بین طبقات مرفه و ثروتمند و سران قبایل رواج دارد. مناسبات افراد بر اساس وابستگی به قبیله و اصل و نسب و خون و نژاد است و جز کینه و دشمنی و تبعیض و سلطه عاملی آنها را بهم پیوند نمی‌دهد، هر کس می‌کوشد با تکیه بر اصل و نسب و قدرت و پول بر دیگری فخر بفرشد و برتری جوید. تقسیم بندی طبقاتی در تمام شئون مادی و معنوی جامعه منعکس است، لباسها، مرکب ها، خیمه ها، خانه ها، باغات و مزارع، خوراک و لوازم زندگی و حتی محل سکونت در شهر، که بردگان در فاصله‌ای بس بعید از محله اشراف و سران قبایل و در خارج و حاشیه شهر و مزدوران و بدویان نیز در محله های خاص خود شرک اعتقادی یا شرک اجتماعی همراهی و انطباق کامل دارد.

مسلمانان یک اختلاف با مردم عادی داشتند، به این معنا که فشار مضاعفی که از جانب نظام حاکم بر آنها اعمال میشد، یکی ظلم و ستم اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی که همه مستضعفان جامعه عربی بدان دچار بودند و دیگر فشار سیاسی و نظامی ناشی از مبارزه آنها با نظام و حمایتی که از نهضت اسلام می‌کردند.

مهاجران به پیشوائی پیامبر وارد یثرب می شوند

بعضی سواره و غالباً " پیاده راه بین مکه و یثرب را مهاجران زنده پوش و

بسیاری بدون اندک آذوقه و توشه در بیم از تعقیب دشمن و حملات قبایل هم پیمان قریش، طی می‌کنند. تا پرچم آزادی و عدل توحیدی را بر سرزمین تازه‌ای برافرازند. سرزمینی که بی صبرانه انتظار ورود مهاجران آزادببخش را می‌کشد و مردمش هر صبح و شام در دروازه‌های شهر چشم براه مکه دوخته‌اند تا کی پیشوای نهضت از قلب صحرا رخ نشان دهد و قدم به شهر گذارد. شهری که هم اکنون تا حدودی بدست انصار مسلمانان یثرب - آزاد و به نهضت پیوسته است.

سرانجام محمد (ص) قدم به دروازه یثرب می‌گذارد و مهاجر و انصار بر گردش حلقه می‌زنند. چشمان پر امید و نگران مردم بوی دوخته‌است می‌خواهند ببینند رهبر نهضت، پیامبر خدا، در این قلمرو آزاد چه می‌کند، اکنون که از حلقه محاصره دشمن و از سلطه نفوذ قریش خارج شده و در میان یاران و در شهر آزاد شده توسط انقلابیون است چگونه فرمان می‌راند. چگونه مکتب را پیاده می‌کند. او که همه مناسبات فکری و اجتماعی پیشین را انکار کرده است. او که بر نظام جاهلی و اشرافی قریش شوریده و توحید را بجای شرک و وحدت و برادری را بجای اختلاف و تبعیض و عدل را بجای ظلم تبلیغ کرده است. اکنون که موقع عمل فرا رسیده است، چه خواهد کرد.

اولین اقدام

پیامبر، امام است سرمشق و مظهر تمام عیار مکتب، هر اقدام از کوچک و بزرگ هر اندیشه و کلام، هر توصیه و حکمش، بیانگر مکتب و راهنمای عمل و زندگی مسلمین است.

تا در مکه بود می‌جنگید و نه می‌گفت، نفی می‌کرد. اکنون در شهری که بنام او مدینه الرسول خوانده می‌شود، دو مسئولیت دارد، ادامه نبرد و جهاد تا شکست کامل دشمن و انهدام قطعی رژیم شرک و نظام طاغوتی در سراسر جهان

و پی‌ریزی جامعه‌توحیدی و عینیت بخشیدن به آرمانها و اصول هدفها در اولین قلمرو آزاد شده.

* * *

یثرب آزاد شده‌است ولی هنوز بافت شهر و ساخت اجتماعی آن، قبایلی و طبقاتی است. پیامبر داخل شهر روان شده‌است. پیش از آن در بیرون شهر در قبا فرمان داد اولین مسجد را بنا نهند و در کار ساختن آن همه مسلمین از مهاجر و انصار به اشتراک و برادروار شرکت جویند. خود پیشاپیش به کار می‌پردازد. رهبر و رهرو صرفنظر از سوابق و ریشه و اصل و نسب به کار گل و آوردن سنگ و چوب مشغول می‌شوند. همه کار می‌کنند. برتریها و تفاوت‌های پیشین از بین رفته اشراف زاده یا تاجر قریش یا برده زاده و عرب بدوی، همانند هم گل و سنگ می‌کشند و بردوش می‌گیرند و پیامبر متعلق به شریف‌ترین شاخه‌های قبیله بزرگ قریش بیش از همه غرق کار است.

همه درمی‌یابند که مرحله تازه‌ای آغاز شده‌است و امت جدیدی پا بر عرصه نهاده قبل از آن سابقه نداشته است که اشراف زاده ای دوشادوش بردگان و همانند آنان کار کند. دور یک سفره با آنان بنشیند و در یک کاسه غذا بخورد و مانند آنان لباس بپوشد، پیامبر سرمشق این تساوی و وحدت و برابری است. معروف است که چون بردگان می‌پوشید و بر سفره می‌نشست و همانند آنان غذا می‌خورد وی عملاً "تفاوتها و اختلافات را از میان بر می‌دارد. شعار و ایده آل را جامه عمل می‌پوشاند وقتی می‌گوید انسانها صرفنظر از رنگ و نژاد و ملیت و قومیت برادر و برابرند با اعتقاد عمیق به این اصل با آنان رفتار می‌کند و روبرو می‌شود و آنان را هم طراز خود می‌بیند نه از روی تظاهر و نه از راه اکراه و اجبار، بلکه از عمق روح و قلب دوستشان می‌دارد و برابر و برادر می‌شمارد.

اقدامات و رفتار پیغمبر جهت حرکت و تعایل اساسی مکتب را در برخورد با مسایل مختلف نشان می‌دهد. کوچکترین آنرا نباید نادیده یا دست کم گرفت.

مستضعفان تکیه‌گاه اجتماعی پیامبرانند

گام بعدی را در انتخاب محل اقامت خویش و مسجد بر می‌دارد. از بدو ورود به شهر هریک از قبایل اصرار دارند که رهبر در محله آنها فرود آید پیشنهاد همه گونه یاری از مال و آذوقه تا لشکر و سپاهی و اسلحه می‌کنند، می‌دانند که پیامبر دست خالی با تعدادی مهاجرین از مردم محروم رانده شده از شهر و دیار بی هیچ سازوبرگ آمده‌اند و دشمنی بزرگ و کینه‌توز در پشت سر و دشمنان بسیار در جلوی رو و در همه جا در کمین دارند و تردید ندارد که در این موقعیت باریک به مال و اسلحه به سپاهی و تدارکات نیازمنداند. هر قبیله در محلی سکونت دارد و تحت تاثیر خصوصیات قبایلی و جاهلی در پی افتخار و غرور بیشتری است.

قبول درخواست هریک از آنان، موجب برتری یکی بر دیگران می‌گردد به‌اضافه آنها روسای قبایل‌اند و دارای قدرت و ثروت و موقعیت مهم اجتماعی. پیامبر بیک جامعه طبقاتی پای‌نهادده اما در اندیشه آنست که یک جامعه توحیدی بنیان کند. نباید کاری شود که مستقیم یا غیرمستقیم معنایش صحه گذاشتن بروض موجود و نظام غیرتوحیدی پیشین باشد. قافله پیغمبر محله‌های قبایل معروف و قدرتمند را پشت سر می‌گذارند و در محله بنی مالک بر روی قطعه زمینی لخت با چند اصله خرما توقف می‌کند. در بین ما و در همه جوامع معمول چنین است که وقتی بزرگی به شهری وارد می‌شود به خانه، محترم‌ترین شخص که از مقام و عنوان و موقعیت بالائی برخوردار است، اقامت می‌گزیند. پیامبر این سنت رایج را که مرسوم در نظامات طبقاتی است می‌شکند و مستقیم در زمین دو یتیم، که مظهر مستضعفان شهراند، نزول می‌کند و آنرا خانه خویش و مسجد قرار می‌دهد جایی که امامت و وراثت مستضعفان تحقق می‌یابد و فرمانهای جهاد علیه همه نظامات طاغوتی و حاکمیت شرک و ستمگری صادر می‌گردد و جائیکه

شیران رزمنده در برابر دشمن ، در برابر پروردگار خویش خاضع و تسلیم اند .
جائیکه خانه مردم ، رهبر و خدا یکی می شود .

عنایت پیامبر به یتیمان و مستضعفان و تکیه بر نیروی آنها در بدو ورود
به شهر و در آغاز مرحله سازندگی اهمیت زیادی دارد . زمین دو یتیم ، سهل
و سهیل پسران رافع بن عمر برای اقامت پیامبر و خاندان او و مقرر فرماندهی
نهضت انقلابی اسلام و مسجد خانه مردم و خدا اختصاص می یابد و برای آندو
زمینی در موقعیتی بهتر فراهم می شود .

برادری و برابری،

اصول جاودانه توحید اجتماعی

اصل تساوی انسانها را قرآن و پیامبر اسلام بروحدت منشاء خلقت انسان استوار کردند " . . . الذی خلقکم من نفس واحده . . . " پروردگار شما کسیکه از نفس واحدی آفریدتان . . . "نساء (۱) . برادری مبین رابطه افراد بر مبنای منشاء خلقت واحد و زندگی مشترک است .

رابطه برادری و تساوی بعد از تشکیل امت ، تحقق می یابد ، زیرا تا نظام شرک و مبتنی بر اختلاف طبقاتی و تبعیض برقرار است رابطه برادرانه و تساوی انسانها مفهوم ندارد ، گذشته از این لازمه برقراری چنین رابطه ای قبول آن از جانب افراد شرکت کننده در جامعه است به عبارت دیگر جامعه مبتنی بر اصول برادری و برابری وقتی بوجود می آید که همه افراد آن به این اصول مومن باشند کسیکه به برادری و برابری انسانها بی اعتقاد است نمی تواند در یک امت اسلامی یا در یک جامعه توحیدی عضویت پیدا کند ، اگر چنین کند و بر همان اعتقاد باقی بماند ، ناچار اصول مزبور را زیر پا می گذارد و اگر قدرت یا موقعیت پیدا کند ، نظامی خلاف آن بوجود می آورد . لازمه ایمان به اصول مزبور رعایت آن در عمل و رفتار و زندگی فردی و اجتماعی است . مومنان به مکتب توحید برای برقراری نظام توحیدی تمامی مناسبات و امتیازات متضاد با اصول برادری را پشت سر گذاشته از آنها درمی گذرند . کسی می تواند از علائق و امتیازات خلاف برابری صرف نظر کند که از صمیم قلب بدان مومن باشد از این رو موازین برادری

و برابری و سایر اصول پایه نظام توحیدی تنها در جامعه ای متشکل از مردم مومن به مکتب قابل اجراست .

■ شرایط عینی و ذهنی برقراری نظام توحیدی

چه وقت پیامبر اسلام موفق شدند اصول مکتب را در نظام اجتماعی پیاده کنند ، برای اینکار دو شرط لازم بود :

اول - پاک شدن جامعه از عناصر دشمن و آزاد شدن از سلطه و نفوذ سیاسی - اقتصادی و فرهنگی نظام شرک ، طبقاتی .

دوم - درک و قبول مکتب از جانب مردم و آگاهی و ایمان بدان و بریدن افراد از وابستگیهای اجتماعی و فرهنگی به نظام پیشین .

بعضی گمان دارند که مناسبات برادرانه و غیراستثمار فکسقط در شرایط خاصی از تکامل ابزار تولید قابل اجراست . پیش از آن صحبت از لغو مناسبات استثمار بیبهبوده و آرزوئی خام و خیالی باطل است . الغاء مالکیتهای خصوصی بر منابع طبیعت و بر زمین و آزاد شدن زحمتکشان از استثمار صاحبان سرمایه در مراحل نهایی رشد تولید صنعتی ممکن است . گویا تا آن مرحله مستضعفان محکوم به تحمل ظلم و استثمار و فقر و محرومیت اند در حالیکه تنها دو مانع در راه لغو اینگونه مناسبات وجود دارد .

یکی ، سلطه اقتصادی - سیاسی طبقات استثمارگر ، نهادها و مناسبات کهنه و دیگری فرهنگ شرک و اسارت مردم در جهل و پیوندهای فکری و سیاسی و مذهبی با گذشته . اگر نهضتی بتواند قدرت را از دشمن گرفته با یک جنگ مسلحانه چنانکه پیغمبر اسلام بدان دست یازید هیئت حاکمه نماینده طبقات استثمارگر را نابود و در هم بشکند و الغاء مناسبات پیشین را اعلام نماید و اگر مردم طی یک مبارزه درازمدت انقلابی و قهرآمیز ، همه پیوندهای کهنه را قطع و به آگاهی و ایمان برسند و از خصلت های فرهنگ شرک آزاد گردند به آسانی

قادر خواهند بود جامعه ای و نظامی مبتنی بر روابط برادرانه و تساوی و اشتراک و خالی از هر نوع سلطه و استثمار بوجود آورند .

نهضت انقلابی اسلام چنین نمونه واقعی به تاریخ بشریت عرضه کرده است . بدیهی است درازی و کوتاهی عمر چنین جامعه ای به درجه موفقیت آن نهضت در تامین دو شرط اساسی فوق بستگی دارد . باقی ماندن قدرتمند و صاحب نفوذ گذشته . باقی ماندن نهادهای کهنه و مناسبات اجتماعی . اقتصادی پیشین بمثابة خطری دائمی حیات جامعه توحیدی جدید را تهدید می کند . اگر عمر جامعه توحیدی و مدینه پیامبر کوتاه بود یک علت اساسی آن اشرافیت عرب بود که بکلی نابود نشده بود . نظام قبایلی و غیر توحیدی بود که در عمده مناطق سرزمین عربی برقرار مانده بود .

عدم آمادگی ذهنی مردم هم نقش بسیار مهمی در جلوگیری از استقرار کامل نظام توحیدی یا کوتاه کردن عمر آن دارد . در جامعه عربی عصر پیامبر و باوجود تاثیر عظیم نهضت در تغییر افکار و در حیات و اخلاق مردم . بسیاری همچنان پای بند نظام و مناسبات قبایلی و اشرافی مانده اند . افراد وابسته به طبقات اشراف جز اندکی که سالیان دراز دوش بدوش و قدم به قدم با رهبر انقلاب در . سنگر و در تبعید . مخفی و آشکار با دشمن نبرد کرده بودند و در این راه بسیاری از علائق خود را از دست داده روحیه و تمایلات و شخصیت تازه ای بدست آورده بودند ، بقیه کم و بیش بگذشته وابسته بوده و از اسلام و اسلامیت جز اسم و نمازی بی محتوا و پرداخت زکوتی از روی اگر اه چیزی دستگیرشان نشده بود . از این رو بیشتر پای بند علائق قبایلی و اخلاقیات جاهلی بودند تا فرهنگ انقلابی اسلام . از این رو به آسانی ملعبه دست اشرافیت بنی امیه قرار گرفتند که برای کسب مجدد قدرت سیاسی در کمین موقعیت نشسته بود سه دشمن یا سه مانع امام علی بن ابیطالب دشمنان اصلی اسلام و آنان که مسئول شکست بعد از پیروزی و انحراف از اصول حق و جامعه توحیدی شدند در سه چهره معرفی می کند که بیان زنده ایست از دو عامل فوق . قاسطین عناصر

اشرافی و ستمگر و صاحب قدرت‌اند که بکلی از بین نرفته‌اند و به مخالفت خود پنهان و آشکار ادامه می‌دهند سران بنی امیه مظهر آن بشمار می‌روند - ناکثین و مارقین دو گروه بعدی هستند - دسته اول از خصلت های طبقاتی و جاهلی بکلی آزاد نشده و هنوز اسیر تمایلات قدرت طلبی و ثروت اندوزی و تمایل به استثمار و استخدام و زندگی انگلی است نظیر طلحه و زبیر و در نتیجه به عدالت، برابری و برادری ایمان ندارند و علیرغم اعتراف زبانی در عمل آماده تحمل و پذیرش آن نیستند. و هنگامی که پای قدرت و ثروت و امتیازات مادی و جاه و مقام به میان می‌آید - حق را نادیده می‌گیرند و زیر پا می‌گذارند و دسته دوم مردمی که بدلیل جهل و ناآگاهی برداشتی قشری و ظاهری از مکتب دارند و همین امر سبب می‌شود به آسانی فریب بخورند و بازیچه اغراض صاحبان قدرت و سودجویان قرار گیرند.

پس تا وقتی شرایط بوجود نیاید استقرار کامل مناسبات توحیدی امکان پذیر نیست.

پیامبر در مدینه و در جمع مومنان موفق به انجام این مهم گردید مدینه از نفوذ و سلطه هیات حاکمه قریش آزاد و بدور بود - با آمدن مهاجرین و اتحاد با انصار مسلمین برهبری پیامبر عملاً "بر فضای سیاسی مدینه مسلط شدند و ابتکار عمل را بدست گرفتند سران قبایل اوس و خزرج در برابر تمایل عمومی و رشد نهضت تاب مقاومت و قدرت مخالفت نیافتند - مانده بود قبایل یهودی و بعضی هم پیمانان آنان - بهمین جهت بلافاصله مبارزه با نفوذ و قدرت و توطئه های این گروه آغاز گردید - اکنون پیامبر هم درجه مبارزه با قریش و هم در جبهه مبارزه با یهود و منافقان درگیر است. و در همانحال باید شکل و مناسبات جامعه تازه را تعیین کند.

اولین منشور سیاسی پیامبر اسلام یا نخستین اعلامیه جهانی حقوق بشر

■ مسلمانان مدینه

امت کوچک اسلامی از چه کسانی تشکیل شده بود؟ در بدو امر ممکن است تصور شود هر مسلمانی می توانست عضو جامعه مدینه شود اما چنین نبود - یک بخش مهم از این امت را مهاجرین تشکیل می دادند مهاجرین ، مسلمانان مومنی بودند که از روی آگاهی و ایمان کامل دعوت پیغمبر را به مهاجرت و ترک خانه و کاشانه قبول کردند و از همه چیز خود در راه خدا و آرمانهای مقدس خود گذشتند تا پیش از اعلام هجرت ، تمیز بین مسلمانان از لحاظ درجه ایمان و تقوی و رهایی از علائق و خصلت های غیر توحیدی - آسان نبود . هجرت آزمایشی بود که مومنان فداکار و آزاد از هر قید و بند جاهلی و علائق شخصی را از مسلمانان پای بند به منافع و مصالح شخصی و اسیر ضعفها و تمایلات خصوصی ، جدا می کرد .

کسانی عضو امت اسلامی در مدینه بحساب می آمدند که از این آزمایش سرفراز عبور کرده حاضر به مهاجرت و دل گندن از علائق خود در مکه شده بودند کسانی که خطرات ورود بیک مرحله تازه و بسیار سخت از مبارزه و جهاد را پذیرفته با آغوش باز از آن استقبال کرده بودند ، لذا مسلمانانی که تن به این آزمایش نمی دادند - شایستگی عضویت در امت و گروه مومنان را نداشتند ،

قرآن درباره هر دو دسته چنین می‌فرماید: "ان الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل اللہ والذین اووا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض والذین امنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولا یتهم من شیء حتی یهاجروا و ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر الا علی قوم بینکم و بینهم میثاق و اللہ بما تعملون بصیر" انفال / ۷۲.

(کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و با مال و جان خود در راه خدا جهاد کردند و آنانکه پناه دادند و یاری کردند (انصار) بعضی دوستان بعضی دیگرند - و کسانی که ایمان آوردند و یا مهاجرت نکردند شمارا از دوستی ایشان نصیبی نیست مگر آنکه مهاجرت کنند (در اینصورت) اگر از شما در دین خود یاری خواستند - بر شماست که حمایت کنید مگر علیه گروههایی که میان شما و آنان پیمان و معاهده برقرار است و خدا به آنچه می‌کنند بینا است) .

از این آیه معلوم می‌شود که هر مسلمان یا گرونده ای شایستگی عضویت در امت را نداشته است . بسیاری از عربها تدریجا "مجدوب یا مرعوب قدرت نهضت اسلام می‌شدند و به آن می‌پیوستند یا بدنبال و به تبعیت از روسای قبایل خود مسلمان می‌شدند اسلام آنان از روی آگاهی و درک عمیق و ایمان نسبت به همه موازین مکتب نبود ، بارها اتفاق می‌افتاد نزد پیغمبر در مدینه می‌آمدند و پس از آگاهی از شرایط قبول اسلام ، از وی درخواست می‌کردند آنها را از اقامه نماز یا پرداخت زکوه معاف دارد .

آنها آمادگی پذیرفتن همه شرایط ایمان به مکتب را نداشتند و پیغمبر تحت آن شرایط به آنها سخت نمی‌گرفت - تسلیم در برابر مکتب را یک گام مثبت تلقی می‌کرد غالب قبایل هم پیمانان قریش بودند اسلام آنان را از دشمن جدا و هم پیمان مومنان و یا لا اقل بیطرف می‌ساخت بهمین دلیل پیغمبر آنها را در مزایای جامعه توحیدی مدینه سهم نمی‌کرد و عضو امت بحساب نمی‌آورد .

❖ **جهاد و هجرت دو شرط اصلی ایمان داشتن** ❖

مناسبات حاکم بر جامعه مدینه مخصوص همان جامعه و مومنان روشن بینی

بود که حاضر شده بودند از قبیله و خانه و شهر خود دل برکنند و در راه خدا و پیروزی حق باجان و مال جهاد نمایند جهاد و مهاجرت دو شرط اساسی برای ارتقاء به مرتبه یک مومن عضو جامعه توحیدی بود - هر مسلمانی که این دو تجربه بزرگ و اساسی را آزمایش و استقبال نمی‌کرد به صف مومنان راستین وارد نمیگشت . جهاد و مهاجرت کوره های عظیم خودسازی هستند که هر کس خود را در مسیر آن قرار دهد جوهر شخصیت انسانی اش در آتش سوزان آن‌ها مذاب می‌گردد و ناخالصی‌ها چون کف بی‌آلای می‌آید و به کناری می‌روند و آنچه اصیل و انسانی و خدایی است باقی مانده در قالب شخصیت تازه ای شکل می‌گیرد - قالبی که ساخته و پرداخته ایده الهای فرهنگ انقلابی اسلامی است .

بندهای گرانی که شخصیت انسانی را در لجن زار زندگی حیوانی متوقف می‌دارد و از حرکت آزاد و تکاملی وی جلوگیری می‌کنند - از عشق به مال و قدرت و از دل‌بستگی به حیات مادی دنیا بافته شده اند و بدون گسستن آنها آزادی به دست نمی‌آید و بدون آزادی حرکت تکاملی ممکن نیست .

انسانها در این رابطه به دو گروه تقسیم می‌شوند - کسانی که هم چنان چهار میخ اسیرند و پای در بند . انسانهای آزاد و پویا ، بندها مانع حرکت و پرواز آدمی به قله رفیع کمال اند اما برای آزاد شدن و پاره کردن زنجیرها هم حرکت و تلاش لازم است .

جهاد با مال نشانه یک تغییر کیفی بزرگ در شخصیت انسان است . آن کس که از مال و علائق مادی خویش می‌گذرد قاعدتا " در مبارزه دشوار با نفس خود در یک مرحله پیروز شده است دل کندن از زن و فرزند ، از خانه از مقام و از شغل و کسب و کار مراحل دشوارتر این مبارزه طولانی و مداوم است و سرانجام استقبال از مرگ و شهادت و ناچیز شمردن جان و زندگی نشانه عروج بشر به قله انسانیت است .

برای تشکیل امت و بی ریزی نظام توحیدی - به انسانهای خداگونه ای نیاز است که جز با عبور از یک آزمایش درازمدت جهاد و مهاجرت‌های پی در پی

و مستمر، ساخته نمی‌شوند - این حقیقت بزرگ را باید پذیرفت که در انقلابات تاریخ تنها کسانی قادرند تاریخ قوم خود را ورق بزنند که صفحه‌ء تازه ای در حیات خویش گشوده باشند همانگونه که انقلاب اجتماعی در جریان یک مبارزه انقلابی و درازمدت قهرآمیز میسر است انقلاب در شخصیت انسانها هم ضمن برخورد با موقعیت های سخت و دشوار و زندگی در شرایط متنوع و تلاش برای حل معضلات، وقوع می‌یابد - در نقشی که هجرت در تکوین امت دارد، جای هیچگونه تردید نیست، بسیاری از نظامات نوین و امت ها و ملت ها بدنبال و در جریان مهاجرت‌های بزرگ شکل گرفتند و تکامل یافتند.

در تکوین یک نظم نوین انقلابی و یک امت جدید هجرت همیشه با جهاد همراه است. هجرت بنی اسرائیل از سرزمین مصر بر رهبری موسی (ع) با جهاد و مبارزه علیه نظام فرعون‌نی همراه بود، هجرت مسلمین مکه بر رهبری پیامبر هم با اعلان آغاز جهاد و جنگ مسلحانه علیه دشمن شروع گردید. در عصر ما از هجرت و پیاده روی بزرگ مردم چین در جریان انقلاب می‌توان نام برد که با جنگ چریکی مسلحانه علیه رژیم و حکومت وقت چین همراه بود.

افراد در جریان این تجربه‌ء درازمدت از مبارزه‌ء قهرآمیز و مهاجرت ها دوش به دوش هم حرکت می‌کنند و سختیها و مصائب گرسنگی، آوارگی، محرومیت رنج و طعم شیرین پیروزی و شرنک تلخ شکست و ناکامی را با هم تجربه می‌کنند و دستجمعی به استقبال مرگ و شهادت می‌شتابند این موقعیت ها و آزمایش ها به افراد فرصت کافی می‌دهد تا بر ضعف های خود فائق آیند و خصلت های عالی انسانی و مکتبی را بدست آورده در شخصیت و رفتار خویش جایگزین نمایند. دستورالعمل تعیین شده از جانب پیغمبر بوضوح تفاوت بین گروههای مسلمان و شرط عضویت در امت و بهره‌مندی از مزایای جامعه‌ء توحیدی را مشخص می‌سازد: می‌فرماید: وقتی با دشمنان مسلمانان روبرو شدید آنها را بیکدی از سه کار دعوت کنید، اگر پذیرفتند از آنها قبول کنید و از آنها دست بردارید (۱) به قبول اسلام بخوانید - اگر وارد قلمرو حاکمیت اسلام شدند از آنها پذیرفته

دست نگهدارید . ۲) سپس بعد از پذیرش اسلام به هجرت دعوتشان کنید . اگر ابا کردند و در زمینهای خود باقی ماندند و بسرزمین هجرت وارد نشدند همانند اعراب (بدویان) مومن اند و احکام بدویان مومن را درباره آنها اجرا کنید و از فی (ثروتهای عمومی) به آنها تعلق نمی گیرد و سهمی نمی برند مگر آنکه در راه خدا مهاجرت کنند .

اگر این دو کار را نپذیرفتند (۳) به دادن مالیات با خواری دعوت کنید اگر دادند قبول کنید و دست نگهدارید اگر نه از خدا یاری جوئید و با آنها جهاد کنید زیرا دشمنان خدا و مردم از اشراف اند .

... اینک پیامبر در مدینه است گفتم هر اقدامش تظاهر اجتماعی مکتب

است ، مکتب را نه تنها از روی قرآن که از روی شیوه و عملکرد رسول و آورنده اش می توان شناخت .

■ اولین منشور عهدنامه سیاسی - اجتماعی

پیامبر پس از استقرار در مدینه در اولین خطبه و سپس منشور و عهدنامه سیاسی - اجتماعی که برای تنظیم روابط مهاجرین و انصار و رابطه آنها با یهودیان اعلام کرد ، خطوط اصلی سیاست اجتماعی - اقتصادی اسلام و معیارها و اهداف و جهت حرکت جامعه را تعیین فرمود . . . و اگر شرایط آن زمان و نظامات و مناسبات حاکم در ممالک متمدن و غیر متمدن معاصر پیامبر را بدانیم اهمیت این منشور و عهدنامه که انقلابی در روابط انسانی بحساب می آید ، بیشتر روشن می گردد .

معمولا " یک رهبر سیاسی پس از اینکه یک پیروزی چشمگیر بدست می آورد و در قلمرو آزاد شده ای استقرار می یابد در اولین برخورد ، مهمترین و حیاتی ترین نقطه نظرها و اهداف خود را طرح می نماید .

پیامبر اکرم در اولین سخنرانی خویش در مدینه پس از حمد و ثنای پروردگار

و قبل از هر مطلب دیگری مستقیماً "متوجه حساسترین مسایل اجتماعی یعنی مال و ثروت و نحوه استفاده از آن می‌گردد و خطاب به مردم می‌فرماید:

"اما ای گروه مردم برای خود چیزی بدان جهان بفرستید، بدانید که بخدا یکی از شما بمیرد وگوسفندان خویش را بی‌چوپان بگذارد، سپس پروردگارش درحالی که ترجمان و درباری که حاجب وی شود ندارد بدو گوید مگر پیامبر من نیامد و بتو ابلاغ نکرد و آیا مالی بتو ندادم و فزونی نبخشیدم، پس برای خویش چه فرستادی، دراین هنگام است که براسـت وچـب بـنـگـرد و چیزی نـبـینـد. بجلوی خویش بنگرد جز جهنم نبیند هرکه بتواند روی خویش از آتش نگاهدارد گرچه با نیمه خرمائی باشد چنین کند و اگر نباید با سخنی نیک ویرا بوسیله آن نیکی داده تا هفتاد برابر پاداش دهد. والسلام علیکم ورحمه‌الله و برکاته. می‌بینیم که در اولین خطبه صحبت از این حقیقت است که هرکس از مال خود نگذرد و از آنچه کسب می‌کند و مازاد بر احتیاج است بدیگران نبخشد سرانجامی جز آتش ندارد. در جهان بعدی که ظهور نتایج اعمال است، تنها عاملی که فرد می‌تواند بدان تکیه کند و از رنج و عذاب آتش برهد، مالی است که از پیش فرستاده یا خدمتی است که بمردم کرده است. و سپس در اولین عهدنامه بین مهاجران- اهالی مکه و قریش- وانصار- مردم یثرب- پایه‌های اساسی امت و جامعه اسلامی نوپا را معین و استوار می‌کند این پیمان از یک دگرگونی عمیق و انقلابی در کلیه مناسبات موجود بین اقوام و طبقات و قبایل حکایت دارد و حاوی پرارزش‌ترین اطلاعات درباره خصوصیات جامعه توحیدی و روابط بین گروه‌ها و اقشار مختلف در داخل امت است.

در اولین جمله مرز امت را از سایر مردم جدا می‌کند همه مسلمانان عضو امت نیستند بلکه آن عده از مومنان که جهاد و هجرت کرده‌اند مومنان مبارز و آگاه هستند، لذا می‌فرماید "... اینان مهاجر و انصار- همگی امت واحدی هستند و مانند سایر مردم نیستند. مهاجرین قریش بر رسوم خویش بمانند و میان خود خونبهایی که بدانها تعلق می‌گیرد به‌پردازند و فدیّه اسیران خود را

به نیکی و به تساوی بین مومنان تقسیم کنند. و بنی عوف هم برسم خویش باقی مانده هرطایفه فدیة اسیران را به نیکی و تساوی بین مومنان تقسیم کنند. و بنی ساعده و بنی حارث و بنو حشم و بنی النجار و ... باید رسم خود را حفظ و خونبها و فدیة را به نیکی و به تساوی میان مومنان تقسیم کنند. مومنان نباید شخص عیالمند و مقروض را بحال خود واگذارند - خونبها و فدیة او را تقسیم کنند.

مومنان بر ضد طغیانگر و کسی که علیه آنها دسیسه کند یا ظلم و تعدی نماید یا فتنه و فساد ایجاد کند، قوای خود را دستجمعی بکار برند حتی اگر آن شخص از فرزندان خود ایشان باشد.

مومنی را بجای کافری نکشد و کافری را بر ضد مومنی یاری نکند. عهد خدا واحد (تجزیه ناپذیر) است کوچکترین فرد می تواند از جانب بقیه تعهد کند مومنان دوستان یکدیگرند.

از یهود هرکس از ما تبعیت کند برای او هم یاری و کمک و تساوی خواهد بود، بدو ظلم نشود و بر ضد او کسی را یاری نکنند.

صلح مومنان واحد (تجزیه ناپذیر) است. مومن بدون موافقت مومن در جنگ در راه خطر صلح نکنند جز بر اساس عدالت و تساوی.

جنگجویان هرطایفه که به کمک می آیند بقیه هم آنها را دنبال و پی گیری کنند.

مومنان در خونی که از آنها در راه خدا می ریزد ذمه دار یکدیگرند.

مومنان متقی بر بهترین و محکم ترین طریق اند.

هیچ مشرکی حق ندارد مال و جان قریش را پناه گیرد و جلوی تسلط مومنان را بر آن بگیرد. اگر کسی مومنی را (بدون ارتکاب جنایت) بکشد و ثابت شود -

باید کشته شود مگر آنکه ولی مقتول رضایت دهد. همه مومنان علیه قاتل اند. مومنی که به این عهدنامه اقرار کرد و به خدا و روز آخرت ایمان داشت

مجاز نیست بدعت گذارد خلافتکار را یاری کند یا پناه دهد. اگر کرد لعنت خدا

و خشم او در روز قیامت علیه اوست و توبه و فدیة او پذیرفته نشود .
 اگر در چیزی اختلاف کردید مرجع شما خدای عزوجل و محمد است .
 یهود تا وقتی همراه مومنان می جنگد باید انفاق کنند (هزینه ها را بدهند)
 یهود بنی عرف با مومنان یک ملت اند ، آنها بر دین خود و مسلمین
 بردین خود بدون تفاوت خود و موالی آنها - مگر کسی که ظلم و گناه کند .
 خون کسی بی جهت پایمال نشود هر که دیگری را غافلگیر کرده خونش
 بریزد و بالش دامنگیر خود و خانواده اش خواهد شد مگر آنکس که ستم دیده باشد
 که در اینصورت خدا بدان رضایت خواهد داد .

یهود و مسلمانان هر کدام در جنگ عهده دار مخارج خود هستند و کسانی
 که برضد نامبردگان در این عهدنامه بجنگ برخیزند ، هر یک از یهود و مسلمانان
 باید دیگری را در جنگ با آنان یاری دهند و فیما بین آنها نصیحت و خیر خواهی
 برقرار باشد ، و بجای بدی و گناه ، نیکی باشد و هیچکس بهم سوگند خود بدی
 نکند یار و مددکار مظلوم باشند .

یهودیان تا زمانی که به کمک مسلمانان در جنگند مخارج جنگ را با هم
 بپردازند برای پیروان این عهدنامه شهر یشرب (مدینه) منطقه امن و حرم است
 همسایه هر کس مانند خود اوست زیان و بدی نباید به او برسد هیچکس را جز
 با اجازه کسانش نمی توان پناه داد . و اگر میان پیروان این عهدنامه مشاجره
 و نزاعی روی دهد که ترس آن باشد میادا منجر به فساد گردد ، مرجع حل آن
 خدای عزوجل و محمد پیامبر اوست و خدا بمندرجات این قرارداد راضی و
 خشنود است .

این قرارداد از ستمکار و مجرم حمایت نمی کند هر کس (از مشمولین عهدنامه)
 از شهر مدینه خارج و یا در شهر بماند در امان است مگر ستمکار و جنایتکار خدا
 و محمد پیامبر او پناه نیکوکاران و پرهیزکاران اند " ۱

این منشور گویاتر از آنستکه احتیاجی به تفسیر و توضیح داشته باشد .
 با اینحال توجه به چند اصل اساسی ضرورت دارد :

اول - مفهوم امت واحد و شرایط کسانی که میتوانند عضو این امت باشند.
دوم - تساوی کامل در حقوق و وظایف بین اعضای امت .
سوم - استقلال و آزادی در حفظ رسوم و آداب حاضر هر قوم و قبیله در
عین حال که عضو امت اند .

چهارم - مساوات بین اعضای امت یعنی هیچکس نمیتواند بی اعتنا به
سرنوشت سایر افراد باشد و تامین نیازمندیها و حقوق و دفاع از یک مرز در برابر
ظلم و تجاوز بر همه افراد واجب و فرض است .
پنجم - مبارزه با جنایتکاران و ستمگران و کمک و دفاع از مظلوم و وظیفه
همه افراد امت است .

ششم - رعایت تعهدات یک مومن برای بقیه افراد امت الزامی است .
هفتم - پیروان سایر مذاهب تا وقتی از نظام و مقررات جامعه تبعیت
میکنند دارای حقوق و وظایف مساوی با دیگران هستند .
هشتم - مومنان متقی پیشتازان جامعه اند و مشی و بینش آنها بهترین و
محکمترین است .

نهم - تنها جنایتکاران و ستمگران از حقوق و تکالیف مندرج در این عهدنامه
مستثنی بوده و جامعه از آنها حمایت نمی کند و بر ضد آنهاست .
دهم - هر فرد فقط مسئول اعمالی است که خودش انجام داده و نتایج
آنها خود متحمل می شود دیگران را در مسئولیت جرم و جنایت دیگری نباید
شرکت داد .

هر یک از این اصول و مواد منشاء یک تغییر بنیادی در مناسبات سیاسی ،
حقوقی و اقتصادی گذشته بود ، بطور مثال اصل اخیر که هرکس منحصر "مسئول
اعمالی است که شخصا" انجام داده مقررات و رسوم جاهلیت را که اگر فردی
مرتکب خطا یا تجاوز و جرمی می شد همه افراد قبیله اش در معرض انتقامجویی
قرار می گرفتند ، ملغی می سازد - برطبق رسوم پیشین کسی از جانب عضو قبیله
دیگری مورد تجاوز قرار گرفته بود حق داشت به هر یک از افراد قبیله متجاوز

دست پیدا کرد انتقام گیرد این روش خونخواهیها و جنگها و خصومت‌های پایان ناپذیری را سبب می‌شد و جان و امنیت و حقوق افراد بیگناه را پایمال می‌کرد. یا در نظام پیشین جامعه و افراد آن تکلیفی نسبت به یک عضو محروم برعهده نداشتند اما در این نظام تامین احتیاجات هر فرد برعهده همگان است. ثروت و کالایی که در دست افراد مختلف است در حقیقت متعلق به همه است و هر فرد موظف است آنچه مازاد بر احتیاج در اختیار دارد، به مردم برگرداند.

مومن واقعی از مومن صوری و اسمی تنها با ملاک عمل صالح، یعنی خدمت به نوع و گذشت از مال و جان شناخته می‌شود.

"آیا تکذیب کنندهء دین را دیدی؟ پس او کسی است که یتیم را می‌راند و بر طعام بینوایان پر شور و مسئول اقدام نمی‌کند. پس بد بحال نمازگذارانی که از نماز خویش غافل اند - کسانی که خودنمایی می‌کنند و مایحتاج عمومی را بازداشت می‌کنند" - آیه ۱ تا ۷ سوره ماعون

بعد از اعلام این منشور یا عهدنامه بود که پیغمبر با یکی از مومنان مهاجر و انصار عقد اخوت و برادری بست با این اقدام هم روابط دوران جاهلی و نظام طبقاتی و قبائلی باطل و ملغی شد و هم روابط افراد براساس برادری - تساوی و اشتراک در عقیده و هدف و راه استوار گردید - تنها معیار تفاوت تقوی یا ظلم و جنایت بوده و لا غیر... .

خدا مالک مطلق اموال و ثروتها و نعمتهاست

ایا عبدالله، فرمود: "وقتی پیامبر به مدینه وارد شد، خطی به دور آن کشید و فرمود خدایا هر کس خانه اش را بفروشد به او برکت نده" ۲
زمین مدینه شهر آزاد شده متعلق به خدا و برای عموم است و خانه های آن برای استفاده مهاجر و انصار می باشد - خانه ها و اطاقهای اضافی بدون دریافت وجهی در اختیار مهاجرین گذاشته می شود ممنوعیت فروش خانه ها از جانب پیامبر چند معنای اساسی و مهم دارد. در ظاهر کلام رسول نشانه ای از اجبار و دستور بچشم نمی خورد. تنها از خدا خواسته است به کسانی که برطبق گفته وی عمل نمی کنند و اقدام به فروش خانه ها می نمایند برکت ندهد...
اما فراموش نکنیم که عمل پیامبر و همه گفته های او برای مومنان سرمشق و بینه است "لکم فی رسول اللہ اسوہ حسنہ" و یا در جای دیگر تبعیت از فرامین و خواستهای رسول همان اندازه لازم است که تبعیت از دستورات خدا "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول...".

پس اگر اجرای این درخواست از طرف غیرمسلمانان اجباری نباشد که نبود برای مومنان که اسلام را پذیرفته و رهبری پیامبر را قبول کرده بودند بدون هیچ تردید و ابهامی واجب می نمود.

قبلا "گفتیم که قبول مناسبات توحیدی فقط از جانب مومنان راستین،

کسانی که با جان و مال خود جهاد کرده، در راه خدا مهاجرت کرده اند ممکن و عملی است.

نکته دوم - در این گفتار تنها از فروش خانه ها منع شده است و اشاره ای به زمین و دیگر منابع و کالا و اشیاء نیست.

دلیلش اینستکه اولین مسئله ای که بلافاصله پس از ورود مهاجرین از مکه به یثرب مطرح بود، مسئله سکونت آنها است و فوری ترین مشکل همین است لذا جای تعجب نیست اگر رسول خدا قبل از پرداختن بهر مسئله دیگری ابتدا با این اعلان اقدام فوری و اساسی و موثری برای حل مشکل آنان انجام میدهد چنانکه در مرحله بعد تکلیف بقیه چیزها مثل زمین و... را هم تعیین فرمودند. مهاجرین در خانه ها و اطاقهای اهالی انصار بدون پرداخت عوض اقامت کنند و کسی از انصار حق فروش خانه اش را ندارد.

مسئله زمین و سایر منابع می ماند برای بعد و چنانکه خواهیم دید پیامبر قدم به قدم در هر موقعیت مناسب تکلیف آنها را روشن می کند.

احکام و قوانین اسلامی چه در قرآن و چه در سنت رسول نه یکباره و همراه باهم بصورت تدوین شده در یک کتاب - بلکه بتدریج و در برخورد با هر موقعیت نازل و صادر می شده است.

در یک شرایط انقلابی جز این، روش دیگر محکوم به شکست است وقتی نهضتی به کمک انقلاب قهرآمیز به پیروزی می رسد و قدرت سیاسی را بدست می گیرد بلافاصله یک قانون اساسی کامل و تمام عیار و مدون عرضه نمی کند و مبنای کار قرار نمی دهد - بلکه براساس بینش فکری و اصول مکتب که پذیرفته است - در برخورد با هر مسئله راه حلی پیش می کشد و دنبال می کند - چند سال با این روش نظم گذشته را بر هم می زند و ترتیبات تازه برقرار می نماید. دست آخر وقتی نظام جدید استقرار یافت و ضعف و قوت راه حلها آشکار شد می نشیند و قانون اساسی را تدوین میکنند.

البته قوانین اساسی اسلام از سرچشمه وحی نازل می گردید و از پیش همه

چیز نزد خدا معلوم بود - لکن برای مردم به تدریج نازل شد .
حتی با پدید آمدن موقعیت های تازه بعضی احکام که موقعیت اضطراری
آنها تغییر کرده و علت وجودیشان از بین رفته بود ، فسخ شدند .
نکته سوم هر حکم و دستوری حتی اگر بصورت توصیه اخلاقی باشد از یک
پایه مکتبی و مبنای اساسی تری بر می خیزد و در هر حال نمی تواند با اصول
مغایرت و در تضاد بوده آنها را نقض کند .
پس اگر فرمانی یا توصیه ای در ظاهر صورت یک اصل نداشته باشد منبعث
از اصول و هماهنگ با آنهاست توصیه رسول خدا دایره بر عدم فروش خانه ها
بیانگر اصل خدا مالکی است - اصلی که بر پایه آن دستورات بعدی هم درباره
زمین و اشیاء و ابزار و مرکب و ثروت اضافی صادر گردیدند .
اصلی که بر طبق آن تنها خدا مالک همه چیز است و هیچکس در مالکیت
شریک خدا نیست - ما انسانها امانتدار اموال و ثروتها و نعمت هائی هستیم که
در اصل متعلق به خداست - امانت دار حق هرگونه دخل و تصرف در چیزی که
به امانت نزد اوست ندارد - مگر به مقدار و در حدودی که صاحب مال اجازه
داده باشد - خدا مالک مطلق اموال و ثروتها و نعمت هاست - و انسان امانتدار
آنها ، فقط خداوند در عین حال حدود استفاده و بهره برداری از این امانتها
را تعیین کرده است - از ابا عبدالله علیه السلام نقل است که فرمودند : "آیا
می پنداری آنها را که خدا مورد بخشش قرار داده ، بدلیل کرامت خاص خود به
آنها بوده است یا کسانی را که محروم کرده به علت خواری آنها در نظر خدا
بوده ؟ نه این تصور غلطی است ، بلکه همه دارائی ها از آن خداست که به رسم
امانت در اختیار افراد قرار می دهد . و اجازه داده به میانه روی و اعتدال
بخورند و بیاشامند و بپوشند و ازدواج کنند و از وسیله سواری استفاده کنند . و
آنچه مازاد بر آن است به نیازمندان مسلمان و مومن برگردانند ، تا وضع نابسامان
آنها سامان یابد . اگر چنین کرد چیزی که می خورد ، می آشامد ، سواری میگیرد
و با آن ازدواج می کند حلال است و مازاد و خارج از آن حرام - سپس امام برای

توضیح بیشتر فرمود - (اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست ندارد) آیا گمان میکنی کسی را که خدا امانت دار مالی کرده است مثلا " حق دارد وسیله سواری را به بیست هزار درهم خریداری کند ، درحالیکه یک وسیله سواری بیست درهمی برای او کافی است و یا برای از دواج هزار دینار خرج کند در صورتیکه با بیست دینار می تواند از دواج کند ، و سپس باز هم تاکید فرمود که (اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد) ۳ .

از اقداماتی که پیغمبر اسلام در مدینه در زمینه حل مسئله مسکن بعمل آوردند - به اصولی می رسیم که لاقبل تا آن زمان در تاریخ بی سابقه بوده است - زندگی اقوام ابتدائی را کنار بگذاریم - در هیچ یک از مدیتهای این نوع تغییرات انقلابی دیده نمی شود .

وقتی دستورات و اقدامات پیامبر و آیات قرآن را جمعا " در کنار هم قرار می دهیم نگرش اساسی اسلام بمسائلی نظیر مالکیت زمین - مسکن ، ابزار کار و نحوه بهره برداری و استفاده و سهم شدن در ثروتهای طبیعی بخوبی معلوم می شود .

برطبق حدیثی که در فوق ذکر شد مال و ثروت و زمینی و نعمت های آن در اصل متعلق به خداست که برسم امانت به انسانها سپرده می شود افراد باید اولاً " درحفظ امانت خدا بکوشند از اتلاف ، افساد و انهدام آن جلوگیری کنند ، ثانياً " بقدر احتیاج و درحد اعتدال از آن استفاده کنند و مابقی را به صاحبان اصلی یعنی مردم باز گردانند - از نعمت های خدا نزد هر کس همان قدر به امانت گذاشته شده است که کار و کوشش انجام داده و احیاء کرده است . اگر از راهی غیر از آن چیزی در اختیار بگیرد بر خطا رفته و حقی بدان ندارد - در صورت انجام کار و عمل مثبت - تازه سهم وی از آنچه برسم امانت نصیبش می شود - به اندازه احتیاج و در حد اعتدال و میانه روی است و مازاد بر آن هرچه مصرف کند (حتی از مال خود) طبق فرموده امام حرام است ، زیرا مصداق اسراف پیدا می کند و بر طبق نص قرآن ، اسراف از جانب خدا منع شدید و

حرام شمرده شده است روایت مزبور یک حقیقت مهم دیگری را هم بیان میکند .

■ چرا تفاوت در ثروت پدید می آید؟

اگر افراد در نتیجه شرایط و مقتضیات خاص (داشتن امکانات علمی و فنی بیشتر و یا محیط مساعد و نظایر آن) سهم بیشتری از نعمت های خدا برسم امانت بدست آورند ، به حساب کرامت خاص خدا به خودشان نگذارند و نگویند لطف خدا به ما بیشتر بود یا اگر کسانی بدلائل مشابهی سهم کمتری را نصیب بردند ، نگویند و تصور نکنند که خداوند آنها را مورد بی مهری قرار داده و نزد وی خوار و ناچیز بوده اند . بلکه این تفاوت نتیجه شرایط اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی جامعه و مناسبات بین مردم و روابط تولید اقتصادی است .

این تفاوت ها خود آزمایش و ابتلائی است برای هر دو دسته تا چگونه با آن موقعیت ها برخورد می کنند - آنکس که نصیبی بیشتر برده حق خود میدانند و همه را احتکار یا اسراف می کند یا مازاد بر احتیاج را به صاحبان اصلی اش بازمی گرداند - چنانکه در سوره فجر می خوانیم : " فاما الانسان اذا ما ابتلیه ربه فاکرمه و نعمه فیقول ربی اگر من و اما اذا ما ابتلیه فقد ر علیه رزقه فیقول ربی اهانن - کلا بل لا تکرهون الیتیم - ولا تحاضون علی طعام المسکین - و تاکلون - التراث اکلا لما و تحبون المال حیا جما " فجر / ۱۵ - ۲۰

(اما هرگاه انسان را پروردگارش آزمایش کند ، گرامی اش دارد و نعمتش دهد گوید پروردگرم مرا گرامی داشت - و اما هر وقت بیازماید و براو تنگ گیرد پس گوید پروردگرم مرا خوار داشت - نه چنین نیست بلکه (این تفاوت نتیجه اینستکه) یتیمان را گرامی ندارید و بر خوراک بینوایان ترغیب نمی کنید و میراث را یکجا می خورید و مال را بشدت دوست دارید) .

بقدر احتیاج و در حد اعتدال

از این رو معلوم می شود که همه افراد به نسبت احتیاج خود در نعمت های

خدا و در محصول اجتماعی سهم دارند. می‌گوییم محصول اجتماعی تا از مواد خام مجزا کرده باشم، مردم در نعمت های خدادادی حق مساوی دارند و در محصول و تولید اجتماعی به اندازه نیاز سهمیم و شریک اند و محصول اجتماعی، کالاهائی و ثروتهایی است که مردم با کار خود بوجود آوردند - آری مردم در محصول کار ما هم سهمیم و شریک اند.

اما کسی که با کار خود ثروتی تولید کرده یا کالایی بوجود آورده یا خانه‌ای ساخته در استفاده از آن به اندازهٔ احتیاج بر دیگران مقدم است. اما بر طبق فرامین رسول و احکام خداوند نباید جلوی استفاده دیگران را از مازاد بر احتیاج خود بگیرد. در رابطه با مسئله مسکن دیدیم که پیامبر در آغاز مردم مدینه را از فروش خانه‌ها منع فرمودند - دلیل این منع چه بود؟ افراد در چه شرایطی اقدام به فروش خانه خود می‌کنند، زمانی که خانه اضافی است و بدان احتیاج ندارند و زمانی که از روی اضطرار ناچار به فروش آن شده است. در هر دو حال رسول خدا آنرا منع می‌کند - اگر اضافی است و احتیاجی ندارد - باید در اختیار برادر موقتش بگذارد و اگر خود احتیاج دارد و اما روی نیازمندی می‌خواهد بفروشد باز برای خود نگاهدارد - نیازمندی او را بیت المال یا دیگر برادران مومن برطرف می‌سازند.

در میان مومنان مدینه نظام توحیدی در حال استقرار است در شهر خانه‌هایی است بعضی مسکون و خانواده‌هایی در آنها سکونت دارند، و بعضی غیر مسکون. وقتی صحبت از خانه میشود، باید اطاق مسکونی را در نظر بگیریم نه خانه‌ای با اطاقهای بسیار بعنوان یک واحد مسکونی. بلکه واحد مسکونی را یک یا چند اطاقی فرض کنیم که خانواده‌ای برای سکونت خود (در حد اعتدال) بدان نیازمندند.

ابتدا فروش اطاقها و خانه‌ها منع می‌شود تا هر کس اضافه دارد به نیازمندان نفروشد دوم مقرر می‌شود هر کس بقدر احتیاج در حد اعتدال اطاق در اختیار گیرد - و تا این مقدار حلال است و زیاده بر آن حرام - سوم مقرر می‌شود کسی

بدون آشنایی قبلی و بی اذن صاحب خانه وارد خانه و اطاق مسکونی نشود نه بمنظور تصاحب آن و نه سرزده بمنظور دیدار - اطاق یا خانه مسکونی در درجه اول حق کسی است که در آن ساکن است - به اضافه خانه محل امن و آسایش خانواده است و باید از تجاوز و دید دیگران محفوظ بماند لذا بی خبر وارد شدن و ایجاد مزاحمت ممنوع است .

اما اگر اطاق یا خانه ای غیر مسکون است ورود اشکال ندارد .

" لا تدخلوا بیوتا " غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تسلّموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون - فان لم تجدوا فیها احدا " فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو اذکی لکم واللّه بما تعملون علیم - لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتا " غیر مسکونه " - ۲۷ تا ۲۹ نور .

(قبل از آشنائی و سلام کردن به خانه هائی غیر از خانه خودتان وارد نشوید اگر کسی را در اطاق نیافتید بی اجازه (اهلش) داخل نشوید و اگر بشما گفته شد برگردید ، مراجعت کنید که برای شما پاکیزه تر است - اما بر شما گناهی نیست که به اطاقهای غیر مسکون وارد شوید) .

حتی برطبق گفته امام صادق - " اجازه گرفتن فقط برای ورود به اطاقهاست ورود به خانه احتیاجی به اجازه ندارد) ۴ .

درباره مالکیت زمین و منابع طبیعی و شرط بهره‌برداری از آن

لله ما فی السموات و ما فی الارض (قرآن کریم) ان الارض لله و لمن عمرها
(امام صادق).

اصطلاح مالکیت که تا این اندازه در طول تاریخ مایه ستیز و جدال و بحث و گفتگو شده است و بعضی آنرا مقدس و محترم و بعضی مذموم تلقی کرده اند، با مفهومی که عرف امروز و تعاریف حقوقی برای آن قائل اند، در ایدئولوژی اسلامی که از قرآن و سیره و سنت رسول خدا و ائمه بدست می‌آید، وجود ندارد. از تعاریف موجود که ملاک عمل و وضع قوانین و صدور احکام است، وقتی کسی مالک چیزی شناخته‌شده، نسبت بدان اختیار کامل دارد، می‌تواند نگاهدارد، بکار برد و مصرف نماید، ببخشد، نایود کند و بسوزاند، فاسد و بی مصرف کند و عرف و قانون تسلط مطلق مالک را بر مایملک خود به رسمیت شناخته است و این موضوع آنقدر بدیهی و طبیعی بنظر می‌آید که کمتر کسی در صحت آن تردید می‌کند.

از گذشته دور با این مفهوم آشنا بوده ایم و با آن زندگی کرده ایم. برای ما بسیار عادی بوده است که کتابی که از آن ماست، پاره کنیم و بسوزانیم، بخوانیم یا در قفسه محبوس کنیم، ببخشیم یا بفروش رسانیم. زمانی هم که انسانها قابل خرید و فروش و تملک بودند، ارباب یعنی مالک برده حق داشت

بهر نحوی می‌خواهد با برده رفتار کند. نگاه دارد یا آزاد کند، بکار سخت وادارد یا چون عضوی از خانواده برسر سفره‌خویش بنشاند، کتک بزند یا نوازش کند، بکشد یا زنده نگاهدارد - چنانچه وقتی اشراف برده دار قریش، بردگان مسلمان شده را در حضور مردم شکنجه‌های سخت می‌دادند و بقتل میرساندند کسی حق اعتراض و ممانعت نداشت. پیغمبر اکرم ناظر شکنجه‌های سخت یاران انقلابی خود نظیر سمیه، یاسر، بلال و عمار بود. اما نمی‌توانست جلوگیری کند زیرا در عرف برده داری، مالک بود و مالک و صاحب حق هرگونه دخل و تصرف در ملک خویش داشت.

هم‌اکنون عرف و قوانین مدنی ما این نوع حق مالکانه را از جمله برزمین و منابع طبیعی دیگر برسمیت شناخته است، در حالیکه چنین حقی در منابع اسلامی قرآن و سیره، بی اعتبار است.

مفهومی که هم‌اکنون از حق مالکیت مستفاد و مبنای عمل و قضاوت است در بینش قرآن منحصرًا "برای خدا شناخته شده است. هیچ کس جز خدا حق نامحدود دخل و تصرف در پدیده‌های جهان ندارد. همانگونه که حاکمیت خدا بی قید و شرط و بلا شریک است، مالکیت وی نیز بدون شریک است.

بینش توحیدی با آن نوع تلقی از حق مالکیت که هم‌اکنون رواج دارد، مفایر است. ما "حق" نداریم درباره پدیده‌های طبیعت هرچور دلما خواست رفتار کنیم. درختی که در اختیار شماست، مگر به "ضرورت" نباید قطع کنید یا بسوزانید یا بخشکانید. چنانکه حق قطع انگستان دستهایتان را هم ندارید جز قاعده تسلیط صرف نظر از معنا و مصداق درست آن، نمی‌توان چنین حقی را نسبت به مال یا جان که در اختیار ماست بیرون کشید والا نباید انتحار در اسلام گناه باشد.

این نوع دخل و تصرف مالکانه بدون تردید نوعی شرک است زیرا بر مبنای توحید تنها خداست که عزت می‌دهد یا ذلت، می‌میراند یا زنده می‌گرداند، نعمت می‌دهد یا می‌گیرد و... کسی که در این امور دعوی داشته باشد یا همانند

فرعون عمل کند مبتلا به شرک شده است ، فرعون هم دعوی خدائی می‌کشد و برای اثبات دعوی خویش می‌گفت : "خدا کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند" منم می‌توانم بمیرانم و زنده کنم ، به این نحو خود را در اعمال خدائی شریک می‌کرد . دلیل شرک فرعون جز این نبود که خود را مالک زمین و انسانها می‌دانست .

شاهان و مالکان و اشراف هم همیشه مدعی مالکیت و تسلط بر زمین و مردم بوده اند و بر مبنای همین حق ، دیگران را محروم ساخته اند و یا استفاده آنها را مشروط به شرطی سخت می‌کرده اند .

درست است که خداوند احتیاجی به زمین و نعمت های آن ندارد ، اما اراده مطلق در هر نوع دخل و تصرف تنها از آن اوست . آنچه خداوند به بشر اعطا کرده است ، "حق" استفاده از نعمت های جهان است نه "مالکیت" آنها . تفاوت این دو مفهوم از آنجاست که "حق" محدود و مشروط است و مالکیت یک حق نامحدود و بدون قید و شرط . البته اگر کسی مالکیت را بهمان معنای "حق" بکار برد بر او حرجی نیست ، لکن در عرف و قوانین و حقوق مدنی ایندو باهم تفاوت دارند . مالکیت نوعی رابطه دائمی بین فرد و شئی است که فقط با تصمیم مالک ممکن است قطع شود . اگر شما مالک قطعه زمینی باشید ، این رابطه تا وقتی شما زمین را بفروشید یا ببخشید یا فوت کنید ، برقرار است و لذا مختارید که آنرا بکارید یا معطل بگذارید . شخصا "کشت کنید یا رعیت بگیرید . ولی حق یک رابطه مشروط و محدود است . مثلا "حق شما بر یک قطعه زمین تا وقتی است که آنرا کشت می‌کنید و از آن بهره برداری می‌نمائید . اگر عمل بهره برداری متوقف شد ، حق شما هم زایل می‌گردد و رابطه بین شما و زمین قطع می‌گردد . حق به شما اجازه نمی‌دهد زمین را بفروشید یا سالها معطل نگاه دارید زیرا شما مالک آن نیستید . اگر مالک بودید کسی نمی‌توانست اختیارات شما را محدود کند ، چنانچه هم اکنون اختیارات مالکان اراضی برانجام هر نوع دخل و تصرف ، فروش یا مبادله ، کشت یا معطل گذاشتن و نظایر آن می‌باشد .

■ مالکیت زمین

اما مالکیت زمین منحصرًا "از آن خداست و بشر دارای "حق" بهره‌برداری از آنست. امام علی بن ابیطالب می‌فرماید: "زمین از آن خداست که آنرا وقف بندگان خود نموده است. پس اگر کسی زمینی را سه سال متوالی بدون دلیل معطل گذاشت، از او گرفته می‌شود و به دیگری واگذار می‌گردد. هرکس ده سال از مطالبه حق خود خودداری کند، حقی برای او باقی نمی‌ماند" (۱)

مهلت بازگشت برای مطالبه حق ثابت نیست و به‌رای و نظر امام و مجتهد تغییر می‌کند. چنانکه امام صادق آنرا سه سال قرار دادند "هرکس زمینی از او گرفته شود و سه سال صبر کند و آنرا مطالبه ننماید، حق مطالبه بعد از سه سال ندارد". (۲)

از امام باقر نقل است که فرمود "در کتاب علی دیده‌ام که "زمین از آن خداست که به هر کس از بندگان که خواهد ارث می‌دهد و سرانجام کار متعلق به متقین است. (آیه ۱۲۸ سوره اعراف) من و دیگر امامان کسانی هستیم که خداوند زمین را به ما واگذار نمود، و ما متقین هستیم و تمام زمین از آن ماست. پس هر کس از مسلمین با کار خود زمینی را آباد کند حق اوست و باید مالیات آنرا به امام همانند ما بدهد. و هر چه می‌خورد مال اوست. اگر این زمین را ترک کرد یا خراب نموده و شخص دیگری از مسلمین آنرا با کارش مورد استفاده قرار داد و آباد ساخت و احیاء نمود نسبت به کسی که آنرا ترک کرده حق تقدم می‌یابد، او نیز باید مالیات آنرا به امام بدهد و هر چه خورد از آن اوست. این حدیث بروشنی نشان می‌دهد که:

- (۱) - مالک زمین خداست.
- (۲) - اختیاردار اصلی زمین پیش‌تازان با تقوی و صالح هستند.
- (۳) - حق بهره‌برداری از زمین متعلق به کسی است که با کار خود (نه

دیگری) آنرا احیاء می‌کند.

- (۴) - کار مشخص و احیاء فقط موجد حق بهره برداری است نه مالکیت.
- (۵) - اگر کار تعطیل شد و زمین معطل ماند، بعد از مدت معینی حق زایل می‌گردد و به شخص دیگری تعلق می‌یابد که عملاً "شروع بکار و بهره‌برداری کرده است".
- (۶) - چون مالکیت زمین از آن خدا یعنی جامعه است، کسی که از آن استفاده می‌کند باید مالیاتی بابت حق جامعه بپردازد. زیرا محصول منحصرًا نتیجه کار وی نیست بلکه طبیعت و زمین که متعلق به خدا یعنی مردم است سهم مهمی در تولید محصول داشته است، در حقیقت سهم و مال شخص مقداریست که احتیاج دارد.
- (۷) - مسئول و ناظر بر امر بهره برداری و اخذ مالیات و رعایت حق بهره برداری پیشوایان برحق و صالح و مورد اعتماد مردم هستند.
- (۸) - در مستدرک الوسائل از صدوق نقل شده است که هر کس خانه یا مزرعه یا زمینی را از دست غیر درآورد و آن شخص چیزی نگوید و آنرا طلب نکند و نزاع نکند، و ده سال بگذرد دیگر حقی نسبت بدان ندارد. (۳)
- زمین مانند سایر منابع و ثروت‌های طبیعی جزء انفال شمرده شده و در مالکیت خدا و رسول است (۴) و هرگز در ملکیت خصوصی اشخاص در نمی‌آید. انفال منحصر به غنائم جنگها نبوده بلکه اراضی و املاکی که بدون جنگ نصیب مسلمین می‌شود، هم‌اراضی موات و هرزمین بدون صاحب و متروک، مراتع و کوهستانها، اراضی، بیابانها و جنگلها و معادن و املاک و اموال سلاطین و شاهان و املاکی که به دیگران به اقطاع داده اند و میراث کسانی که وارث ندارند و آنچه بدون اجازه امام در جنگ با دشمنان به غنیمت گرفته شده است همه را دربر می‌گیرد. جهاد برای باز پس گرفتن املاک، اموال و اراضی که حق عموم مردم است و در ملکیت خصوصی شاهان و جباران درآمده مجاز شمرده شده است. (۵)
- وقتی از امام صادق درباره این آیه (۳۹ از سوره حج) سؤال می‌شود،

جواب می دهند که "زمین تماما" و آنچه در آن است مال خدا و یاران او و پیروان آنها از مومنان است. لذا آنچه در دست کفار و ستمگران است، یاران خدا و ستمدیدگان ساکن آن مجازند برای پس گرفتن آن بجنگند" (۶)

در جای دیگر امام در رد توضیح شخصی که آیه را منحصرآ "در رابطه با مهاجرین زمان رسول الله می دانست می فرماید که: "اینطور نیست و آن فقط یک مورد خاص از یک حکم کلی است" و استدلال می کنند که "اگر آیه فقط مربوط به مهاجرین و انصاری بود که مورد ستم اهل مکه قرار گرفته بودند، و چوب آن از عهده مردم زمان بعد که ظالمی و مظلومی (در مکه) نبود، ساقط می شود. در صورتیکه چنین نیست و مهاجران از دوجبهت ستم شدند یکی از طرف مکیان که آنها را اخراج کرده و اموالشان را تصاحب کردند و از اینرو با اجازه خدا با آنان جنگیدند، و دیگر از جهت ستمی که شاهان ایران و روم و پائین تر از آنها از قبایل و اقوام عرب و غیر عرب که چیزهایی در اختیار داشتند (از زمین و مال و ثروت های خدادادی) که مومنان نسبت به آنها حق بودند و لذا با آنها هم با اذن خدا جنگیدند.

بر اساس این آیه است که مومنان در تمام ادوار (برای گرفتن حق خود از غاصبین) می جنگند از اینرو هر مومنی که در این شرایط قرار گرفته و مورد ستم بود، اجازه جنگ دارد، و هر کس برخلاف آن است ظالم است و مظلوم نیست و حق جنگ ندارد و نه حق امر بمعروف و نهی از منکر زیرا او اهل اینکار نیست و حق ندارد مردم را بسوی خدا فراخواند زیرا همانند مومنان جهاد نمیکند". معلوم می شود که تنها کسانی که شرایط ایمان و اخلاص در آنها جمع است اجازه جهاد برای احقاق حق توده را دارند و آنها که فاقد آن شرایط اند و به عبارت دیگر تحت تاثیر منافع و مصالح شخصی می باشند، چنین اجازه ای ندارند. بهمین دلیل در دنباله سخن می فرماید: "به آنها که خواستار جنگ اند اما فاقد شرایط خدائی - و در روز قیامت یکسره وبدون غصب از آن آنهاست". (۹)

۹ - زمامداران حاکم بر مردم مالک اموال و اراضی نیستند بلکه راهنما

و زمامدار و ناظر بر امور مردم و مجری احکام الهی می‌باشند و مسئول اجرای عدل و حق و حفظ قسط "پیامبر به والی خود در یمین چنین سفارش می‌کنند".
 "در میان آنها (مردم) حکم خدا را اجرا کن و در رعایت حکم و مال خدا از هیچکس ملاحظه نکن، بدان که نه حاکمیت و نه مال از برای تست" (۱۰)
 و امام علی بن ابیطالب به یکی از والیان می‌نویسد: "بر تو نیست که با مردم بدخواه خود رفتار کنی و بدون اطمینان و اعتماد کافی (از جانب مردم) به کارهای خطیر اقدام نکن و مالی که در دستهای توست مال خداست و تو فقط خزانه دار آن هستی" (۱۱)

(۱۰) - وقتی زمین و آب بلا استفاده وجود دارد، هرکس که قادر به کار کردن و بهره‌برداری است، حق دارد روی آن کار کرده مورد بهره‌برداری قرار دهد.
 "امیرالمومنین علی بن ابیطالب می‌فرماید: هرکس آب و زمین یافت و با اینحال فقیر باقی ماند خدا او را از خود دور کند". (۱۱)

(۱۱) - اراضی و منابع طبیعی قابل خرید و فروش نیستند، تنها مورد احیاء شده یعنی محصول با حاصل کار را می‌توان به دیگری فروخت.
 امام علی بن ابیطالب با تقسیم اراضی مفتوحه بین مجاهدان مخالفت فرمود و به سعد بن ابی وقاص نوشت:

"... اما اراضی و رودها را بین مردم قسمت نکن بلکه در اختیار کسانی قرار بده که روی آنها کار کنند و ثروت‌های مزبور همچنان سرمایه عمومی مسلمین باقی بماند زیرا اگر میان نسل‌های حاضر قسمت کنی، نسل‌های بعدی بی نصیب می‌مانند" (۱۲)

از امام موسی بن جعفر سؤال شد "مردی زمین از قطیع را از زنی وابسته به دربار عباسی خریداری کرده و در سند نوشته شده پول را پرداخته در صورتی که هنوز نداده‌است، آیا پول را بدهد یا ندهد؟ امام فرمود به او بگو بهیچوجه پول را پرداخت نکن زیرا آن زن چیزی را فروخته‌است که مالک آن نبوده" (۱۳)
 امام صادق هم در پاسخ سؤال مشابهی فرموده‌اند: "چگونه میتوان چیزی

را که به عموم مسلمین تعلق دارد، خرید و فروش کرد".

(۱۲) - محصول فقط متعلق به کسی است که در تولید آن شرکت داشته است. پیغمبر فرمود: "هرکس چیزی را احیاء و قابل استفاده کرد، از آن اوست". امام باقر می فرماید: "هرگروهی چیزی از زمین احیاء کرده آنرا آباد ساختند، از آن خودشان است و بر آن حق تقدم دارند" (۱۴)

از امام صادق نقل است: "هرکس زمین بایری را آباد و شهرها را حفر و قابل بهره برداری کرد از آن اوست و بر اوست که مالیات (صدقه) بپردازد و اگر زمین قبلاً در اختیار دیگری بوده که آنرا ترک کرده و خراب شده است، سپس بیاید و آنرا طلب کند، باید گفت که زمین از آن خدا و کسی است که آنرا آباد می کند" (۱۵)

ماخذ:

- (۱) - فروع کافی جلد ۵ و مستدرک - کتاب احیاء موات .
- (۲) - اصول کافی جلد ۲
- (۳) - مستدرک الوسایل - کتاب احیاء موات ، باب ۱۰
- (۴) - آیه ۱ سوره انفال
- (۵) - آیه ۳۹ سوره حج
- (۶ و ۷) - فروع کافی جلد ۲
- (۹) - تحف العقول
- (۱۰) - وسایل الشیعه
- (۱۱) - نهج البلاغه
- (۱۲) - تاریخ الفتوح اسلامیة
- ۱۳ و ۱۴ و ۱۵) - فروع کافی جلد ۵

نهی خرید و فروش زمین

در مدینه يك تغییر انقلابی بود

■ مهاجران در خانهٔ انصار

مهاجران پس از ورود به مدینه طبق توصیه رسول خدا در خانه‌های انصار اقامت گزیدند - انصار که از مومنان راستین و مجاهد بودند از روی رغبت تمام "نیمی از خانه‌های خود و نیمی از اموال خود را در اختیار مهاجران قرار دادند" ۵ به این اکتفا نکردند که هر چه اضافی دارند به برادران مومن ببخشند فقر و کمبود آنچنان بود که غالباً "قسمتی از خانه‌ها و اموال و که خود بدانها نیازمند بودند به مهاجرین دادند، سهم کردن آنان را در اموال و دارائی و خانه خود بر خویش فرض می دانستند، مهاجرین چنانکه گفتیم غالباً" از محرومترین اقشار مکه بودند و لذا چیزی با خود نداشتند انصار تحت تاثیر ایمان و روح اخوت و همدردی مهاجران را بر خود ترجیح می دادند و ایثار میکردند.

■ فرق اینار با اتفاق

ایثار هر نوع بخشش و گذشتی را شامل نمی شود. وقتی شخص مازاد بر احتیاج را می بخشد - ایثار نکرده است انجام وظیفه کرده - چیزی را که به امانت نزد

او بوده است - به صاحبان واقعی باز گردانده - رد امانت کرده - از ارتکاب گناه (احتکار - کنز - اسراف و تبذیر) خودداری نموده است - این عمل انفاق است .

اما اینار وقتی است که شخص چیزی را که خود بدان نیازمندا است به برادر مومن که بیش از او بدان احتیاج دارد می بخشد - انصار ، مهاجران را بر خود مقدم شمردند و لذا مشمول این تعریف شدند و خداوند درباره آنان فرمود "ویوء ثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصه" . - سورهٔ حشر آیه ۹

در همین باره امام در پاسخ شخصی که از حقوق مومنان نسبت بیکدیگر سؤال می کند بعد از چند بار که از دادن پاسخ اجتناب ورزید در اثر اصرار فرمود "نصف مالت را به او (برادر من) می دهی؟ بعد به چهره او نگریست (و تردید در وی مشاهده کرد) سپس گفت آیا نمی دانی خداوند از کسانی صحبت می کند که دیگران را بر خود ترجیح می دهند؟ گفت بله . فرمود اگر نصف را قسمت کنی هنوز او را بر خود ترجیح نداده ای - فقط با او مساوی شده ای موقعی او را بر خود ترجیح داده ای که از نصف دیگر هم به او بدهی" ۶

تردید اولیه امام در پاسخ دادن به سؤال وی برای آن بود که اطمینان نداشت خصلت و ایمان یک مومن واقعی را داشته و قادر به قبول و تحمل مناسبات توحیدی باشد .

ممکن است بعضی بخواهند اهمیت این تحول را نادیده بگیرند و آنرا در حد یک توصیه اخلاقی تنزل دهند .

ولی اگر شرایط و مناسبات حاکم بر جامعه آنروز عربستان و دیگر ممالک جهان را در نظر آوریم که مالکیت اشرافی و فئودالی و سلطه شاهان و امپراطوران و خانواده های اعیان و صاحب قدرت رسمیت داشت اگر پیغمبر اسلام میخواست در چارچوب نظام اجتماعی زمان مسئله مسکن مهاجران را حل کند ، لازم بود از انصار بخواهد خانه ها و اطاقهای اضافی خود را در اختیار مهاجران بگذارند و پول آنرا بعدها ، یا به اقساط دریافت کنند و یا کرایه دهند . اما تا وقتی پول

ندارند از درخواست آن خودداری نمایند. ولی پیغمبر اسلام تمام روابط کهنه نظام مبتنی بر مالکیت خصوصی را زیر پا می‌گذارد - از فروش و اجاره صحبت به میان نمی‌آورد که نهی هم می‌کند - از مردم دعوت می‌کند تا مازاد از هرچه دارند به برادران خویش ببخشند.

نفی خرید و فروش زمین و خانه و همچنین کرایه و اجاره دادن در مدینه یک اقدام اصلاحی نیست که یک تغییر بنیادی و انقلابی است.

■ منع تملك خصوصی حریم مدینه

اصولاً "قلمرو جامعه توحیدی پیامبر - حرام و به‌عنوان ملک عموم شناخته شد این قلمرو در آنروز محدوده شهر مدینه بود و به فرمان رسول خدا استفاده و تملك خصوصی از این قلمرو منع گردید.

"از ابی‌عبدالله (ع) سؤال کردم آیا پیامبر مدینه را حرام کرد؟ فرمود، بله چهار فرسخ در چهار فرسخ و یا به تعبیری تا شعاع چشم انداز و از جمله درخت‌های آن - پرسیدم صید آن هم؟ پاسخ فرمود مردم دروغ نمی‌گویند".
 ۷ همچنین از امام صادق (ع) نقل است که فرمود: "نزد زیاد بودم و ربیعہ با او بود - زیاد گفت رسول خدا (استفاده خصوصی) از مدینه را تا چه حد حرام کرد - ربیعہ جواب داد، از این چشم انداز تا آن چشم انداز (یا چهار فرسخ در چهار فرسخ) سپس زیاد پرسید آیا در زمان رسول خدا میل‌ها وجود داشت؟ ربیعہ سکوت کرد و جواب نداد، زیاد بطرف من برگشت (امام صادق) گفت ای امام شما چه می‌فرمائید؟ گفتم، رسول خدا آنچه را بین دو موضع شرق و غرب مدینه قرار دارد حرام کرد - پرسید یعنی چه مقدار؟ گفتم آنچه بوسیله دروازه قبا محاط شده، گفت از درختها چه مقدار حرام کرد، گفتم، از کوه عیر تا کوه وعیر" ۸

دلایل دیگر نشان می‌دهد که تحریم تنها محدود به موارد فوق نبوده

است علاوه بر خانه، معامله روی زمین هم منع شد و کرایه دادن مغازه نیز همانند خانه ها ملغی گردید.

در روایتی به نقل از امام صادق (ع)، گفته می‌شود "وقتی پیامبر به مدینه وارد شد - با پا خطی بدور آن کشید و سپس فرمود خدایا هر کس خانه های خود را بفروشد به او برکت نده" شیخ صدوق این حدیث را با اضافه این مطلب نقل می‌کند که "فرمود، هر کس قطعه زمینی را بفروشد به او برکت نده" ۹

■ مغازه و بازار همانند مسجد ملك خداست

از امام صادق نقل است که فرمود "امیرالمومنین فرمود بازار مسلمین همانند مسجد آنهاست. پس هر کس (صبح) زودتر مکانی بدست آورد تا شب در استفاده از آن بر دیگران مقدم است و نیز فرمود که آن حضرت از مغازه های بازار کرایه نمی‌گرفت" ۱۰۰

امام صادق هم خود این مطلب را جداگانه اعلام کردند که "بازار مسلمین مانند مسجد آنهاست. یعنی هر کس زودتر بی بازار رفت همان حقی را دارد که زودتر به مسجد می‌رفت".

این اصل دلالت بر آن دارد که در مدینه مغازه های شهر در مالکیت خصوصی افراد نبوده و کرایه و اجاره رواج نداشته است و این ترتیب در هر جا که جامعه اسلامی بوجود می‌آمده برقرار و اجرا می‌شده است.

اینکه گفته شده هر کس زودتر بی بازار رفت و مکانی را اشغال نمود تا شب حق تقدم در استفاده از آن دارد، دلیل بر این است که مغازه ها در ملکیت خصوصی افراد نبوده است تا برسم معمول در همه جا تنها صاحب مغازه حق دارد هر موقع و بهتر ترتیب که مایل بود حق استفاده از آن را داشته باشد. تشبیه بازار با مسجد بسیار پر معنا است مسجد خانه خداست و در ملکیت خصوصی کسی در نمی‌آید - همه مسلمین حق استفاده از مسجد را دارند - هر کس زودتر بمسجد

آمد و در محلی برای عبادت اقامت گزید - بر نفر بعدی مقدم است و تا وقتی آنجا را ترک نکرده، حق وی محفوظ است این حق فقط برای همان مدت که در آنجا مقیم است محفوظ می‌باشد روز بعد حق از آن کسی است که زودتر آمد و اشغال کرد، مالکیت نیست که همچنان پا برجا بماند - از مسلمین در ازا استفاده از مسجد کرایه و اجرت نمی‌گیرند - بازار هم مانند مسجد است مکانهای آنها ملک خدا یعنی برای استفاده عموم است و هر کس زودتر مکانی را برای عرضه و فروش کالای خود اشغال کرد بردیگران حق تقدم دارد و کرایه دادن هم معمول نیست - به اضافه معلوم میشود مسئولیت و متولی‌گری بازار که ملک عمومی است با امام و پیشوای جامعه است و حضرت علی که دارای چنین مسئولیتی بود - از مردم کرایه نمی‌گرفته است - در صورتیکه بنا به حق ولایت می‌توانستند وجهی برای بیت المال دریافت کنند ولی از این کار اکراه داشته است. ۱۲۰

اینکه حضرت از اخذ کرایه اکراه داشته است نشان میدهد بازار در ملکیت عمومی و در اختیار حکومت اسلامی بوده است و امام در صورت لزوم و احتیاج جامعه می‌توانسته مبلغی به عنوان مالیات دریافت کند - روشن است که نگرفتن کرایه از مغازه دار نه تنها در کار فروشنده تسهیلات بوجود می‌آورد که مالا" به نفع مصرف کنندگان هم هست زیرا از بالا رفتن قیمت اجناس جلوگیری بعمل می‌آورد.

■ عمومیت مناسبات توحیدی

گذشته از این معلوم می‌شود این ترتیبات مختص به مدینه و زمان رسول خدا نبوده و هر جا جامعه اسلامی و پیشوای برحق وجود داشته - اجرا می‌شده است - گزارش فوق مربوط به زمان زمامداری حضرت علی بن ابیطالب است که قاعدتا" در کوفه اقامت داشته اند.

زمینهای مکه هم حرام بوده و کرایه گرفتن ثابت خانه و مغازه رایج نبوده

است - بدلیل موقعیت خاص مکه - حتی گذاشتن و نصب در برای خانه‌ها معمول نبوده است در نهج البلاغه است که امام می‌فرماید " به اهل مکه دستور بده که از کسانی که در خانه‌های آنان اقامت دارند ، اجاره نگیرند - خدای سبحان می‌گوید : (در آن اهل مکه با کسانی که اهل آن نیست ، مساویند) پس عاکف ، کسی است که مقیم مکه و یا از غیر اهل مکه است که برای حج بسوی آن میرود " ۱۳ در مدارک دیگر هم تصریح شده است که کرایه دادن و فروختن خانه‌های مکه حرام گردیده است . ۱۴

چنانکه گفتیم ، خانه‌های مکه بخصوص فاقد در بوده است تا مردمی که برای انجام مراسم حج به آن شهر می‌روند در آنجاها فرود آیند و مناسک حج را انجام دهند . . . و معاویه اول کس بود که در محل ورود به خانه خود در مکه در نصب کرد . امام صادق فرمودند " معاویه اولین کس بود که در محل ورود به خانه خود دو لنگه در گذاشت و مانع استفاده کسانی شد که برای حج به خانه خدا می‌آمدند - (در حالیکه) خداوند عزوجل فرموده (در آن اهل مکه و غیر اهل آن مساویند) و هر وقت مردم به مکه وارد می‌شدند ، بر اهالی مکه فرود آمده و تا پایان دیدار از خانه خدا در همانجا مقیم می‌شدند " .

و در جای دیگر می‌فرماید " برای خانه‌های مکه در نبود ، و مردم شهرها با اثاث خود بداخل خانه‌ها می‌آمدند و از آن استفاده می‌کردند و معاویه اول کسی بود که برای خانه‌اش در گذاشت " ۱۵

و در جای دیگر مجدداً تأکید می‌کنند که " حضرت علی اهل مکه را نهی کرد که خانه‌هایشان را اجاره دهند و یا در بر آنها نصب کنند و فرمود (در آن اهل مکه و غیر اهل آن مساویند) ۱۶ و امام ادامه می‌دهد که ابوبکر ، عمر ، عثمان و علی تا زمان معاویه همین قسم رفتار کردند " .

ممکن است تصور شود این ترتیبات مختص مکه بود که مسجد الحرام و خانه کعبه در آن قرار داشت - درست است که بعضی ویژگیهای مکه مختص آنست لکن مناسبات حاکم بر مکه - بر هر شهری که از قلمرو شرک و حکام ستمگر و طاغوتها

آزاد می‌گردید - جاری می‌گشت - چنانکه دیدیم در مدینه هم اراضی و خانه‌ها و مغازه‌ها در ملکیت عموم بود - در کوفه هم در عصر خلافت امام علی - همین ترتیبات اجرا می‌شد. امام صادق می‌فرماید (امیرالمومنین - درود خدا بر او - فرمود مکه حریم خدا و مدینه حریم رسول خدا و کوفه حریم من است و هر جبار ستمگری بخواهد تغییری (ترتیبات تازه ای) در آن بدهد خدا او را در هم می‌شکند ۱۷ - عین همین گفتار از حضرت رسول نقل است که فرمود " مکه حریم خدا است همانا که ابراهیم مکه را حرام کرد و مدینه حریم من است و هم آنچه بین دروازه شهر محصور است - حریم است - درختهای آن نباید قطع شوند " ۱۸ .

■ خانه آزاد شده - خانه مردم

مکه را هم از آن جهت عتیق گفته‌اند که از قلمرو شرک و حاکمیت و مالکیت غیر الله آزاد گردید و به قلمرو مالکیت و حاکمیت الله وارد شد. امام باقر این معنا را تصریح کرده‌اند، از ایشان سؤال می‌شود چرا خانه کعبه را خداوند عتیق نامیده است - امام می‌فرماید: آن خانه ایست آزاد - آزاد شده از (دست و ملکیت) مردم بطوریکه کسی مالک آن نمی‌باشد^{۱۹} و اولین خانه ایست که برای مردم قرار داده شد - (ان اول بیت وضع للناس) - آل عمران ۹۵ - و این سخن بسیار با معنا و شورانگیز است تا بوده جباران و صاحبان قدرت بر همه چیز تسلط داشته‌اند و مردم محروم و محکوم همیشه تاریخ، کشور، خانه، زمین، مزرعه، مغازه، دریا، رودخانه، همه از آن شاهان، مالکان، فراعنه، امپراطوران، و روسا بوده‌است - انبیاء مشوق و رهبر مردم در قیامهای آزادیبخش توحیدی‌اند ابراهیم بنیانگذار اولین جامعه توحیدی به امر خدا اولین خانه را برای مردم پی ریزی می‌کند که نشانه‌ای باشد از یک آرمان و مکتب - از یک عقیده خانه‌ای برای مردم نمونه‌ای از آنچه باید بدست مردم انجام گیرد. تا همه خانه‌ها و

همه سرزمین از آن مردم شود. از این رو از همه مردم خواسته می‌شود از همه جا پیاده و سواره و بهر نحو که توانستند به این خانه آزاد و خانه خدا - مردم رو بیاورند و آنچه را خدا برای آنها نازل کرد از رحمت و نعمت خویش مشاهده کنند. "واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا" و علی گل ضامر یاتین من گل فح عمیق لیشهد وا منافع لهم" حج ۲۸ و ۲۹، به مردم برای زیارت خانه خدا ندا ده تا بسوی تو آیند پیاده و یا بر هر شتر لاغری، از هر دره عمیق و دوری تا منافع خویش را مشاهده کنند".

توده های تحت ستم، بردگان و محرومان، بشریت محکوم - بیابند و نمونه‌ای از جامعه آزاد و عاری از ظلم و ستم توحیدی را که خداوند وعده داده است و انبیاء پرچمدار حرکت بسوی آن هستند، به بینند و منافع زندگی برادرانه و درتساوی و اشتراک و زیرحاکمیت الله را مشاهده کنند مزه شیرین زندگی آزاد از سلطه جباران و پرستش طاغوت ها را بیچشد. آنجا که همه چیز از آن خدا و از آن همه مردم است در خانه‌هایش آزادانه و بی مانع و رداعی می‌شود اقامت کرد، از نعمت هایش بهره مند شد و همه در تساوی و برادروار بدون تبعیض و تفاوتی بسر می‌برند - قشرها و طبقات، افراد و گروهها فاقد امتیازات خاص از جمله مالکیت و حاکمیت‌اند خانه و سرزمین متعلق به ناس - مردم - است - مردم صرفنظر از وابستگی به هر قشر و گروه و قوم و نژاد خاصی - طبقات حاکم و محکوم مالک و مملوک، استثمارگر و استثمار شده، سلطه‌گر و تحت سلطه وجود ندارند - "یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا" و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم ان الله علیم خبیر" حجات ۱۲.

(ای مردم، شما رازن و مرد آفریدم و سپس تیره ها و اقوام مختلف گردانیدم تا یکدیگر را بشناسید (شناخته شوید و شناسی) مسلما "گرامی ترین شما نزد خدا با تقوی ترین شماست و خدا به احوال شما دانا و آگاه است). در این آیه نه فقط تبعیض و اختلاف بر مبنای قومیت و نژاد و خون و رنگ، نفی می‌شود و با تاکید روی وحدت منشاء همه انسانها برابری آنها را نتیجه

می‌گیرد - اختلاف در تقوی و شخصیت معنوی را هم عاملی برای اختلاف در بهره‌مندی از حقوق و تکالیف اجتماعی نمی‌شناسد. نمی‌گوید هرکس با تقوی تر است از مزایای اجتماعی بیشتری بهره‌مند است و باید سهم بیشتری از بیت‌المال دریافت کند یا خانه‌اش بزرگتر باشد یا از کارکردن معاف گردد - نه چنین شخصی نزد خدا و خلق خدا از دیگران گرامی تر است - بلندی مقام و منزلت وی نزد خدا فرجام نیکوتری را تضمین می‌کند - بهمین دلیل است که سهم همه افراد از بیت‌المال صرف‌نظر از منزلت معنوی و سوابق آنها در جهاد و مبارزه و درجه تقوا و علم آنها، مساوی بود. و پیامبر و امام علی تفاوتی در این باره بین اشخاص مختلف قائل نمی‌شدند. "الخلق کلهم عیال الله فاحب الخلق الی الله احسن الناس الی عیاله" (مردم همگی خانواده خدا هستند - محبوب ترین آنها نزد خدا خدمتگزارترین به خانواده اوست) ۲۰

در اینجا نیز همه مردم صرف‌نظر از هر عامل اخلاقی، اعضای خانواده خدا شمرده شده اند یعنی تبعیض بین آنها روا نیست و تفاوت در ارزشهای معنوی است که آنها آثارش در فرجام و سرنوشت هر شخص ظاهر می‌گردد.

تامین ابزارکار و

وسایل معیشت برای همه

پیامبر اسلام بلافاصله بعد از حل بنیادی مسئله مسکن به امر بسیار مهم کار و معیشت مردم مدینه می پردازد. مهاجران از وسایل کسب معاش و نیازمندی های زندگی چیزی ندارند و انصار که از پیش در مدینه ساکن بوده اند، کم و بیش بهره مند از وسایل فوق می باشند.

کمبود و محروم بودن بخشی از مردم از وسایل زندگی دو علت می تواند داشته باشد اول- توزیع نادرست دوم- فقر جامعه، یائین بودن تولید اجتماعی و فقر طبیعی، بعضی سعی می کنند تنها عامل دوم را مسئول فقر و محرومیت مردم در جوامع انسانی معرفی کنند در حالیکه اگر چنین بود در جوامعی منابع طبیعی کافی وجود دارد و تولید اجتماعی بالاست نباید فقر باشد نباید اختلاف طبقه ای و محرومیت وجود داشته باشد - اما می بینیم که در این جوامع هم فقیر و محروم و گرسنه وجود دارند - حتی بیشتر از جوامع فقیر - در جامعه ای که سطح تولید پائین است و طبیعت فقیر، خوراک و کالا در مجموع کمتر از نیازمندی همه افراد است و اگر کسی بخواهد زیاده طلبی کند و سهم بیشتری بخواهد اختصاص دهد بیم آن هست که بسیاری چیزی بدست نیاورند و در نتیجه نتوانند ادامه حیات بدهند - چنین وضعیتی برای هیچکس مطلوب نیست آنها که دوستدار قدرت یا ثروت بیشتری هستند بخوبی می دانند مردم منبع قدرت و ثروت می باشند - اگر مردم نباشند، چه کسی زمین را کشت، درختان را قطع، معادن

را استخراج، آهن را نرم، بارها را حمل و آتش را گرم و شعله ور نگاهدارد - اگر مردم نباشند چه کسی شمشیر بردارد و بجنگ برود، از شهر و خانه و کاخ و مال و اموال آنان پاسداری کند اگر مردم نباشند چه کسی خانه و کاخ بالا برد و گوسفندان را بدوشد و گندم را آرد و نان و خوراک تهیه کند - پس در یک جامعه فقیر - اختلاف در بهره مندی چشمگیر نیست و نمی تواند باشد - هر کس برای زنده ماندن، حفظ قدرت کار کردن به حداقلی از غذا و پوشاک و مسکن احتیاج دارد و صاحبان قدرت نمی توانند این حداقل را از آنها دریغ کنند - چه بسا در این جوامع همه مجبور به کار کردن باشند - سختی معیشت و نارسایی قدرت تولید اجتماعی ایجاب می کند برای زنده ماندن، همه کار کنند در غیر این صورت جامعه در خطر گرسنگی و مرگ قرار می گیرد - پس در این جوامع محرومیت و گرسنگی و فقر هست. اما اختصاصی نیست و تنها بخشی از مردم را در بر نمی گیرد همه کم و بیش در آن سهیم اند - اما در جامعه ای که تولید اجتماعی به میزانی اضافه بر حداقل نیازمندیهای عمومی است، امکان زیاده طلبی برای بعضی افراد وجود دارد. حاکم و مالک در اینگونه جوامع می توانند مازاد بر احتیاج تولید کننده را به خود اختصاص دهند بی آنکه موجب مرگ و یا توقف کار وی گردند. چنانکه گفتیم مردم برای زنده ماندن و کار کردن بیک حداقلی از خوراک و لباس و مسکن و وسایل زندگی احتیاج دارند - مازاد بر آن هر قدر تولید شود - بجای اینکه موجب ارتقاء سطح زندگی همگان گردد، تنها بجیب و خانه کسانی سرازیر می شود که قدرت یا مالکیت دارند - اختلاف از این لحظه آغاز می شود با افزایش تولید - اختلاف عمیق تر می گردد توده عظیم تولید کننده ها سهمشان تقریباً ثابت می ماند و یا بسیار کم تغییر می کند اما حکام و مالکان بخش عمده مازاد تولید را بر می دارند و سرعت ثروتمند می شوند - بهمین جهت اختلاف طبقه ای و محرومیت و تبعیض در جوامع ثروتمندتر بیشتر مشهود و چشمگیر است - در یک جامعه فقیر که عموم مردم دچار آن هستند محرومیت تک تک خانواده ها کمتر زنده است اما در جامعه ای که بعضی ثروت و کالای فراوان دارند - محرومیت

دیگران آشکار و زنده و سؤال انگیز است - در برابر جامعه نخستین برای کسی این سؤال مطرح نمی‌شود که چرا بعضی محروم و بعضی بهره‌مندند اما در جامعه ثروتمند، این سؤال فوراً "بذهن می‌آید که بچه دلیل معدودی ثروتها انباشته دارند و انبوهی گرسنه و محروم، پس ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت تنها با بالا بردن قدرت تولید اقتصادی جامعه میسر نیست بلکه در همانحال و زودتر از آن لازم است ترتیب توزیع ثروت و استفاده از محصول تولید شده اصلاح گردد، بنحوی که با افزایش تولید، همه مردم یکسان بهره‌مند شوند.

چه عاملی سبب محرومیت و فقر در جوامع طبقاتی است؟ چرا بعضی ثروتمند و بسیاری محروم و فقیر می‌مانند؟ چه چیز باعث می‌شود بخش عمده محصول به عده‌ای معین اختصاص یابد؟ و کسانی که مستقیماً در تولید شرکت داشته‌اند، محروم بمانند؟ آن عده معدود چرا به خود حق می‌دهند - بخش اصلی محصول و یا هر چه مازاد بر حداقل احتیاج تولیدکنندگان است، تصاحب کنند؟ جواب اینست که آنها خود را مالک ابزار کار و یا زمین و منابع و مواد طبیعی می‌دانند - در بعضی ادوار این تملک انسانها را هم شامل می‌شد. بعضی اربابان انسان و چارپا و زمین و ابزار و آب و معدن و ... را مالک‌اند و بقیه حتی بر کار خود هم حق و تسلط ندارند، اربابان به اتکاء حق مالکیت محصول را از آن خود می‌دانند.

تا وقتی تولیدکننده مالک ابزار کار خود نباشد و تا وقتی مواد اولیه طبیعی و زمین و آب و معدن در ملکیت اختصاصی یعنی افراد است، از این تقسیم نابرابر محصول و محرومیت و فقر ناشی از آن گریزی نیست. در این نظام، چون بعضی به‌میزانی بیش از توانائی شخصی زمین و آب و معدن در ملکیت دارند، و غالباً در همان حد توانائی شخصی هم تولید نمی‌کنند و لذا بقیه مردم مجبوراند مزدور آنها بشوند - در زمین و ملکی که در ملکیت آن عده است کار کنند و به اجبار بخش عمده محصول را به‌عنوان حق مالکانه تحویل بدهند فقر و محرومیت و اختلاف طبقاتی و دشمنی و کینه و بسیاری مفاسد اجتماعی و اخلاقی از همین

جا آغاز می شود .

پیامبر با این مسئله چگونه برخورد می کند

دیدیم که در بدو ورود مهاجران مکه بسیاری از انصار مالک زمین و آب و خانه و وسایل معیشت و زندگی بودند در حالیکه مهاجران و بعضی دیگر از انصار آنها را نداشتند - بدیهی است که بعضی از انصار از این امکانات اضافه بر احتیاج شخصی در اختیار داشتند - پیامبر برای حل مشکل بیکاری و فقر مهاجرین و محرومان دیگر دو راه در پیش داشت ، از مالکان و صاحبان زمین و آب و باغ و مزرعه بخواهد که مستضعفان بیکار را استخدام کنند - زمین و آب در اختیار آنها بگذارند و سپس از محصول سهمی به ایشان داده ، سهمی بابت حق مالکانه بخود اختصاص دهند . هم چنین از کسانی که ابزار کار اضافی و یا وسایل زندگی و معیشت مازاد بر احتیاج دارند ، بخواهد ، آنها را به محتاجان بفروشد . اما بول آنها بعداً " دریافت کنند اگر رسول خدا چنین روشی اتخاذ می کرد نه فقط اعتراض و اعجابی بر نمی انگیخت که بسیار طبیعی و عادی می نمود و همگان راضی میشدند روشی بود معمول در همه جا ، تنها با این تفاوت که به توصیه رسول مالکان و صاحبان وسایل کار و زندگی ، در اخذ سهم خود ارفاق و تساهل کافی بخرج می دادند .

لکن پیامبر اسلام راه دومی انتخاب می کند ، روشی که تا آن موقع برای مردم ناشناخته است و در هیچیک از ممالک متمدن سابقه ندارد و با تمام قوانین و رسوم و عرف زمان بشدت مغایر و متضاد است .

روشی که برای حل مسئله فقر توصیه می کند ، کاملاً " تازه و انقلابی است . . . زیرا مناسبات و روابط موجود را بکلی درهم می ریزد و نظمی تازه بوجود می آورد روش پیامبر را نمی توان نوعی ارفاق ، اصلاح و توصیه ساده به نیکوکاری دانست اگر از مالکان می خواست تا سهم کمتری بردارند و سهم بیشتر را به تولیدکنندگان

بدهند ، اگر توصیه می‌کرد مازاد از خانه و وسایل کار و مرکب و مرتع را ارزان و به اقساط و بصورت نسیه بفروشند و به مقروضین آسان بگیرند ، باز هم قابل قبول بود .

این راه حل را کسانی که زمین و ملک و آب اضافی داشتند ، توصیه و پیشنهاد می‌کردند ، از جابریس عبدالله انصاری نقل است که " بعضی از افراد ما که زمین - های کشاورزی اضافی داشتند گفتند آنرا در ازای یکسوم یا یک چهارم و یا نصف محصول به اجاره می‌دهیم " ۲۲ اما پیامبر اسلام راه حل نوینی در نظر داشت که برای همه تازه و انقلابی می‌نمود و اگر مخاطبان وی از مومنان راستین ، مجاهد و مهاجر و متقی نبودند هرگز زیر بار نمی‌رفتند . ایشان چنین مقرر داشت : " هر کس زمین وسیع و یا اضافی دارد باید آنرا کشت کند و یا به برادرش ببخشد تا کشت کند - و نباید به او اجاره بدهد و یا او را برای کشاورزی در آن به مزدوری بگیرد " . ۲۳

در جای دیگر فرمود : " زمین را یا خودتان بکارید و یا بدهید به برادرتان بکار " ۲۴ در حالیکه در آن موقع ترتیب اجاره ، زمین و گرفتن سهم مالکانه رواج داشت رافع بن خدیج گزارش می‌دهد " پیامبر ما را از کاری منع کرد که به سود و صلاح و حرفه ما بود . ما (پیش از آن) در ازای گرفتن خراج جنسی و یا نقدی زمین را به دیگران می‌دادیم " . ۲۵

اسناد قدیمی کلا " دال بر این واقعیت‌اند که پیامبر اسلام هر نوع ترتیب اجاره و کرایه زمین و یا مخا بره یعنی گرفتن سهمی از محصول ($\frac{1}{3}$ ، $\frac{1}{3}$ ، $\frac{1}{3}$ و ۱۰۰۰) به عنوان سهم مالکانه را تقبیح و منع فرمود و با صراحت اعلام کرد ، که زمین را یا خودتان بکارید یا بدهید (ببخشید) به برادرتان بکارد .

عمومی کردن اراضی و مراتع

بیش از استقرار نظام توحیدی در مدینه علاوه بر اینکه هرکس می‌توانست

اراضی کشاورزی وسیعی را در ملکیت داشته باشد و برای کشت و زرع آنها از ترتیبات مختلفی مثل مزدوری، کرایه، اجاره، و تقسیم محصول و اخذ ربع و ثلث و نصف استفاده کند، هر صاحب قدرتی می‌توانست اراضی بایر و مراتع را در قلمرو نفوذ خود در اختیار گرفته دیگران را از استفاده از آنها منع نماید و این عمل را در اصطلاح حمی می‌گفتند به این ترتیب که رئیس قبیله و هر صاحب قدرت دیگری وقتی در قلمروی سرسبز ساکن می‌شد در اطراف خود تا آنجا که صدای پارس سگش می‌رسید منطقه قرق اعلام می‌کرد و کسی حق عبور و استفاده از آن را نداشت و در حوزه قدرت و نفوذ خود هرگونه اعمال زور را برای خویشتن روا می‌دانست - پیامبر اسلام بمحض استقرار در مدینه به این ترتیب جاهلی و فئودالی را الغاء و فرمود "لا حمی الا الله" و بطور کلی زمین را منحصرآ در ملکیت خداوند دانست: "زمین از آن خداوند است که آنرا بر بندگانش وقف کرده. هر کس زمینی را سه سال متوالی بدون علت معطل نگاهدارد، از او گرفته می‌شود و بدیگری واگذار می‌گردد - هر کس زمینی دارد باید آنرا کشت کند و یا بدهد برادرش کشت کند و حق ندارد از او ثلث یا ربع محصول یا چیز دیگری بگیرد" ۲۶

بر همین اساس خدا همین اصل خدا مالکی اراضی و تعلق آن به کسی که آنرا کشت می‌کند، پیغمبر مصادره اراضی شاهان و سلاطین و ملوک طوایف و دیگر مالکان بزرگ را لازم شمرد.

این اراضی پس از آزادی سلب مالکیت از صاحبان آن، در ملکیت خصوصی در نمی‌آیند و قابل خرید و فروش نیستند - بلکه به کسانی واگذار می‌شود که بتوانند آنها را کشت کنند. لذا می‌بینیم امام علی با فروش و یا تقسیم اراضی بشدت مخالفت می‌کند.

اراضی خبیر هم بعد از سلب مالکیت یهودیان در ملکیت عمومی باقی ماند و کشاورزان یهودی اجازه یافتند هر کدام قطعه‌ای از آنرا کشت کنند و سهمی به جامعه بپردازند.

در نامه خلیفه دوم به سعد بن ابی وقاص می‌خوانیم: "... اما اراضی و رودها را بین مردم قسمت نکن بلکه در اختیار کسانی قرار بده که روی آنها کار می‌کنند و ثروت‌های مزبور هم چنان سرمایه عمومی مسلمین باقی بماند..."^{۲۷}

آیات انفال در پاسخ تقاضای کسانی نازل گردید که تقاضای تقسیم اراضی آزاد شده را می‌کردند "ای پیغمبر از تو درباره انفال می‌پرسند، بگو انفال متعلق به خدا و رسول است - پس از خدا بترسید و تقوی پیشه کنید و اختلاف خود را اصلاح کنید و اگر مومن هستید از خدا و پیغمبرش اطاعت کنید" و انفال همه اراضی و املاک که بدون جنگ نصیب مسلمین می‌شود - همه اراضی موات و هر زمین بدون صاحب و متروک، مراتع، کوهها، اراضی بیابانها، جنگلها، معادن، املاک و اموال سلاطین، شاهان، املاک غیر غصبی که به دیگران به اقطاع داده‌اند - میراث اشخاص بدون وارث و ... را شامل می‌شود."^{۲۸}

حق هر کس

محدود به محصول کار خویش است

پیامبر اسلام در سومین گام بلند و انقلابی به فرمان خدا تملک اختصاصی چیزهایی که مورد نیاز اساسی همگان است، منع فرمود - مالکیت خصوصی برای چیزها بدون تردید سبب محرومیت بسیاری دیگر از مردم می‌گردد فرمان خدا در این باره در سورهٔ ماعون آمده است و سوره خود نام از آن گرفته است ماعون را همهٔ مفسران حوائج عمومی معنا کرده اند، چیزهایی که مردم را در رفع نیازمندی‌ها و انجام کارهایشان یاری می‌رساند بعضی مال و ثروت را هم جزء ماعون آورده اند^{۲۹} و بعضی سرچشمه‌های زندگی، حوائج عمومی و ثروت‌های طبیعی را^{۳۰}. در این سوره با قاطعیت کسانی که بنحوی از انحاء مردم را از استفاده و بهره‌مندی از چیزهایی مانع می‌شوند که در رفع احتیاجات و پیشبرد کارهایشان ضروری هستند، جزء منکران دین و دشمنان حق شمرده است - نمی‌گوید کسی منکر دین است که به خدا اعتقاد ندارد یا رسالت و پیامبری حضرت محمد را منکر است بلکه می‌گوید: *ارایت الذی یکذب بالدین - فذلک الذی یدع الیتیم ولا یحض علی طعام المسکین فویل للمصلین الذین هم عس صلاتهم ساهون الذین هم یراؤون و یمنعون الماعون* "آیا انکار کنندهٔ دین را ندیدی (کیست) آن کس که در اندیشهٔ یتیم نیست و مردم را در تاملین معاش بینوا ترغیب نمی‌کند، بدا بحال نمازگزاران، آن‌ده که نماز را سطحی و بی اهمیت گرفتند، ریاکار و متظاهرانند و ماعون (حوائج عامه) را از دیگران منع می‌کنند .

پیامبر بر طبق این فرمان الهی، مهمترین احتیاجات مردم در عصر خویش

یعنی آب، سوخت، مرتع، را در درجه اول عمومی اعلام و حکم فرمود که: "مردم در بهره برداری و استفاده از آب، روئیدنی‌ها (مراتع) و منابع سوخت شریکند، *"الناس شركاء في الثلاث، الماء والكلاء والنار"* و یک روایت دیگر نقل است که بعدها پیغمبر ۵ چیز را مشمول ماعون قرارداد و فرمود پنج چیز است که نباید آنها را از دیگران منع کرد: آب، نمک، روئیدنی، سوخت، و علم. ۳۱

و از آنجا که حکم در قرآن کلیت دارد و مطلق حوائج و نیازمندیهای عمومی را در نظر دارد، لذا مصداق آن در هر زمان توسط امام و فقیه تعیین می‌گردد. خلاصه هرچیز که زندگی و معیشت افراد بداشتن آنها وابسته است مشمول ماعون می‌گردد و در حومه خود، ابزار کار را هم شامل می‌شود.

بر همین اساس پیامبر در مدینه پس از انجام تقسیم اراضی بین مومنان اعلام فرمود هرکس از مایحتاج عمومی هر مقدار اضافی دارد نباید بفروش رساند یا نگاهداری و احتکار کند، بلکه لازم است رایگان در اختیار برادر خود که بدان نیازمند است بگذارد.

قبل از هر چیز در خرید و فروش آب و مراتع فرمود - مازاد آب - چه آشامیدنی (نطاف) و چه زراعی (اربعاء) باید مجاناً به دیگران داده شود و گفتند "نمی‌شود جلوی نفع چیزی (به دیگران) را گرفت". ۳۲

اهمیت آب در مناطق و سرزمینهای کم آبی نظیر عربستان بخوبی روشن است - در جاهائی که آب فراوان است احتیاجی به تملک اختصاصی آن نیست زیرا آب رودخانه و باران بقدر کافی در اختیار همه افراد قرار دارد و لذا فاقد ارزش معامله و مبادله است اما در نقاط کم آب که تهیه آن مستلزم صرف کار و نیرو و سرمایه است و بقدر کفاف در دسترس نیست - معمولاً "بملکیت اختصاصی در می‌آید کسی که چاهی حفر می‌کند یا قناتی احداث می‌نماید و یا با کندن نهری آب از رودخانه می‌گیرد - بخود حق می‌دهد که آنرا ملک خویش دانسته مازاد بر احتیاج را بفروش رساند - چنانکه در ایران هم که کشور کم آبی است، این روش از گذشته تاکنون رواج دارد - حتی عده‌ای به این هم اکتفا نکرده اند

و بسیاری از چشمه سارها و رودخانه ها را که بطور طبیعی وجود داشته و دارند و برای احداث آنها کاری صورت نگرفته و پولی صرف نشده است در ملکیت خصوصی وارد کرده و دیگران را جز در مواردی پرداخت پول و تحت شرایط خاصی - محروم و ممنوع کرده اند. در چنین شرایطی پیامبر بفرمان خدا چنان فرمان انقلابی صادر می کند و همه را عمومی اعلام می نماید کسی که شخصا "قناتی حفر کرده است تنها مزیتی که بردیگران دارد حق تقدم در استفاده از آن و رفع نیازمندیش می باشد.

از این رو می بینیم علی بن ابیطالب نمونه عالی مکتب، هر قناتی را که شخصا" با زحمت فراوان حفر و احداث می کند، بلافاصله وقف عموم میگرداند. پیامبر فرمان مشابهی درباره "مراتع صادر می کند" همانطور که نمی توان از آب زیادی جلوگیری کرد، نمی توان از زیادی علوفه هم جلوگیری کرد". تملک خصوصی مراتع و چمن زار، همانقدر آب در نقاطیکه علف و سبزه و مرتع اندک است، ضرورت پیدا کرده و رواج می یابد والا در آنجا که مرتع و علف فراوان است، کسی در اندیشه تملک خصوصی آن نیست، و می بینیم پیامبر در جایی مالکیت خصوصی بر مرتع را منع می کند که حالت اول را دارد و بشدت مطرح و مورد علاقه است.

در گام بعد پیامبر از مومنان خواست تا مرکب و وسیله سواری و حمل بار هر مقدار که اضافه دارند به برادران مومن خود ببخشند- نقش حیوانات بارکش و سواری در سرزمینی نظیر جزیره العرب بر کسی پوشیده نیست اسب و شتر ارزش بسیار دارند و از چیزهایی هستند که در معاملات سود فراوان نصیب دارندگان می کنند.

رسول خدا اجازه نگاهداری این مایحتاج ضروری دیگر را هم جز در حد احتیاج نمی دهد" هر کس ستور اضافی دارد باید به کسی بدهد که ندارد. هر کس توشه اضافی دارد به کسی که توشه ندارد بدهد - مرکب و ستور - در عین حال از وسایل کار و کسب معیشت اند.

از این رو ماعون بطور قطع وسایل و ابزار کار را هم در بردارد چه چیزی ضروری تر از وسیله کار و تامین معاش است. وقتی بنا به تعبیر مجاهد آیت اله طالقانی، ماعون را سرچشمه های زندگی بگیریم نه تنها آب و مرتع و تملک که وسایل معاش و ادامه حیات و هر چیز دیگر که داشتن آن برای حفظ حیات و ادامه زندگی ضرورت دارد، در این ردیف می آید. بهمین جهت در توصیه های مکرر بر رعایت این اصل، حضرت بذکر کلمه ماعون اکتفای کرده اند تا عمومیت خود را از دست ندهد و بچند چیز خاص منحصرش نگردانند. نقل است که می فرمود "هر کس ماعون را از همسایه اش هنگامی که بدان احتیاج دارد منع و بازداشت کند، خداوند در روز قیامت او را از فضل خود محروم می کند و او را به خودش وا می گذارد و هر کس را خدا چنین کند نابود می شود و عذری از او پذیرفته نیست".^{۳۳}

■ اخذ مازاد بر احتیاج - زمینه های عینی اجرای این اصل ■

پیامبر سرانجام قاعده کلی و اصلی را که باید مبنای تعیین حدود بهره برداری و حقوق افراد نسبت به اموال و دارائیهها و نعمت ها و مواد مورد نیاز قرار گیرد اعلام می کند.

پیوند اخوت و روح ایمان و آگاهی نسبت به مکتب آنقدر قوی و بالاست که مومنان نه تنها آماده قبول و رعایت این قاعده هستند بلکه می توانند حتی از حق و سهم خویش به نفع برادر نیازمند خود بگذرند و چنانکه دیدیم بمرحله ایثار گام نهند.

تا این مرحله پیغمبر به فرمان خدا، حق هر کس را محدود به محصول کار خویش ساخته است افراد را از رباخواری، استثمار و کسب مال از راه تجاوز و زورگوئی و سلطه و برتری جوئی یا اجاره و کرایه خانه و زمین و گرفتن سهم از محصول و اقداماتی از این قبیل بشدت منع فرموده است. هم چنین پیامبر به

فرمان خدا مومنان را در حوائج اساسی نظیر آب، سوخت، مرتع، نمک و... شریک قرارداده و آنان را از تملک اختصاصی این مواد یا منابع آنها، بازداشته است.

اکنون شرایط عینی برای اعلام یکی دیگر از اصول پایه‌ای مناسبات اجتماعی در نظام توحیدی مناسب است. در یثرب و در بقیه نقاط شبه جزیره عربی وضع طبیعی و جغرافیایی و شرایط تولید دارای چنان محدودیتهایی است که عملاً امکان ندارد افراد از طبیعت و از تولید اجتماعی بیش از نیازمندی بردارند و جمع‌آوری کنند - بی آنکه موجب محرومیت بخشی دیگر از افراد جامعه شوند - این واقعیت به آسانی مورد توجه قرار می‌گیرد و مردم می‌توانند آنرا در تجربه روزمره خود دریابند.

آنان با محدودیت وسایل و حوائج زندگی و کار آشنا هستند.

می‌بینند که خانه، مسکن، اسب و مرکب، لباس و پوشاک، آب و مرتع، زمین و سوخت، وسایل کار و معیشت، و حتی خوراک آنقدر نیست که علاوه بر تامین نیازمندی‌های همه مردم در مدینه بعضی بتوانند بیشتر از احتیاج شخصی از این مواد و ابزار و کالاها در اختیارگیرند - این امر یک واقعیت عینی ملموس و قابل درک برای همگان است فقر و محرومیت و محدودیت وسایل و مواد بخوبی مشاهده و احساس می‌شود - بهمین جهت وقتی خداوند اصل انقلابی و بی سابقه جدید را دائر به اخذ مازاد بر احتیاج دستور و توصیه می‌نماید - در جامعه و در میان مردم زمینه کافی برای قبول آن وجود دارد.

زمینه ذهنی پذیرش یک چنین تغییر انقلابی را ایمان و آگاهی مومنان از مهاجر و انصار، فراهم می‌سازد که با روح برادری و برابری کامل آماده هرگونه فداکاری و ایثار در راه هدفهای عالی انسانی و اجرای فرمانهای خدا هستند این آمادگی نتیجه خودسازی و تکامل شخصیت انسانی مومنان طی سالها مبارزه و جهاد و همراهی و هم سنگری بود و به آسانی و ارزانی حاصل نگردید.

عقد پیمان برادری بین تک تک مومنان از مهاجر و انصار توسط پیامبر در

روزهای نخست ورود به مدینه نشانه قطع پیوندهای نظام قبائلی جاهلی و قبول تساوی و برادری کامل بین مومنان است .

افراد قبائل مختلف را با هم برادر ساخت تا رابطه افراد را که پیش از این پیوندی خونی ، نژادی و قبائلی بود به پیوند برادری انسانی مبدل گردد . در این مرحله مومنان با شناخت عمیقی که در جریان عمل و تلاش و مجاهده با اصول مکتب بدست آورده بودند و با رشد روح همدردی و اشتراک در بین آنها حاضر بودند یکدیگر را در زندگی خود شریک قرار دهند و حتی چنانکه دیدیم در مواردی برادر را بر خود ترجیح داده تا مین نیازمندیهای او را مقدم بر خود بشمارند و برطبق مکتب- انسانهایی آگاه ، مومن ، فداکار از طراز نوین می‌توانند اعضای جامعه ای باشند که قرار است مناسبات توحیدی در آن پیاده شود . جز شخصیهایی در این سطح عالی از رشد و تکامل خصلت های انسانی ، توانایی تحمل و قبول مناسبات برادرانه توحیدی را ندارند . از این جهت اصول مناسبات اجتماعی- اقتصادی نظام توحیدی را خداوند مختص مردمی از این نوع می‌داند و مطمئن است وقتی نعمت و اموال و ثروت و غنائم را متعلق به عموم دانسته - از مردم می‌خواهد که مازاد بر احتیاج را به برادران خود بدهند ، همه با جان و دل پذیرای آن هستند . (ما افاة لله علی رسوله من اهل القری فله وللرسول ولذی القربی والیتامی و المساکین و ابن السبیل کسی لا یكون دولة بین الاغنیاء منکم - و ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب - للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یتبتغون فضلا من الله رضوانا " و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون - و الذین تبوو الدار و الایمان من قبلهم یحبون من هاجر الیهم ولا یجدون فی صدورهم حاجه مما اوتوا و یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفحون - حشر ۹-۷ آنچه خدا از اهل شهر بر پیامبرش ارزانی داشت ، پس از آن خدا و رسول و نزدیکان و یتیمان و بینوایان و درماندگان از راه است تا بین توانگران شما دست بدست نگردد . و آنچه پیغمبر بر شما داد

بگیرید و از آنچه نهی کرد، باز ایستید و از خدا بپرهیزید که خدا سخت عقوبت است. برای بینوایان از مهاجرین، کسانی که از خانه و خواسته‌های خود در جستجوی فضل از جانب خدا و خوشنودی از خانه و خواسته‌های خود خارج شدند، خدا و رسولش را یاری می‌کنند. آنان صادق اند و آنانکه قبل از ایشان در خانه ایمان جایگزین شدند.

هرکس را بسوی آنها هجرت کند دوست دارند و در سینه‌های خود حاجتی نسبت بدانچه داده شده‌اند، نیافته، آنها را بر خود ترجیح دهند، هر چند خود محتاج و نیازمند بدان باشند و کسی که خود را از بخل نگاهدارد پس آنان رستگار و پیروزاند.

■ مازاد براحتیاج را چگونه می‌گیرند؟

در قرآن دو آیه درباره مسئله مازاد هست، یکی در سوره بقره و دیگری در اعراف در آیه سوره بقره چنین آمده است "یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیہما اثم کبیر و منافع للناس و اثمہما اکبر من نفعہما و یسئلونک ماذا ینفقون . قل العفو کذلک یبین اللہ لکم الایات لعلکم تتفکرون۔ بقره ۲۱۹۔ از تو درباره شراب و قمار سؤال میکنند۔ بگو در آنها گناهی بزرگ و منافی برای مردم است و گناه آنها بزرگتر از نفع آنست و از تو میپرسند چه چیزی را انفاق کنند۔ بگو مازاد را اینگونه خدا نشانه‌ها را برای شما بیان میکند، شاید تفکر کنید . و در سوره اعراف می‌خوانیم : *خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین*" اعراف ۱۹۹۔ مازاد را بگیر و امر به خوبی کن و از جاهلان دوری‌گزین . در برخورد اول چنین بنظر میرسد که تناقضی وجود دارد در یک طرف دستور اخذ مازاد میدهد و از طرف دیگر آنرا مشمول انفاق که امری اختیاری است قرار میدهد .

وقتی صحبت از انفاق و صرف نظر کردن آزادانه از مازاد براحتیاج میشود۔

منکران اسلام ایراد می‌گیرند که این قانون ضمانت اجرا ندارد. اگر کسی نخواست نمی‌دهد در نتیجه ثروت اضافی هم چنان انباشته نزد بعضی اشخاص باقی می‌ماند و محرومان به حق خود نمی‌رسند.

در پاسخ این ایراد چنانکه در جای دیگر گفتم، منتقدان توجه ندارند که هدف اصلی اسلام پرورش انسان و ایجاد فرصت و زمینه برای تکامل شخصیت انسانی اوست کسیکه مازاد بر احتیاج را احتکار و ذخیره می‌کند و حاضر نیست آنرا به محتاجان بدهد. شخصیت انسانی او اسیر تمایلات و علائق خودپرستانه است و امکان تکامل ندارد. حال اگر مازاد را به اجبار از وی اخذ کنند، سودی بحال او نخواهد داشت - بعضی علائق او نسبت به مال و ثروت و روحیه خود پرستانه وی از بین نمی‌رود - مازاد را گرفته اند اما شخصیت خودخواهانه وی تغییر نکرده است. ولی اگر شخصا "مازاد را انفاق کند، معنایش اینست که علائق خودخواهانه و انحصارگری پیشین را قطع کرده و به روحیه گذشته و برادری و برابری مجهز گردیده است. از این رو انفاق یک عامل اساسی در پرورش شخصیت انسانی افراد است. عاملی که به افراد فرصت و امکان می‌دهد تا روی ایمان به ارزشهای بالاتر و هدفهای متعالی از مایملکی که نتیجه کار شخص اوست بخاطر دیگران صرف نظر کند از طرف دیگر این اشکال باقی است که اگر جامعه دچار کمبود باشد و بسیاری مردم قادر به تامین مایحتاج اساسی و اولیه خود نباشند و در همانحال بعضی مازاد بر احتیاج داشته باشند و نخواهند آنها را انفاق کنند، تکلیف چیست؟ آیا باید آنان را بحال خود رها کرد که احتکار یا اسراف کنند و یا مال و وسیله اضافی را وسیله تسلط و استثمار دیگران قرار دهند و محرومان را مزدور و اسیر و برده خود سازند؟

اسلام در این شرایط دستور اخذ مازاد را می‌دهد - شرایطی شبیه آنچه در آغاز هجرت مسلمانان به مدینه در این شهر حاکم بود عرضه کالا و نیازمندیهای زندگی کمتر از تقاضای جامعه بود لذا پیامبر به تبعیت از وحی الهی، از انصار می‌خواهد تا هرچه مازاد دارند به برادران مومن خود ببخشند.

در این موقعیت صرفنظر کردن از مازاد بر احتیاج جنبه دستوری پیدا می‌کند. *«ولا یاتل اولوا الفضل منکم والسعه ان یوتوا اولی القربی و المساکین و المهاجرین فی سبیل الله ولیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم و الله غفور رحیم - نور ۲۲»*.

صاحبان زیادت و گشاده دستان شما از بخشیدن به نزدیکان، بینوایان و مهاجران در راه خدا، کوتاهی نکنند. باید از زیادی بگذرند و صرفنظر کنند - آیا دوست ندارید که خدا شما را ببخشد - خدا آمرزنده مهربان است .
«... و لا تنسوا الفضل بینکم ، بقره ۲۳۷» - از دادن زیادی بیگدیگر غفلت نکنید .

آنگاه به کسانی که زیادت را که خداوند به آنها داده است انفاق نمی‌کنند هشدار و اندرز می‌دهد از عواقب شوم بخل و خودخواهی و سرانجام دردناکی که در انتظار این نوع اشخاص است. این معنا را می‌شکافد که این اشخاص تصور نکنند با نگاهداری مازاد به آینده خود کمک می‌کنند و خیر و خوشی و سعادت برای خویش ذخیره می‌نمایند - بعکس آنچه بدین نیت نگاهمیدارند، عامل شری خواهد شد که سرنوشت آنان را تباه، و حلقه اسارتی برگردنشان می‌گردد.
«ولا یحسین الذین یبخلون بما اتیهم الله من فضله هو خیر الهم ینل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیمه ولله میراث السموات و الارض و الله بما تعلمون خبیر» - آل عمران ۱۸۰ .

کسانی که از اعطای آنچه خدا از فضل خویش به آنان داده بخل می‌ورزند تصور نکنید به نفع آنهاست، بلکه شری است برای آنان، (زیرا) آنچه را (بر مردم) بخل ورزیدند در روز قیامت برگردنشان حلقه شود (بدانید) که میراث آسمانها و زمین از آن خداست و خدا آنچه می‌کنید آگاه است .

آوردن اصل جهان شمول خدا مالکی در آخر آیه برای آنستکه نشان دهد - آنچه در اختیار شماست از نعمت‌های خدادادی و از محصول کارتان در ملکیت مطلق شما نیست که بهر نحو خواستید رفتار کنید، ببخشید یا نگاهدارید،

اسراف کنید یا احتکار نمائید. بلکه همه آنها متعلق به خدا و برسم امانت نزد شماست پس بر شماست که پس از رفع احتیاج امانت خدایی را به صاحبان آن که مردم باشند باز گردانید الذین یبخلون و یامرون الناس بالبخل و یکتمون فلما ایتهم الله من فضله و عدتنا للکافرین عذاباً مهیناً "نسا: ۳۷". کسانی که خود بخل می‌ورزند و مردم را هم به بخل ورزیدن امر می‌کنند و آنچه را خدا از فضل خود به آنها داده مخفی می‌نمایند. و ما برای کافرین عذابی خوارکننده تدارک دیده ایم و در وصف کسانی که عهد و میثاق خدایی را نسبت به اعطای مازاد شکسته و پشت سر انداختند چنین می‌فرماید:

و منهم من عاهد الله لئن ایتنا من فضله لنصدقن ولنكونن من الصالحین
فلما ایتهم من فضله بخلوا به و تولوا و هم معرضون - توبه ۷۵-۷۶.

و از انسان کسانی که با خدا ایمان بستند که اگر از فضل خویش به ما داد - صدقه دهیم و از صالحان شویم - اما چون از فضل خویش به آنها داد - بخل ورزید و به آن پشت کردند و روی گردان شدند.

آیات در روایات فوق حقایق زیر را ثابت می‌کنند:

(۱) اموال و دارائی که شخص با تلاش و کوشش بدست می‌آورد یا از منابع طبیعت حیازت می‌کند، چون امانتی نزد اوست.

(۲) حق وی از این امانت در حدود احتیاجات اولیه و اساسی است.

(۳) اگر کسی مازاد بر احتیاج بدست آورد، باید انفاق کند و به برادران خود ببخشد و از این راه به تکامل شخصیت خود کمک کند.

(۴) اگر جامعه دچار کمبود و مردم نیازمند باشند و آنان که درآمد یا لوازم و مال اضافی دارند، از بخشیدن و انفاق آن خودداری نکنند. مال اضافی از آنها به نفع جامعه و نیازمندان اخذ می‌شود.

(۵) انفاق و صدقه شامل مال و کالایی اضافی است که شخص با کار خود به

دست می‌آورد.

■ مسلمانان مدینه و محصول اضافی

تحت تاثیر تعلیمات پیامبر و فرامین خدا و تربیتی که مسلمانان نخستین کسب کردند - تفکرات و علائق دوران جاهلی و نظام طبقاتی بکلی از میان رفت. سودجویی که هدف اصلی فعالیت اقتصادی بود جای خود را به خیرخواهی و کمک به نوع و عمل صالح داد - روح برادری و اشتراک جای علائق مالکانه و انحصار طلبی را گرفت - حالت اختصاصی بودن اموال و دارایی ها، بشکلی که در گذشته بود، تغییر کرد و پیامبر نیز در این باره دستورات مشخصی صادر فرمود: از جمله مردم در استفاده از محصول و میوه مزارع و باغات افراد، در حین عبور و در حد رفع نیاز شخصی آزاد بودند.

"رسول خدا مردم را از کشیدن دیوار در اطراف باغهای مدینه نهی فرمود تا رهگذران بتوانند استفاده کنند و هر وقت میوه نخل ما می رسد دستور میداد دیوارهای باغات را خراب کنند".

اسناد متعدد وجود دارد که بر طبق آنها مردم اجازه داشتند حین عبور از محصول باغات استفاده کنند بشرطی که با خود نبرند و ضایع نکنند. پیامبر شخصا دستور می داد در موسم میوه دیوارهای باغات را خراب یا سوراخ کنند. تا عابرین بتوانند از میوه ها استفاده کنند. شخصی از امام صادق سؤال میکند "از باغ میوه ای گذر کنم و بخورم، اشکالی ندارد؟ فرمود بخور اما با خود نبر، گفتم میوه اضافی را تجار می فروشند و اموالشان را به پول نقد تبدیل می کنند، فرمود چیزی را می فروشند که به آنها تعلق ندارد.^{۳۵}" از این روایت معلوم می شود که در محصول سهمی برای مردم هست که حق دارند استفاده کنند و صاحب مال نمی تواند و نباید مردم را از آن منع کند و برای بدست آوردن پول بیشتر بفروش رساند.

روایات متعدد هست که به عابرین اجازه داده شده به باغات وارد شوند

و به اندازه احتیاج بردارند بی آنکه محصول را ضایع و یا چیزی از آن با خود حمل کنند و برای اینکار احتیاجی به اجازه گرفتن از صاحب باغ ندارند .
 بخشیدن سهمی از محصول به مردم در اصل مستند به این آیه از قرآن است که می فرماید " و هو الذی انشا جنات معروشات و غیر معروشات و النخل و الزرع مختلفا اكله و الزيتون و الرمان متشابها و غیر متشابه كلوا من ثمره اذا اثمروا اتوا حقه يوم حصاده ولا تسرفوا انه لا يحب المفسرین " انعام ۱۴۱ و او کسی است که باغهای افراشته و غیر افراشته و نخل و کشتزار با میوه های مختلف و زیتون و انار ، همانند و ناهمانند پدید آورد ، از میوه آن هنگام ثمر دادن ، بخورید و اسراف نکنید . که او مسرفین را دوست ندارد " .

به پیروی از این دستور مسلمین قسمت عمده محصول خود را به مردم میبخشیدند . امام صادق تا نه دهم محصول مزرعه را به مردم می داد . ۴۶ بعضی در این زمینه راه افراط می پیمودند ، چنانکه یکی از انصار تمامی محصول خود را انفاق می کرد و برای خود و خانواده چیزی نگاه نمی داشت بطوریکه امام عمل او را اسراف می داند .

انصار- مسلمین مدینه- تحت تاثیر تربیت اسلامی و به پیروی از تعالیم قرآن و پیامبر در همه موارد مهاجران را که فاقد وسایل زندگی و معیشت بودند ، بر خود ترجیح می دادند ، جدا از آنکه آنها را در خانه و اموال خویش شریک و سهم کردند ، از سهم خود در غنائم بدست آمده از بنی قریظه و بنی نصیر به نفع مهاجرین صرف نظر نمودند^{۳۷} و کارشان منطبق با این آیه بود که می فرماید :
 للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من ديارهم و اموالهم بیتغون فضلا
 من الله و رضوانا " و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون " حشر ۶ .

خدمت و خیانت به خلق،

معیار ارزشیابی افراد و نزدیکی و دوری به خدا

(۱)

مردم همانند دندان‌های شانه با یکدیگر برابرند

(رسول الله)

در جامعه توحیدی، همه افراد مومن و عضو جامعه، برادر و مساوی و همانند
اعضاء یک خانواده بحساب می‌آیند - پیوند برادری که در روزهای نخستین
هجرت به مدینه توسط پیامبر میان مومنان منعقد گشت یک واقعه بزرگ تاریخی
است - پیش از آن هرگز انسانها در یک جامعه برادر و مساوی خوانده نشده
بودند، تفاوت بین افراد و گروهها و طبقات کاملاً "عادی و شناخته‌شده و مورد
قبول بود تفاوت‌های مبتنی بر نژاد، خون، خاک، ثروت، قدرت، اصل و نسب،
نظایر آن عمومیت داشت.

تمایزات طبقاتی رسمیت داشت. اسلام همه را برادر خواند - همه را از
یک منشاء واحد دانست و تابع یک اراده و یک قانون و نماینده یک خدا و شریک
زندگی یکدیگر - "واعتصموا بحبل الله جميعا" ولا تفرقوا و اذکر و انعمت الله
علیکم اذا کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا" و کنتم علی
شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون -

آل عمران ۱۰۳.

همگی به ریسمان (اعتقاد) به خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت های خدا را نسبت به خود بیاد آورید . هنگامیکه دشمن هم بودید پس میان دل‌های شما الفت افکند تا به نعمت وی برادر شدید در حالیکه برکنار گودالی از آتش بودید . پس شما را از آن رهانید ، خدا این چنین نشانه های خود را برای شما بیان می‌کند شاید هدایت شوید .

پیوند اخوت که اسلام میان مومنان منعقد ساخت آثار بزرگ و پراهمیتی در برداشت ، اختلافات و خصومت‌های پیشین را از بین برد ، امتیازات و برتری‌های ناروا را باطل کرد ، بیگانگی را به دوستی و برادری و کینه را به محبت تبدیل ساخت و بالاتر از آن مسئولیت مشترکی نسبت به سرنوشت همه برادران ، بردوش فرد فرد مومنان و انهاد . انجام این مسئولیت نزد خدا جزء بالاترین عبادات بوده است و چنین فردی نزد وی محبوب ترین است . رسول خدا فرمود الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من نفع عیال الله - خلق خانواده خدایند و خدا از مردم کسی را بیشتر دوست دارد که نفع او به خانواده خدا برسد " در جای دیگر از پیامبر سؤال می‌شود خدا چه کسی را بیشتر دوست دارد - گفت آنکس که سودش ب مردم بیشتر است . معیار خوبی و بدی افراد - نزدیکی و دوری از خدا و تقوی و بی تقوایی خدمت یا خیانت به خلق است .

در حالیکه دوست داشتنی ترین مردم نزد خدا کسانی هستند که نفع بیشتری به خلق می‌رسانند و بدترین مردم نزد خدا کسی است که خلق را می‌فروشند^{۴۹} نزدیک ترین معنای فروختن انسان برده سازی و خرید و فروش انسان است و پیامبر برده داری و خرید و فروش انسان را جزء بدترین اعمال و آنها را بدترین مردم می‌شمارد . در حدیث دیگری از پیامبر نقل است که فرمود جبرئیل نزد من آمد و گفت ای محمد بدترین مردم امت تو کسانی هستند که مردم را می‌فروشند . اشتراک در زندگی قانون حاکم بر جامعه توحیدی است .

برجسته ترین خصوصیت مومنان در جامعه توحیدی ، مسئولیت مشترکی است که هر یک نسبت به زندگی و سرنوشت دیگر افراد جامعه دارد در جوامع

۸۱

سرمایه داری غربی روح تفرد و قاعده استقلال سرنوشت افراد از یکدیگر حاکم است هر فرد تنها نسبت به وضعیت زندگی خویش - احساس مسئولیت می کند - انسان جامعه سرمایه دار غربی ، در وهله اول جز به خود نمی اندیشد ، بی اعتنا از کنار دیگر مردم می گذرد - کار ندارد که همسایه دیوار به دیوارش در چه حال است - اصالت فرد (اندیویدالیسم) قانون زندگی و مبنای مناسبات افراد است - وظایف فرد در قبال جامعه از طرف قانون تعیین شده است و جز آن که رعایتشان الزامی و اجباری است - وظیفه و مسئولیت دیگری نسبت به مردم ندارد موفقیت و رفاه و ترقی شخصی ، هدف عمده زندگی تک تک افراد است تنها در قبال اعضای خانواده (همسر و فرزندان) است که فرد مسئولیت جدی حس می کند و خود را شریک غم و اندوه آنان می بیند - تازه فرزند هم تا وقتی در حوزه این مسئولیت عاطفی و انسانی باقی است که کودک است و در خانه بسر می برد - بمجرد جدا شدن و آغاز زندگی مستقل پیوندهای مسئولیت سست و بی اعتبار می گردد .

روابط عاطفی و مسئولیت مشترکی که معمولاً " پدر و مادر و برادران و خواهران در یک خانواده نسبت بهم دارند اسلام برای همه اعضای جامعه برسمیت شناخته رعایت آنرا ضروری و واجب می داند - همه مومنان برادر یکدیگراند (نامالمومنون / اخوه) و مواسات یعنی اشتراک و همدردی که معمولاً " بین اعضای یک خانواده ، برقرار است باید بین همه اعضای جامعه حکمفرما باشد .

مومن برادر مومن را چون برادر حقیقی خود می داند اگر چه از یک خانواده نباشد ، امام می فرماید : مومنان برادر یکدیگرند فرزندان یک پدر و مادر ، بطوری که اگر یکی از آنها را رگ بزنند دیگران برای وی بیدار می مانند . مومن برادر مومن از پدر و مادر خودش است ، براین اساس مومنان بریکدیگر حق و تکلیف برادری دارند .

در تعریف این حق امام توضیح می دهد گرفتن حق برادر مسلمان از خود چیزی را که اگر برادرش به او بدهد راضی میشود ، یعنی راضی باشد که خود

مانند آنرا به برادرش بدهد و برادرش را در مال خود شریک بداند (مواسات) و اینها جزء سخت ترین واجبات خدا شمرده شده است که سومین آن، یادآوری خدا در همه حال است و ذکر خدا گفتن سبحان الله و الحمد لله نیست بلکه (ذکر حقیقی آنست که از آنچه خدا حرام کرده است، پرهیز کند و انجام ندهد) ". در تاکید روی اهمیت ادای حق برادران مومن که در بالا آمد، امام می فرماید نزد خدا هیچ چیز بهتر از ادای حق مومن نیست .

و باز هم در توضیح حقوق برادران مومن نسبت بیکدیگر می گوید حق مسلمان بر مسلمان اینست که سیر نباشد و برادرش گرسنه، سیراب نباشد و برادرش تشنه پوشیده نباشد و برادرش عریان پس (بدانید) که چقدر بزرگ است حق مسلمان بر برادر مسلمانش و سپس ادامه داد، برای برادر مسلمانان بخواه آنچه را برای خود می خواهی و چون به چیزی احتیاج پیدا کردی از او بخواه و اگر او به چیزی احتیاج پیدا کرد به او بده . . . و چون کسی به برادرش به تنندی و بیزاری سخن گوید، رشته دوستی بین آنها بریده شود و اگر او را دشمن خطاب کند، یکی از آندو کافر شود زیرا در حال یکنفر در این دشمنی و عداوت مقصر است و حق دیگری را پوشانده و نادیده گرفته است .

بر مومن است که برادر مومن را قلباً "دوست بدارد" در مالش او را شریک خود گرداند و در غیاب او از خانواده اش سرپرستی کند و علیه کسی که بر او ستم کرده یاریش نماید .

اسلام با تکیه بر این خصلت ها و روابط در صدد برقراری جامعه ایده آل توحیدی است که در آن مردم همه یکدیگر را برآستی برادر خود می شمارند رسول خدا بر مسلمان واجب می داند که برای برادر خود چیزی را بخواهد که برای عزیزترین فرد خانواده اش می خواهد و ناخوش دارد آنچه را برای عزیزترین عضو خانواده ناخوش می دارد .

خدمت و خیانت به خلق،

معیار ارزشیابی افراد و نزدیکی و دوری به خدا

(۲)

و باز از پیامبر نقل است که فرمود کسی که سیر بخوابد و همسایه اش گرسنه باشد بمن ایمان ندارد، و مردم جامعه‌ای که در میانشان گرسنه‌ای باشد خداوند در روز قیامت بر آنها نظر نمی‌کند. مومن حق دارد در صورت نیاز به اندازه احتیاج از جیب برادر خود بردارد - یا وقتی در خانه اوست بی اجازه بخورد "رعایت تعهد یک مومن برای دیگران هم الزامی است - وقتی سرباز مومنی از جبهه اسلامی به سربازی از دشمن امان می‌دهد - بر فرمانده است که به قول و قصد سرباز خویش وفا کند چنانکه امام علی بن ابیطالب امانی را که برده ای مومن (برده آزاد شده) به اهالی یک قلعه از دشمن داده بود، رعایت فرمود".

در جامعه توحیدی کسی نباید محروم باشد در حالیکه نیازمندی او در اختیار برادران مومن اوست. در این جامعه هرکس می‌تواند کار کند و به اندازه احتیاج بخورد دواى کار - جانب اسراف نمی‌گیرد - مومن واقعی احتیاج خود را به حد اقل می‌رساند نه برای آنکه از دامنه کار بکاهد - بلکه بدان منظور که در تامین نیازمندیهای برادران خود بیشتر سهم گیرد.

اقدام در رفع احتیاجات برادر مومن در جامعه توحیدی یک قاعده اخلاقی صرف نیست که هرکس خواست رعایت کند یا نکند، بلکه امری واجب و الزامی است، پیامبر نهی می‌کند از اینکه مردم را از داشتن لوازم مورد نیاز محروم سازند - فرمود "هر کس ماعون (ضروریات و احتیاجات روزمره زندگی) را به

مردم ندهد خدا خیرش را از او بازمی دارد و بحال خودش وا می‌گذارد - و کسی را که خدا بخودش واگذارد چه سرنوشت و حال بدی دارد".

اتحاد و برادری بین مسلمین فقط در سایه این نوع مشارکت و مواسات حفظ می‌شود - مواسات از بروز اختلاف در ثروت، از ایجاد محرومیت، جلوگیری می‌کند و امنیت اقتصادی و اطمینان نسبت به فردا به همه افراد می‌بخشد - هر عضو جامعه همه مردم را یار و مددکار و برادر خویش می‌بیند - و در سخت‌ترین شرایط مطمئن به حمایت و یابوری آنهاست. در جامعه توحیدی افراد تنها به بخشیدن مازاد بر احتیاج اکتفا نمی‌کنند آنها بمرحله بالاتری از انسانیت گام نهاده‌اند، مومنان، در تامین احتیاجات برادران خود از سهم خویش و از چیزهائی که خود بدان محتاجند درمی‌گذرند - مواسات، شریک کردن برادران مومن در مال خویش است.

دادن حق مردم و اشتراک و مواسات با برادران مومن و یاد خدا در همه حال از شدیدترین واجبات شمرده شده است. ۴۹

در فضیلت و ضرورت رفع نیازمندیهای برادر مومن، توصیه و تاکیدات بسیار شده است. "هر مومنی که، برادر مومنش با او احتیاجی داشت و او با وجود توانائی آنها رد کرد. خداوند از دهائی در قبر بر او مسلط می‌کند که انگشتانش را می‌گزد". ۵۰

و از رسول خدا نقل است که "هر کس حاجت برادر مومنش را برآورد مانند آنستکه تمام عمر عبادت کرده‌است" و یا "تلاش در راه رفع نیازهای برادر مسلمان از هفتاد بار طواف کعبه افضل است" نظایر این نوع تاکیدات در کتب حدیث بسیار است.

بحث درباره مواسات بود که شرکت دادن برادر مومن در مال و ثروت و نیازمندیهای زندگی است - وقتی دستورات پیامبر را در این باره درکنار یکدیگر می‌گذاریم به این حقیقت می‌رسیم که در جامعه ایده آل توحیدی اختصاص و انحصار از بین می‌رود - مایحتاج عمومی به فرد خاصی تعلق نمی‌گیرد - همه

مومنان برادروار کار می‌کنند همانند اعضای یک خانواده روستائی که بعضی روی زمین به کشت و زرع مشغول می‌شوند - بعضی گوسفندان را مراقبت - بعضی سوخت تهیه و بعضی پخت و پز و امور دیگر را بر عهده می‌گیرند - همه کار می‌کنند و آنچه از نتیجه کار جمعی آنها حاصل می‌شود - متعلق بیک نفر نیست متعلق به همه اعضای خانواده است - محصول زراعی پس از برداشت قسمتی برای آذوقه سال خانواده به خانه حمل می‌شود - این آذوقه مصرف همه اعضاء است هر کس به اندازه احتیاج می‌خورد و می‌پوشد - الاغ یا اسب یا هر مرکب دیگری که متعلق به خانواده است مورد استفاده همه اعضاء است - هر کس احتیاج داشت سوار می‌شود و هر کس به لباس محتاج شد از ذخیره نقدی یا جنسی خانواده برای تهیه لباس بر می‌دارد - مالکیت فردی بر محصول، آذوقه، اثاثیه و لوازم و دیگر مایملک خانواده وجود ندارد - از اطاقهای خانه همه استفاده می‌کنند هر کدام بنا به احتیاج و ضرورت، تصور کنید یکی از فرزندان مامور چیدن میوه یا جمع آوری سوخت شده باشد و یا وظیفه اش تعلیف دامها باشد - اما شیر گوسفندان را بدوشد و همه را بخود اختصاص دهد به عذر اینکه خودم دامها را صحرا برده ام و دوشیده ام پس شیر آنها مال من است بقیه را محروم نگاهدارد. چه کسی این رفتار را تحمل می‌کند؟ و آیا قابل تصور است که فرزند خانواده این گونه رفتار کند؟ هر کس وظیفه و کار اختصاصی خود را انجام می‌دهد و نمی‌گوید من فقط به اندازه شکم خودم شیر می‌دوشم و باندازه احتیاجم گوسفند بصحرا می‌برم یا سوخت جمع آوری می‌کنم و یا گندم کشت می‌کنم بلکه به اندازه توانائی که دارد تولید می‌کند - که مسلماً "مازاد" مازاد بر احتیاج شخصی است. اما سهم خودش همان مقدار است که احتیاج دارد، بقیه را برای استفاده و مصرف بقیه اعضاء خانواده می‌خواهد - همانطور که انتظار دارد از مازاد تولید بقیه اعضاء - بهره مند شوند.

کل افراد جامعه اسلامی در نظام توحیدی - یک خانواده بحساب می‌آیند - خانواده خدا (عیال الله) اطلاق نام عیال الله به مردم مفهوم مکتبی خاص

دارد اولاً "تساوی آنها در برابر قوانین و سنت های الهی می سازند و اینکه همه دارای منشاء واحدی هستند. ثانیاً "حق مساوی و اشتراک آنها را در نعمت های خدادادی تأکید می کند و ثالثاً "مواسات و برادری بین مردم را ثابت می کند. در این خانواده بزرگ - همه برادروار مساویند و کار می کنند و در حد نیاز از دستاوردهای یکدیگر بهره می برند اگر عضوی از انجام وظائف خویش طفره برود - قطعاً "قسمتی از حوائج عامه معطل می ماند و چون سهم خود را در تهیه احتیاجات کلی خانواده انجام نداده است طبیعتاً "حق استفاده را هم از دست می دهد. بدیهی است تساوی و اشتراک همه اعضاء معنایش نفی ضرورت تقسیم کار نیست. هستند کسانی که برداشت غلطی از تساوی و نبودن طبقات در جامعه توحیدی دارند، و آنرا مترادف با نفی تقسیم کار و تخصص می گیرند و می گویند در جامعه توحیدی اگر برابری باشد و طبقات نباشند پس چه کسی کارگری کند، خیاطی یا عملگی و یا کارهای دیگر، بگذریم که بعضی از این اشخاص از موضع اشرافیت و انگل صفتی فوراً "نگران این قضیه هستند که در آن جامعه سپوری نباشد و زباله ها روی دستشان انبار شود، اگر سوراخ مستراحشان گرفت مجبور شوند دستهای مبارک را بکار برند، و یا برای تعمیر اتومبیل خود آستینها را بالا بزنند - نه آقایان نگران نباشند در جامعه توحیدی تقسیم کار و تخصص از بین نمی رود و اگر از طبقات شغلها را تصور می کنید طبقات شغلی خواهد بود معلم، بنا، قاضی، خیاط و رفتگر خواهیم داشت نفی طبقات بمعنای نفی نابرابریها و استثمار و سلطه بعضی بر دیگران است طبقات استثمارگر و استثمار شده، مسلط و تحت سلطه، حاکم و محکوم خواهیم داشت - والا در یک خانواده هم که طبقات اجتماعی وجود ندارند تقسیم کار هست.

تکیه روی مواسات و برادری - در نظام توحیدی ریشه ایدئولوژیک دارد و بر جهان بینی توحیدی مبتنی است.

بر همین پایه است که رعایت این اصول را به اسلام با توجه دادن مردم به سنت های حاکم بر زندگی و تکامل انسان تبلیغ و توصیه می کند و از بکار

بردن زور و جبر حتی المقدور و جز به ضرورت اجتناب می‌ورزد .

اگر پاداش رسیدگی و تامین نیازمندی مومن را برابر هفتاد سال عبادت یا طواف کعبه و یا ثواب حج و نظایر آن می‌شمارد برای آنستکه تاثیر آنرا بعنوان یک قانون حتمی بر سرنوشت و شخصیت فرد بنمایاند . می‌خواهد رابطه جبری بین عمل و شخصیت انسانی را روشن کند - در این احادیث هدف گول زدن یا صرف تشویق کردن نمی‌باشد بیان واقعیت است و واقعیت رابطه ای که بین عمل و آثار آن برقرار است - با دادن این آگاهی و ایجاد ایمان نسبت به وجود واقعی آن شخص نمی‌تواند منطقی "بی‌اعتنا به سرنوشت خود بماند و بعضی‌ها میگویند این توصیه‌های اخلاقی ضمانت اجرا ندارند و لذا بیفایده و ایده‌آلیستی است - به عکس اسلام در این برخورد همانند بقیه شئون زندگی کاملاً "واقع بینانه رفتار کرده است کاربرد زور به تنهایی مسئله اختلاف و محرومیت را بطور روبنایی حل می‌کند و ریشه و محرک اصلی آنرا دست نخورده باقی می‌گذارد - اسلام با محرک‌های اختلاف و تبعیض و استثمار و شخصیت افراد را ممتول می‌سازد - اگر قرار باشد تساوی و عدل را تنها با کمک زور اجرا و تضمین کنیم ، چه کسی میتواند همه راههای فرار از قانون و زور را مسدود کند - تازه اگر موفق شویم مردم را در زیر سیطره قانون بطور کامل نگاهداریم - با کسانی که خود باید قانون را اجرا و زور را بکار برند چگونه مقابله باید کرد و آنها را از سوءاستفاده از زور بازداشت ؟ دلیل عدم موفقیت سیستمهای غیرتوحیدی در برقراری تساوی و برادری و بخصوص حفظ و نگاهداری آن در همین نکته نهفته است .

اسلام با خبردادن از سنت‌های حاکم بر زندگی ، اشخاص را در برابر دو انتخاب آگاهانه قرار میدهد و مخیر می‌گرداند یکی - یک طرف انتخابی که مضرات نهایی و تکامل او را دربر دارد و یکی که انحطاط و عذاب بدنال دارد . البته هر جا ضرورتها ایجاب کند از اعمال زور خودداری نمیکند .

روح برادری و مواسات را با زور نمی‌توان در افراد پرورش داد بطوریکه در همه نعمت‌های خدادادی یکدیگر را برادروار شرکت دهند ، تنها از راه ایمان

به آینده جهان و تاثیر اعمال در سرنوشتها و راز بقاء و جاودانگی و از راه کسب ارزشهای معنوی به مقصود می‌توان رسید .

هر کس خانه ای دارد که مورد احتیاج برادر مومن است و به او ندهد خدا درباره اش به فرشتگان گوید "ای فرشتگان من بر بنده من بخل ورزید - به عزت و جلالم سوگند هرگز او را در بهشت خود سکونت ندهم" . ۵۱

"هر کس مومنی را که نیازمند بسوی او می‌آید با وجود توانائی احتیاجش را برآورده نسازد - خداوند روز قیامت او را شدیداً نکوهش کند و به او گوید "برادرت احتیاجی داشت و نزد تو آمد و من رفع احتیاج او را در دستهای تو قرار داده بودم، ولی تو آنرا از وی منع کردی و دریغ داشتی، که گویی بی‌نیاز از ثواب آن هستی! به عزت و جلالم سوگند که در موقع احتیاج چهار راه عذاب و چه بخشش بر تو نظر نخواهم کرد" . ۵۲

"اگر مومنی برادر مومن را از استفاده از مال خود باز دارد در حالیکه به این مال محتاج است، خداوند وی را از غذای بهشت و آشامیدنیهای گوارای آن محروم خواهد کرد" .

در مذمت کسانی که در تامین احتیاج دیگران در عین توانائی کوتاهی می‌کنند، پیامبر گناه آنانرا برابر گناه کسانی قرار می‌دهد که کارشان جمع‌آوری سهم مالکانه از محصول دهقان میباشد .

هر کس محتاجی را با وجود توانائی برفع نیازمندیش، رد کند، گناهش برابر گناه عشار (گیرنده عشر) است و در پاسخ یکی از اصحاب که از گناه عشارگیر سؤال کرد، فرمود، "هرچنین کسی هر روز و هر شب لعنت خدا و ملائک و مردم همگی روان است و هر کس را که خدا لعنت کند، یآوری نخواهد یافت" . ۵۳

■ معنای حقیقی فرض الحسنه ■

برپایه روح اخوت و مواسات است که اگر برادر مومنی به پولی یا کالایی

احتیاج داشت، بر دیگر مومنان است که نیاز او را در درجه اول از مازاد مال و اموال خود تامین کنند- در جامعه توحیدی- اینکار بصورت بلاعوض و برادرانه انجام می شود این عمل را خداوند در قرآن قرض دادن، به خدا نام گذارده است، وقتی شما مال و کالای خود را به برادران خود می بخشی درحقیقت آنرا به خدا قرض داده ای.

متاسفانه در فرهنگ ما و در میان مردم مفهوم قرض الحسنه تحریف شده و قرض بدون ربا را به آن معنا گرفته اند- قرضه معمولی آنستکه با بهره همراه باشد و قرض الحسنه- قرضه بدون بهره است- اما اصل آن پس گرفته میشود- در صورتی که قرض الحسنه در کلام خدا دادن مال بمنظور پس گرفتن عین آن نیست که مبادله یک ارزش مادی با ارزش معنوی است این معامله نه با خلق که با خدا انجام می گیرد پس مال را به خدا قرض می دهیم تا دربرابر آن ارزشهای معنوی بما پس بدهد مال را به مردم قرض نمی دهیم- بمردم می بخشیم ولی به خدا قرض می دهیم وقتی صحبت قرض دادن یا معامله ای با خدا پیش می آید در ذهن بعضی تصور نوعی روحیه تاجرمانه و سوداگری، زنده می شود به این معنا که مومن با روحیه سوداگری مال خود را می بخشد.

این نحوه تصور ناشی از درک غلط مفهوم مبادله بین دو نوع ارزش و یا معنای معامله با خداست.

اطلاق کلمه معامله یا تجارت با خدا فقط برای نزدیک کردن مفهوم بذهن انسان است.

وقتی شما چیزی را در راه خدا می بخشید و خدمتی برای مردم انجام می دهید و قصد و نیتی جز جلب رضایت خدا ندارید و بدون هیچ چشمداشت مادی اینکار را انجام می دهید، پاداش خود را بلافاصله بصورت ارزشهای معنوی (تکامل شخصیت و استعداد های انسانی و...) دریافت می کنید- فرقی نمی کند که شما از مبادله آگواه باشید یا نباشید، تغییر در ارزشهای معنوی شخصیت فردی که از مال می گذرد، نتیجه جبری عمل وی است (عمل صالح) خواست و

آگاهی او تاثیرچندان ندارد. او بخواهد یا نخواهد پاداش عمل خود را می‌گیرد، پس کار مومن در بخشش مال و خدمت به خلق در حالیکه آگاهی بر نتایج عمل خود دارد نباید با تمایلات سوداگرانه توجیه و تبیین شود.

پس قرض الحسنه معنایی جز گذشت از مال در راه خدا ندارد که با انفاق و صدقات و نظایر آن یکی است تعریف دیگری از عمل واحد (گذشت از مال برای تامین احتیاجات دیگران است)، خداوند برگشت این قرضه را بصورت تغییر تکاملی در شخصیت قرض دهنده (انفاق کننده) بیان می‌کند: "قال الله انى معكم لئن اقمتم الصلوة واتيمم الزكوة و امنتهم برسلى و عزرتهم و اقترضتم الله قرضا حسنا" لاكفرن عنكم سيئاتكم و لا دخلتكم جنات تجرى من تحتها الا نهار فمن كفر بعد ذلك منكم فقد ضل سواء السبيل" - مائده / ۱۲ (خدا گفت من با شما هستم بشرطی که نماز بپا دارید به رسولان من ایمان آورید و آنها را گرامی و عزیز بدارید و به خدا قرضه نیکو بدهید، (در اینصورت) از بدیهای عمل شما درگذرم و شما را به باغهایی که در زیرشان جویها روان اند، داخل کنم، پس اگر کسی از شما بعد از این کافر شد، قطعاً راه درست و میانه را گم کرده است.

در این مبادله کسی که سود می‌برد قرض دهنده است. زیرا ارزشی معنوی چند تن برابر ارزش مادی که می‌بخشد، بدست می‌آورد. "من ذا الذى يقرض الله قرضا حسنا" فيضاعفه له اضعافا كثيرة والله يقبض و يبسط و اليه ترجعون" - بقره / ۲۴۵ (کسی که به خدا قرض نیکو دهد برایش بیفزاید - افزودنی بسیار و خدا می‌گیرد و می‌گشاید و بازگشت بسوی اوست).

پس آن قرضی که در قرآن مطرح است قرض به خداست نه قرض به مردم بلکه بخشش به مردم است. وقتی برادر مومن به چیزی احتیاج دارد و تو مال و کالای مورد احتیاج وی را در اختیار داری در جوامع غیر توحیدی معمول است که به او قرض می‌دهی و پس از مدتی عین آن یا با چیزی اضافه بر آن پس می‌گیری در جامعه توحیدی - وقتی به آن مال و کالا احتیاجی نداری بلاعوض میدهی -

(به خدا قرض می دهی) . پس گرفتن عین مال و کالای قرض داده شده بشرطی درست است که خودت بدان نیازمندی . تازه در اینصورت حق اعمال هیچگونه فشاری بر برادر مقروض نداری - در اصل او حق خود را دریافت کرده است - مالی که تو به برادرت قرض داده ای در بینش توحیدی - تعلق خاص و مطلق به تو نداشته است - امانتی نزد تو بوده برای رفع احتیاج خودت و دیگر برادرانت - لذا برخورد تو با مالی که قرض داده ای نباید مانند آن باشد که ملک اختصاصی و جدانشدنی از تو است . لذا هرگز حق نداری در وصول آن زور و جبر بکاربری . شخصی نزد امام آمد و از مردی شکایت کرد - امام از طرف شکایت سؤال کرد چرا فلانی از تو شکایت دارد ؟ گفت حقم را (طلبم) را از او مطالبه کردم - امام خشمناک نشست به او فرمود گمان می کنی وقتی از او طلب حق کردی ، کار بدی مرتکب نشدی ؟ آیا ندیدی خدا در کتابش چگونه حکم کرده است ؟ یخافون سوء الحساب - از بدی حساب می ترسند - تصور می کنی از خدا می ترسند مبادا به آنها ستم کند ، نه بخدا قسم نترسیدند مگر از این نوع تقاضای طلب کردن - و خدا آنرا بدی حساب نامید پس کسی که اینگونه طلب کند ، بدی کرده است .

رعایت این اصل که در طلب حق هیچگونه فشاری نباید بکار رود سبب می شود امام از اینکه به خانه شخص مقروض برود اظهار اکراه کند حتی اگر مطمئن باشد طرف پول را آماده برای پس دادن کرده باشد .

■ قرضه معمولی در جامعه غیر توحیدی

در اینجا تاکید این نکته ضروری است که در نظام توحیدی قرضه همان قرض الحسنه است و توصیه های ائمه برای رعایت حال مقروض و وارد نکردن فشار برای پس گرفتن طلب ، مربوط به مناسبات بین مومنان در جامعه تحت سلطه خداست . جامعه زیر سلطه خلفای اموی و عباسی هرگز توحیدی نبود - مناسبات

استثماری - فتودالی - برده داری و اشرافی رواج داشت و ماهیت جامعه ضد توحیدی بود .

در داخل این مناسبات است که امام درباره شرایط پس گرفتن قرضه صحبت می کند - در نظام توحیدی - مازاد بر احتیاج هر کس می تواند بلاعوض در اختیار دیگر برادران مومن قرار گیرد چنانکه دیدیم برادر مومن می تواند حتی پول مورد احتیاج را از جیب برادر مومنش بردارد .

احادیثی که نقل می شود ، مربوط به شرایط حاکم در زمان ائمه است در آن شرایط مثلاً " طلبکار می توانست طلب خود را به شخص ثالثی بفروشد - امام تاکید می کند که مقروض جز همان مقدار که در اصل بدهکار بوده است - چیزی نپردازد یعنی واسطه حق بردن سهم اضافی ندارد .

در این میان وظیفه جامعه بیت المال برای ادای دین افراد مورد تاکید است - البته بشرطی که شخص پول را برای مصرف در راه حق نه باطل - قرض کرده باشد - که اگر پس از مدت معینی قادر به پرداخت نبود از بیت المال مسلمین قرض وی پرداخته می شود . ۵۴

تفاوت افراد از لحاظ ارزشها

مساوات

در بینش توحیدی همه افراد از یک منشاء و نفس واحد بوجود آمده و در اساس خلقت برابر و زیر سلطه یک اراده و یک سلسله سنتها و قوانین قرار داشته همگی در برابر خدا و سنت های او مساوی می باشند .

تاکید براینکه همه شمارا از یک زن و یک مرد آفریدیم برای آنستکه برادری بنی نوع آدم را ثابت کند و با اثبات برادری تساوی کامل بین آنها را بنا بر این اصل تفاوت های رنگ و نژاد و خون و سرزمین و زبان و لهجه و نظایر آن نمی تواند برادری و مساوات بین انسانها برهم بزند . آیه معروف " انا خلقناکم من ذکرو انثی و جعلناکم شعوبا " و قبائل لتعارفوا ان اگر مکن عند اللہ تقیکم " گواه بر این اصل اساسی است . اسلام تفاوت افراد را در اختلاف درجه تکامل شخصیت آنها جستجو می کند و نکته مهم اینستکه تفاوت افراد از لحاظ ارزشهای معنوی و اخلاقی در نظام توحیدی هرگز موجب برتری این افراد از لحاظ حقوق انسانی و مکتسبات مادی و سهمی که از بیت المال دارند نمی شود در بینش توحیدی شخصی که با کسب علم و معرفت یا با انجام خدمات اجتماعی یا نوع دوستی و محبت و ابثار

با گذشت از جان و مال با تکامل اندیشه و روان به مدارج عالی انسانیت قدم می‌گذارد و به تعالی روحی و معنوی دست می‌یابد، پاداش خود را بلافاصله بوسیله همان مکتسبات فکری و روحی دریافت کرده است. تکامل شخصیت انسانی و فضایل معنوی پاداش اوست و نشانه برتری و فضیلت وی و همان مایه سعادت او در مرحله بعدی حیات است. اما این ارزشها و فضایل نباید به عنوان وسیله یا عذری جهت دریافت سهم بیشتری از مزایای مادی اجتماع مورد استفاده قرار گیرد. همه انسانها صرفنظر از درجه فضایل علمی و اخلاقی و خصلت‌های معنوی، احتیاجات مشابه و حقوق مساوی دارند. بهمین جهت در نظام توحیدی با وجود تفاوت افراد از نقطه نظرهای یاد شده، همه افراد از مزایای مادی جامعه و از تولید اجتماعی و بیت المال سهم برابر می‌برند و از همه تسهیلات و امکانات و مایحتاج زندگی یکسان برخوردارند.

در زمینه تقسیم نیازمندیهای مادی تنها ملاک احتیاج در نظر گرفته می‌شود و هر خانواده به مقدار افراد خود از بیت المال سهم می‌برد. البته کار شخصی هر کس مبنای مکتسبات مادی اوست ولی سهم وی از بیت المال برابر سهم همه افراد دیگر است.

■ قطع ریشه‌های فرهنگی و اعتقادی اختلاف و تبعیض ■

در جامعه اشرافی عرب قبول این تساوی از جانب طبقات اشرافی بسیار دشوار بوده نمی‌توانستند قبول کنند ارزش و سهم و حقوق آنها در جامعه درست برابر با افراد عادی و حتی بردگان باشد. اما پیغمبر اسلام در تمام مدتی که رهبری مسلمانان و جامعه توحیدی مدینه را برعهده داشتند با اصرار و دقت و وسواس خاصی این اصل را بمرحله اجرا می‌گذاشتند تا پایه‌های برابری در روح و جان مردم و در کلیه مناسبات اجتماعی ریشه و نفوذ پیدا کند. در مبارزه‌ها اخلاقیات و مناسبات نظام طبقاتی اشرافی عرب، ابتدا ریشه‌های فرهنگی و

اعتقادی اختلاف و تبعیض را قطع کردند و هنگامی که مشروعیت برتریهای ناروا از بین رفت و اصل تساوی و برادری از لحاظ اعتقادی تحکیم یافت عملاً به اجرای آن در روابط بین افراد پرداختند و نظام ارزشهای کهنه را بکلی زیر و رو و تقسیم بندی طبقاتی را در هم ریختند.

در نظام اشرافی و طبقاتی مردی از طبقه پست مثلاً "بردگان نمی تواند همسری از طبقه اشراف برگزیند. پیامبر "جویر" سیاهپوست سودانی و تنگدست از اصحاب "صفه" (مهاجران و مستضعف و مجاهدی که خانه و ماوا نداشتند و شبها روی صفا مسجد بسر می آوردند و همه از رزمندگان دلیر و انقلابیون صادق بودند) را به خواستگاری دختر لبیدین زیاد از اشراف مدینه و بزرگان قبیله "بنی بیاضه" می فرستد، در پاسخ شکایت لبید که جویر هم شان و هم طبقه ما نیست می فرماید: "امروز با آمدن اسلام هر کس در عهد جاهلیت پست بشمار می رفت شرافت و بزرگی یافت و هر کس شریف بود پست و خوار گردید. امروز همه شما برابرید چه برده حبشی یا ارباب قریشی. گرامی ترین شما نزد پروردگار متقی ترین شماست" و "دختر لبید" را بعقد ازدواج جویر در می آورد.

و باز هم روی ابتکار و اصرار پیغمبر بود که زینب دختر "حجش" و دختر عمه پیامبر و از اشراف قریش به همسری زیدبن حارثه - غلام و غلام زاده - درآمد و یا حضرت شخصاً "با" صفیه "دختر" حی بن اخطب "که کنیز و یهودی زاده ای بیش نبود ازدواج کرد. و باز ترغیب رسول خدا عامل ازدواج "ضیاعه" دختر زبیر بن عبدالمطلب (از شریفان قریش) با مقداد بن اسود عمر و کندی از خانواده های بسیار گمنام و از پسرخواندگان اسودبن عبدیفوث زهری، بود. هنگامی که ابوذر با بلال درباره مادر او که غیر عرب بوده است به طعن سخن می گوید، پیامبر خطاب به او می گوید: "ای اباذر سرت را بلند کن نگاه کن و بدان که تو در روی زمین از هیچ سرخپوست یا سیاهپوستی بهتر و برتر نیستی جز آنکه در عمل از او بهتر باشی".

روزی بردگان آزاد شده نزد امام علی بن ابیطالب آمدند و گفتند از این

عرب ها نزد تو شاکی هستیم ، رسول خدا دادنی ها را بین ما و آنان به تساوی تقسیم می کرد و از دختران ایشان به سلمان و بلال و صهب ، همسر داد (هر سه نفر برده آزاد شده بودند) و اکنون از ما دریغ می کنند و می گویند حاضر به اینکار نیستیم . علی نزد آنها رفت و درباره این موضوع با آنها صحبت کرد ، اما اشراف عرب باخشونت و فریاد خطاب به علی گفتند ای ابوالحسن خودداری می کنیم ، خودداری می کنیم . حضرت با خشم و در حالیکه پیراهن بلندش روی زمین کشیده می شد از نزد آنها خارج گردید و خطاب به بردگان چنین فرمود : " ای موالی (آزاد شده گان) این گروه شما را مانند یهود و نصارا می دانند ، از شما زن می گیرند ولی به شما زن نمی دهند و نظیر آنچه از شما می گیرند به شما نمی دهند " ۵۵

در جای دیگر هست که دو زن یکی عرب و دیگری عجم (غیرعرب) هنگام تقسیم بیت المال نزد حضرت علی آمدند و ایشان بهر کدام ۲۵ درهم پول و یک واحد گندم داد . زن عرب گفت من عرب هستم و او عجم (سهم بیشتری میخواست) حضرت فرمود : " من در این مال و ثروت عمومی (حتی) فرزندان اسمعیل (عرب ها) را بر فرزندان اسحق (غیر عربها) برتر نمی بینم " . ۵۶

این برابری را اشراف زادگان و کسانی که دارای خصلت های جاهلی و طبقاتی بودند تحمل نمی کردند و با علی که می خواست آنرا بدقت و برطبق سنت رسول خدا رعایت و اجرا کند دشمن شدند و به ستیز برخاستند .

■ آیا پیغمبر خدا مال را به تساوی تقسیم نمی کرد؟ ■

از زمان خلیفه دوم تقسیم مساوی بیت المال نقض شد و بعضی که سابقهء بیشتری در اسلام داشتند سهم بیشتری بردند . این ترتیب در زمان عثمان از هر محدودیتی خارج گشت و موجب رشد نابرابریها و تکوین و ظهور طبقات گردید . امام علی پس از قبول خلافت بلافاصله شیوه رسول خدا را زنده کرد و

در تقسیم بیت المال مساوات را پیش گرفت . کاتب خویش را مامور کرد تا بهر نفر از مردم صرفنظر از وضعیت اجتماعی (مهاجر - انصار - موالی - عرب - بدوی ...) سه دینار بدهد . کسانی چون طلحه و زبیر که بترتیب عهد عثمان عادت کرده بودند به اعتراض برخاستند حضرت در برابر اعتراض آنها پرسید : آیا پیامبر خدا مال را به تساوی تقسیم نمی کرد گفتند آری . ولی از سوابق و خدمات خود سخن گفتند . امام فرمود " سابقه و خدمات و خویشاوندی من بیشتر است یا شما " . گفتند : " شما " ^{۵۷} و می دیدند که علی با اینحال چیزی اضافه بر دیگران سهم نمی برد .

رسول خدا و امام علی بن ابیطالب در تقسیم بیت المال همه افراد را از زن و مرد و کودک و پیران سهم می دادند . از این رو بهر خانواده به تعداد افراد عائله شان از بیت المال میرسید . به عبارت دیگر هر خانواده که احتیاجات و عائله بیشتری داشت سهم بیشتری نصیب می برد .

برنامه حکومتی علی (ع)

مواد اساسی برنامه حکومتی علی که در بدو زمامداری برای آگاهی مردم اعلام فرمود متوجه از بین بردن قوانین و ترتیبات خلاف اصول برابری و عدالت اسلامی بود که قبل از ایشان در جامعه رواج یافته و در مقابل احیای سنت های اسلامی رسول خدا بود . از جمله فرمود همه اراضی و قطایع که از اموال عمومی به اشخاص داده شده است ، و از آن جمله بود قسمتی از اراضی خیبر ، به ملکیت عمومی بر می گردانم و پولهایی که به ناحق داده شده پس می گیرم و دیوان ها را لغو و محو می کنم . (سازمانهای مالیاتی که در زمان عمر تاسیس شده و هر کس مامور اخذ نوعی مالیات - از تجارت و زراعت و صنعت بوده حقوق خود را از مالیات برداشت می کرد و بقیه را بین لشکریان - روسا - والی ها - اهل علم تقسیم می کرد و این ترتیبات بیشتر از ایران اخذ شده بود) و هر مال را بمانند

رسول خدا به تساوی بین مردم تقسیم می‌کنم تا در دست ثروتمندان متمرکز نگردد و هم‌چنین ترتیب اخذ مالیات از روی مساحت زمین که در قلمرو پادشاهی ایران معمول بود و "عمر" از مردم عراق تقلید کرد بر هم می‌زنم و سرانجام، در امر ازدواج تساوی برقرار خواهم کرد، منظور حضرت ایجاد شرایطی بود که زن و مرد از هر خانواده و با هر سابقه اجتماعی و اصل و نسب بتوانند به تساوی با هم ازدواج کنند و در مبارزه با قواعد و ترتیبات نظام اشرافی - گامهای اول را پیغمبر برداشتند و چنانکه قبلاً "هم اشاره کردم، بین زن و مرد از قشرهای برده و اشرافی - وضع و شریف، پیمان ازدواج برقرار ساختند تا ارزشهای دوران جاهلی و اشرافی جای خود را به نظام ارزشهای توحیدی که بر اساس تساوی همه انسانها و برتری و فضیلت در داشتن تقوی است بدهند.

در جامعه توحیدی کار،

اساس ارزش و مالکیت است

برنامه حکومت علی (ع)

امام ادامه آن برنامه را در دستور کار خود قرار می دهد. پیامبر اسلام برابری همه مردم و لغو امتیازات و برتریهای جاهلیت و اشرافیت را در روز فتح مکه در اولین خطابه خود اعلام کرد در آن روز برای اول بار برابری نژاد و تبار انسانها و وحدت منشاء آنها مورد تاکید قرار گرفت "ای مردم خداوند تکبر و برتری دوران جاهلیت را از بین برد، و هم چنین فخر و برتری جستن به پدران را - شما همه از آدم و آدم از گل است - آگاه باشید برترین بندگان کسی است که تقوی دارد. هرکس را عملش پائین آورد، حبش بالانمی برد - تمام خونهایی که در عهد جاهلیت ریخته شد و کینه و دشمنی ها، هم اکنون و تا روز قیامت زیر پای من است".

از امام صادق نقل است که پیامبر حتی نگاههای خود را به تساوی بین یاران و اصحابش، تقسیم می کرد. ^{۵۸} و نقل است که عثمان دو نفر از موالی را با دو بیست دینار پول نزد ابوذر فرستاد تا درکارهای خود از آن پول کمک گیرد ابوذر سؤال می کند آیا به مسلمانان دیگر هم همین مقدار داده شده است - گفتند نه - گفت من فردی از مسلمانان هستم، حق من حق همه مسلمانان است - گفتند عثمان می گوید این پول از مال خالص من است و بخدا قسم که آنرا با حرام مخلوط نکرده ام و جز حلال برای تو نفرستاده ام ابوذر گفت بدان احتیاجی

ندارم - زیر این پارچه قرصی نان جو هست که چند روز مانده - با این پول‌ها می‌خواهم چه‌کنم. ۵۹ علی حتی حاضر نمی‌شود به مصلحت و به عنوان تاکتیکی جهت دفع شر دشمنان و حفظ خلافت از اصول مساوات در تقسیم مال عدول‌کند - بسیاری از یاران نزدیکش که فتنه جوئی اشراف را می‌دیدند می‌گفتند "ای امیر مومنان بهتر بود قسمتی از این اموال را جدا کرده به این روسا و اشراف می‌دادی و بر ما برتری می‌بخشیدی و پس از آنکه کارت استوار می‌شد به فرمان و قانون خدا باز می‌گشتی به تقسیم عادلانه و مساوی بین مردم". علی پاسخ داد: "مرا فرمان می‌دهید که با کمک ظلم و ستم در میان مردم یاری طلب کنم. نه بخدا قسم تا شب شب است و تا قصه ادامه دارد و تا در آسمان ستاره ای می‌بینم چنین نخواهم کرد - اگر اموال آنها، مال من بود بتساوی بین آنها تقسیم می‌کردم چه رسد به آنکه اموال خودشان است". ۶۰

می‌فرمود "بخدا قسم دره‌می از حق و مال شما را بخود اختصاص ندادم - حتی یک درخت خرما برای خود ندارم. نمی‌بینید که از خود می‌گیرم و به شما می‌دهم" - در این میان عقیل (برادر حضرت) برخاست و گفت: من و سیاه پوست را در مدینه یکسان قرار می‌دهی؟ حضرت به وی فرمود: بنشین، دیگری نبود بجای تو صحبت کند، چه چیزی تو را نسبت به وی برتری می‌بخشد جز سابقه یا تقوی؟ ۶۱ و هنگامی که مطلع شد بعضی پنهانی به معاویه پیوسته‌اند و علت آن بوده که حضرت در اجرای عدالت و اصول برابری اصرار داشته‌است، فرمود: "... گریز آنها از هدایت و رستگاری است و شتافتنشان بسوی گمراهی و نادانی، آنان دوستدار دنیا هستند که با شتاب به آن روی آورده‌اند. عدل را شناختند، دیدند، شنیدند و در گوش دارند و دانستند که مردم نزد ما در حق خود برابر هستند، اما آنها بطرف سودجوئی و رجحان خود بر دیگران گریختند، دوری و نابودی بر آنها باد! بخدا قسم که آنها از ستم‌گری فرار نکردند و به عدالت ملحق نشدند."

از برجسته‌ترین خصوصیات نظام توحیدی در عصر مهدی موعود، برقراری

مجدد مواسات و مساوات است در اسناد زیادی از ائمه آمده است که پس از قیام قائم ، مال بین مردم به تساوی تقسیم می شود - همه ثروتهای جهان از مالکیت خصوصی آزاد و نزد وی جمع می شود و او بر طبق سنت رسول خدا عمل می کند و زمین را پراز قسط و عدل و نور می کند . و باز گفته اند که در عهد مهدی - مردم زر و سیم و گندم و جو ذخیره نمی کنند - لباسهای گرانقیمت از خز و حریر نپوشند و طعام حبس نکنند و به کم راضی شوند - لباسهای خشن بپوشند و گونه بر خاک نهند - هر کس با خود چنان رفتار کند که با دیگران می کند ، همان پوشد که دیگران ، سوار شود که دیگران ، حاجب و درباری نباشد اندوخته ها و ذخیره ها را خارج کرده بین مردم تقسیم کند و اسلام را حاکمیت بخشد .

در جای دیگر از زبان پیامبر می خوانیم که - امت در زمان مهدی موعود به نعمت های بی سابقه متنعم می شوند از آسمان باران فرو می ریزد و زمین از رویاندن فروگذار نمی کند مال بی ارزش می شود و هر کس بچیزی محتاج شود گویند بگیر! ۶۲ مال را تقسیم می کنند در حالیکه شماره نمی کنند . اسلام در بهره برداری از نعمت ها - اعتدال را می خواهد و اعتدال مساوی است با رفع احتیاج نه کم و نه بیش - نه محرومیت را روا می دارد و نه زیاده روی را تجویز می کند .

مال و ثروت اضافی را عامل سرکشی و طغیان برحق می داند زیرا مال اضافی وسیله ای می شود برای اعمال اراده و تسلط بر دیگران مال اضافی فی نفسه قدرت است و شخص روی و سوسه های نفس از این قدرت برای پیش برد مقاصد شخصی زیر نفوذ قرار دادن دیگران و یا افزودن بر آن استفاده می کند از این رو بطور قطع از جاده اعتدال و عدالت خارج می گردد قوانین و سنت های الهی را زیر پا می گذارد مثلاً " مال اضافی را قرض می دهد و بهره از آن می گیرد و موجب استثمار و فقر و بدبختی دیگران می شود - بجای کارکردن مالی را بکار می اندازد و انحراف درهمین جا پدید می آید انحراف اول که کار نمی کند ، انگل و سربار ماهه می شود - انحراف دوم که محصول کار دیگران را با استثمار و با کمک بهره

می‌رباید و مالک می‌شود. انحرافات دیگر نظیر زورگوئی، اسراف و تبذیر، استکبار برتری جوئی، فخر فروشی، غرور کاذب بی‌احترامی به خلق و تحقیر مردم، فسادکاری و عیاشی و ... بماند. محرومیت هم به نوبه خود سرچشمه فساد و تبه‌کاری و ظلم و جنایت است. گرسنگی و فقر شخص را به استضعاف و بردگی و مزدوری می‌کشاند شخصیت انسانی او پایمال می‌گردد، تن به اطاعت و بندگی می‌دهد به گناه و خطا و خیانت می‌افتد و اگر هیچکدام از این انحرافات رخ ندهد، رنج و اندوه او را از پای در می‌آورد و لذت زندگی و امکان عبادت و کسب علم و تکامل را از او می‌گیرد. براین اساس قرآن فقر را هم همانند مال اندوزی از نتایج عمل شیطان می‌داند. "الشيطان يعدكم الفقر و يامرکم بالفحشاء و الله يعدکم مغفره منه و فضلا" و "الله واسع. علیم" بقره ۲۶۸ - شیطان بشما وعده فقر و امر به فحشاء می‌دهد و خدا شما را وعده آموزش و فزونی دهد و خدا گشایش دهنده داناست.

امام علی هم ثروت و فقر هر دو را محکوم و عامل رنج و فساد می‌شمارد "اگر توانگر مالی بیاید به طغیان افتد و اگر نادانی بی‌آزادش به بلاء و سختی دچار شود. اگر گرسنگی هجوم آورد ضعف از پای در آوردش و اگر در سیری افراط شود سیری شکم به رنج افکندش - پس هر کمبودی زیان بخش و هرافراطی و فزونی فسادانگیز است." ۶۳

سالها، بلکه قرن‌هاست، مناسباتی که هرگز توحیدی و اسلامی نیستند اسلامی معرفی شدند و مشروعیت یافتند. نزدیک به چهارده قرن که از عصر رسالت پیامبر می‌گذرد، آثار نظام اجتماعی که رسول خدا در مدینه برپا کرد، بکلی از بین رفت و سنت‌های خدائی فراموش شدند و ارزشهای نوینی که در اثر انقلاب توحیدی برجامعه و برزندگی و روابط مردم حاکم شده بود، لگد مال حکام ستمگر و متجاوزان به آزادی‌ها و اموال مردم گردید. از آنجمله، سنت خدائی و انسانی که بموجب آن، همه افراد جامعه به اتکاء کار خلاق و مثبت خویش، زندگی می‌کردند، جای خود را به ارزشهای تازه ای که در عهد جاهلیت

و در جوامع طبقاتی رواج داشتند داد و دگربار عوامل دیگری بجز کار وسیله کسب درآمد و ایجاد مالکیت و تصاحب کالا قرار گرفتند. پیش از ظهور اسلام و برقراری جامعه توحیدی در مدینه، آنها که مالکیت بیشتری داشتند صاحب اراضی، نخلستانها و باغات و مواشی و دام ها و خانه و مستغلات بودند، کمتر کار می کردند و یا اصلاً "کاری انجام نمی دادند، بعکس، کسانی که تمام عمر و هر روز و شب، در مزارع و نخلستانها به شخم و زراعت یا در قنوات به کندن خاک و جاری ساختن آب و در شهرها به ساختن خانه ها و خشت زنی و گل کشی اشتغال داشتند کسانی که، در خانه ها به خدمتکاری و در صحرا و مراتع به چوپانی و ساربانی، و یا در کارگاهها و مغازه ها به کارهای دستی، آهنگری و پیشه وری روزگار می گذراندند، خود محروم از دستاوردها و ممنوع از تملک و تصاحب محصول کار خویش و نعمت های خدادادی بودند.

■ تملك انحصاری بر منابع طبیعت و محصول کار انسانها ■

هر کس مقام و موقعیت، اصل و نسب، یا زور و لشکری داشت به نسبت قدرت و زور خویش و تا هر جا و هر مقدار که می توانست و مانعی در راه نمیدید اشیاء و انسانها را در تملک می گرفت. ضعیفان نه تنها بر کار و محصول کار که بر وجود خویش هم سلطه ای و اختیاری نداشتند، باسانی به بردگی و غلامی کشیده می شدند. وجود ارباب و بنده، غلام و کنیز و صاحب برده، مزدور و آقا و مالک، در کنار هم، ثروت و فقر، ضعیف و قوی، حاکم و محکوم، گرسنه و سیر در کنار هم غیر عادی نبود.

بسیاری نعمت ها و مزایا و لذات و شادیهای زندگی اختصاصی بود، مختص آنها که زور و یا پول داشتند و یا صاحب اصل و نسب و ریاست و مقام بودند. توانائی به کار کردن، تولیدکردن موجب حقی نمی شد هم چنانکه گاو با کشیدن خمیش و گاواهن یا الاغ با حمل بار و آذوقه و یا شتر با تلاش سخت در بیابانهای

خشک و بی انتها، هرگز حقی، مالکیتی بدست نمی‌آورد جز مقداری آذوقه ای که مانع از مرگ آنها شود، انسانها هم با کار خویش در مزرعه و کارگاه، در خانه ها و درون جاهها و قنوت در بیابانها و صحاری، حقی و سهمی بیش از حداقل غذائی که زنده شان بدارد نمی‌بردند و زحمتکشان و کسانی که کار می‌کردند، غالبا "هم سنگ حیوانات و هم ارزش با اشیاء و ابزار محسوب می‌شدند. این وضعیت حتی از جانب محرومان و بردگان هم پذیرفته شده بود، رنج و محرومیت و فقر و سیه‌روزی را جزئی از سرنوشت محتوم خود تلقی می‌کردند، تقسیم بندی جامعه به طبقه آقا و بنده اشراف و برده غنی و فقیر، مالک و مزدور، حاکم و محکوم و در یک کلام مستکبر و مستضعف نه تنها در عربستان که در همه جهان متمدن آنروز مورد قبول بود. ارزش وجودی انسان نزد اربابان و اشراف از حیوان بالاتر نبود، تا آن حدکه به آسانی قربانی خشم یا هوس یک لحظه آنان می‌شدند.

در نظامات غیرتوحیدی مجموعاً "یک گروه یا طبقه، صاحب قدرت و مالک ثروتها و اکثریت خلق محروم از هردو می‌باشند. این تقسیم بندی غیر عادلانه بوسیله توجیهات مذهبی مشروع جلوه داده می‌شود. اقلیت حاکم با تملک انحصاری بر منابع طبیعت و محصول کار انسانها، عملاً "این نعمت ها را برای مردم حرام می‌نمودند، حرام و حلال تابع هدفها و منافع آنها بود.

برای کسانی که زور و مالکیت بیشتری دارند همه چیز حلال است و ممنوعیتی وجود ندارد، درحالیکه غالب نعمت ها و مزایا برای مردم ضعیف، حرام است و استفاده از آن ممنوع.

این تبعیض حتی در روابط خانوادگی و بین زن و مرد هم رواج دارد، مردان که دارای قدرت و سلطه بیشتری هستند خود را در همه چیز از جمله استفاده از نعمت های پاک و لذت بخش خدائی، برتر از زنان می‌شمارند، در نظامهای طبقاتی پیشین زن غالباً "در موقع فرو دستی و استضعاف قرار دارد و از این رو مشمول بسیاری تحریم ها می‌شود. مقرراتی بر این اساس روضه و رعایت آنها

را بر مردم واجب می‌شمردند. قرآن از این مقررات و تقسیم بندیهای ظالمانه با سرزنش سخن می‌گوید و آنها را محکوم می‌کند. بردگان و چوپانان که بار سنگین همه‌انواع مراقبت‌ها از دام‌ها را برعهده دارند ممنوع و محروم از بهره‌مندی از دام‌ها می‌شوند، حق نداشتند از گوشت و شیر و پشم آنها استفاده کنند. حق نداشتند بر پشت آنها سوار شوند و زنان از بسیاری غذاها و نعمت‌های خوب خدا محروم بودند چون مردان آنها را بخود اختصاص داده بودند. به کمک بسیاری مقررات خودساخته در پوشش مذهب، غالب نعمت‌های خدا را به خود مختص کرده مردم را از داشتن آنها ممنوع کرده بودند "و قالوا هذه انعام و حرمت حجر لا یطعمها الا من نشاء بزعیمهم و انعام حرمت ظهورها و انعام لا یدکرون اسم اله علیها افتراء علیه سیجزیهم بما کانوا یفترون - و قالوا ما فی بطون هذه الا انعام خالصه لذکورنا و محرم علی ازواجنا و ان یکن میتة فهم فیه شرکاء سیجزیهم و صفهم انه حکیم علیم - قد خسرالذین قتلوا اولادهم سفها بغیر علم و حرما ما رزقهم الله افتراء علی الله قد ضلوا و ما کانوا مهتدین" (۱۴۰-۱۳۸ انعام) و گفتند این دام‌ها و کشت‌ها ممنوع است، جز کسانی که ما بخواهیم نمی‌چشند - پندارشان چنین بود - و دام‌هاییکه پشت آنها (سواری بر آنها) حرام شده است، و دام‌هاییکه با دروغ بستن بر آنها اسم خدا بر آنها نمی‌برند بزودی بگناه دروغ و افتراءشان کیفر خواهند شد. گفتند آنچه در شکم این دام‌ها است مختص مردان ماست و برزنان ما حرام است و البته اگر مردار باشد، آنها هم در آن شریک خواهند بود - به گناه این نحوه توضیح و وصف به کیفر خواهند رسید، که خدا حکیم و داناست آنهاکه فرزندان خود را از روی بیخردی و عدم آگاهی به قتل رساندند و آنچه خدا روزی‌شان داده بود حرام شمردند، و برخدا دروغ بستند گمراه شدند و هدایت شده نیستند. قسمت اخیر آیه شاید متوجه کسانی است که مقررات تحریم را که از جانب ستمگران و مستکبران و پیشوایان مذاهب وضع و به دروغ به خدا نسبت می‌دادند - قبول و محترم می‌شمردند و برآستی از جانب خدا قلمداد می‌کردند و هم چنین از روی بی‌عقلی و عدم

آگاهی و بدلیل فقر و بی‌نواایی که بر آنها تحمیل شده بود فرزندان خود را می‌کشتند - و نعمت‌های خدا را که به آنها روزی داده بود - بر خود حرام میکردند - اینها مردمی گمراهند که بسوی حق و آزادی و عدل هدایت نشده‌اند ، قرآن می‌خواهد این نکته را تاکید کند که اگر حکام و مالکان و زورگویان با وضع مقررات دروغین به نام مذهب و خدا می‌خواهند بدبختی و محرومیت و بینوایی مردم را توجیه کنند ، آنها نباید از روی بی‌عقلی از این مقررات تبعیت کنند و تسلیم باشند و به فقر بسازند و فرزندان دل‌بند خود را از راه ناچاری به قتل رسانند . این ممنوعیت‌ها و تخصیص‌ها را اربابان برای حفظ منافع خویش به نام خدا بر مردم تحمیل کرده‌اند و علمای مذهب برای این منظور مقررات پیچیده‌ای وضع و همه را از جانب خدا شمردند - ثروت و محصول را که نتیجه کار و زحمت توده‌های محروم و زحمت‌کش بود بین خود و اربابان خویش تقسیم میکردند و تولیدکنندگان را محروم نگاه میداشتند . سهمی از محصول را بنام خدا کنارگذاشته و بخود اختصاص میدادند سهمی را بنام شریکان خود (معبد داران و ...) جدا میکردند و سهمی برای ارباب و مالک و سهمی برای ... و دست آخر چیزی جز همان مقدار که رعیت و برده را سرپا نگاهدارد تا باز هم زمین را کشت کند و گوسفندان را به صحرا برد ، شیر را بدوشد و محصول را درو کند و خانه ارباب و معبد خدایان را برپا نگاهدارد و آتش‌زیر دیگ‌های غذا در مطبخ‌های بزرگان و روسا روشن کند ، باقی نمی‌گذاشتند . و جعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصيبا "فقالوا هذا لله بزعمهم و هذا لشرکائنا فما کان لشرکائهم فلا یصل الی الله و ما کان لله فهو یصل الی شرکائهم ساء ما یحکمون . (انعام ۱۳۶) و از آفریده‌های خدا از کشت و زرع و از دامها ، سهمی برای خدا قرار دادند و گفتند این برای خداست به پندار خود - و این برای شریکان ماست - پس آنچه برای شریکان آنهاست به خدا نمی‌رسد و آنچه از آن خداست به شریکان ایشان میرسد - چه شیوه و نظام زشتی دارند رنج و عذاب ناشی از آن محرومیتها را نوعی عبادت و تحمل آنرا تسلیم بودن به سرنوشت و فرمان خدایان تلقی میکنند .

- (۱) ف - ک - ج - ۵
- (۲) ف - ک - ج - ۵ ص ۹۲
- (۳) بحار الانوار - ج ۲۵ - ص ۳۰۵ و ج ۱ - کلمه سرف
- (۴) وسایل
- (۵) تحف العقول
- (۶) اصول کافی ج ۳
- (۷) ف - ک ج ۴
- (۸) ماخذ سابق
- (۹) وسایل الشيعه
- (۱۰) اصول کافی - ج ۴
- (۱۱) وسایل الشيعه
- (۱۲) همان ماخذ
- (۱۳) نهج البلاغه فيض الاسلام - خطبه ۶۷
- (۱۴) مدرک فوق
- (۱۵) وسایل
- (۱۶) وسایل - ص ۳۶۸
- (۱۷-۱۸) فروع کافی - ج ۴
- (۲۰) اصول کافی ج ۲ - تاريخ يعقوبى ج ۱
- (۲۱) اشاره به کلام معروف امام على بن ابيطالب
- (۲۲) سنن ابن ماجه ج ۲ - سنن نسائي - سنن ابى داود ج ۳
- (۲۳) همان ماخذ به اضافه محمدغزالي - الاسلام و المناهج الاشتراكيه - زيدون المكارم بنياد الاقتصاد فى الاسلام

- ۲۴) سنن ابن ماجه
 ۲۵) همان ماخذ
 ۲۶) سنن ابی داود - مسلم و دیگران
 ۲۷) تاریخ الفتوح الاسلامیه
 ۲۸) علی غفوری - انفال یا ثروت‌های عمومی
 ۲۹) تفسیر نوین
 ۳۰) پرتوی از قرآن
 ۳۱) وسائل الشیعه - کتاب احیاء اموات
 ۳۲) اقتصادنا - ج ۱ ص ۳۲۶
 ۳۳) وسایل ج ۴
 ۳۴) ف - کافی - ج ۳ وسایل ج ۴
 ۳۵) وسایل
 ۳۶) وسایل ج - ۴
 ۳۷) تحف العقول
 ۳۸) اصول کافی - ج ۳
 ۳۹) وسایل
 ۴۰) وسایل جعناال - عندالشرایع
 ۴۱) اصول کافی - ج ۳
 ۴۲ و ۴۳) همان مدرک
 ۴۴) اصول کافی - ج ۳
 ۴۵) همان مدرک
 ۴۶) فروغ کافی - ج ۶
 ۴۷) فروغ کافی - ج ۵
 ۴۸) وسایل ج ۴
 ۴۹) وسایل ج ۶

- (٥٥) همان ماخذ
(٥١ و ٥٢) همان ماخذ
(٥٣) همان ماخذ
(٥٤) اصول كافي - ج ٢
(٥٥) فروع - ج ٥
(٥٦) وسايل الشيعه كتاب جهاد
(٥٧) همان ماخذ
(٥٨) روضه كافي
(٥٩) روضه الواعظين ج ٢
(٦٥) فروع كافي - ج ٤
(٦١) روضه كافي
(٦٢) عقد الندر
(٦٣) نهج البلاغه

ارزش کار انسان

در نظامات غیرتوحیدی

در همه انواع مناسبات غیرتوحیدی، فتودالی، سرمایه داری و برده داری جایگاه انسان در تولید هم سطح ابزار کار، حیوانات، مواد خام طبیعت و حتی پائین تر از آنهاست. در جوامع طبقاتی زیر سلطه جباران، شاهان و خوانین و ملاکان و سرمایه داران با تفاوت‌هایی انسان نقشی فرعی در تولید اقتصادی دارد و حق و سهم وی در محصول بدست آمده بالاتر و بیشتر از سهم حیوان کار نیست. گاوی که خیش را بدنبال می‌کشد و زمین را شیار می‌زند چه اندازه در محصول سهیم است؟

بهمان اندازه که قوای او تجدید و نیازمندی وی به غذا و مسکن، تامین گردد، در نظام برده داری، دهقانی که پشت سر گاو قدم برمیدارد و خیش را مهار و در زمین می‌فشارد، بذر می‌پاشد و شیر می‌دوشد، علفها را وجین میکند و آبیاری می‌نماید و روزانه حتی چندین برابر گاو نر کار می‌کند سهمی بیش از خوراکی که او را از مرگ و ناتوانی مصون دارد و زاغه ای نه چندان متفاوت با آغل گاو، نمی‌برد - در این نظام همانطور که اسب و گاو را به تولید مثل و میدارد، بردگان را هم تکثیر می‌کند. و حق و ولایت ارباب نسبت به برده هرگز کمتر از آن نسبت به گاو و اسب نیست - که چه بسا کشتن برده آسان تر و قیمت آن از یک اسب ارزانتر بود.

در نظامات فتودالی و بزرگ مالکی و ملوک الطوائفی با تفاوتی اندک ارزش

انسان و کار او باز هم ، هم طراز ابزار کار و حیوانات ، می ماند - دهقان اگرچه برده ای نیست که بر طبق قانون در ملکیت ارباب باشد ، اما عملاً " اختیاری بر نفس خویش و کار خود ندارد - همراه زمین در ملکیت ارباب در می آید جدا از ارباب و آزاد از سلطه و مالکیت او حق کار کردن و زیستن ندارد و سهم وی از محصول باز هم محدود به اقل خوراکی است که می خورد و پاره لباسی که می پوشد . در این نظامات محصول کلاً " متعلق به مالک و ارباب است ، عامل موثر در تولید زمین و طبیعت است که در ملکیت ارباب می باشد و بر اساس همین رابطه مالکانه نسبت به زمین و منابع طبیعی است که ارباب خود را مالک همه محصول می شناسد . عامل دوم در تولید ابزار کار است که آنهم متعلق به مالک و ارباب است - ابزار کار را اگر برده ها بسازند که خود به خود به ارباب تعلق دارد و اگر پیشه ور آزادی فراهم آورد ، باز هم ارباب است که قدرت خرید و تصاحب آنرا دارد نه دهقان بی چیز و بی پول و سرمایه - لذا ارباب هم طبیعت و زمین را دارد و هم ابزار کار را دهقان و گاو با کاری که می کنند حق زنده ماندن بدست می آورند نه بیشتر .

در نظام سرمایه داری مناسبات فوق اساساً " ثابت می ماند ، با این تفاوت که کارگر بجای مزد جنسی بصورت گندم و کفش و لباس ، پول دریافت می کند و با آن پول - خوراک و پوشاک تهیه می نماید . در اینجا هم عامل اصلی تولید مواد اولیه طبیعی و ابزار کار و ماشین آلات است - سهمی در محصول ندارد بلکه مزدی در حد احتیاجات اولیه برای زنده ماندن می برد . کارفرما همانند ارباب سابق ، خود را مالک مواد طبیعی و وسایل کار می شناسد اگرچه ظاهراً " و یا در همه موارد این منابع مستقیماً " در ملکیت شخصی او نیست اما چه کسی جز وی قدرت خرید و تملک آنها را دارد ؟

سرمایه دار همانند ارباب ، مالک ، خان ، و برده دار پیشین از ابتدا و از شکم مادر مالک و سرمایه دار متولد میشود - این امکانات از قبل فقط برای او فراهم است - فرزند کارگر هرگز سرمایه دار نمیشود . و فرزند سرمایه دار به مرحله

کارگری تنزل نمیکند.

همچنانکه فرزند ارباب و مالک، هرگز برده ورعیت نمیشد. با موارد استثنائی کار نداریم. صحبت از روندهای کلی جاری در جامعه هاست. در همین ایران خودمان اکثریت سرمایه داران و اعیان فعلی، فرزندان اعیان و اشراف و ملاکان سابق اند، یا خود در گذشته مالک و اشرافی بوده اند طبقه مستکبرین با همه تغییراتی که در جامعه و نظامهای سیاسی رخ داده است، تقریباً ثابت مانده اند. اعیان و اشراف و شاهزاده‌های دوره قاجار همه مالک و ارباب بوده اند و زمینها و منابع طبیعی در تصرف و تملک آنها بوده همانها به تجارت پرداختند و حجره و تجارتخانه دائر کردند. چه کسی جز آنها پول و سرمایه برای تجارت در اختیار داشت، تنها مالکین می توانستند ارزش اضافی دزدیده شده از دهقان و رعیت را در تجارت و بعد از آن در صنعت بکار اندازند صنایع را هم عمدتاً "تجار بی افکندند و مالک شدند - بسیاری از این افراد در یک زمان مالک، تاجر و کارخانه دار شدند.

مالک پیروز، مالک - تاجر دیروز، مالک - تاجر - کارفرمای امروز است و کارگر امروز همان رعیت دیروز و امروز است.

مگر نه آنست که بسیاری از کارگران هم اکنون نیمی از سال در شهر کارگرند و نیمی دیگر در ده رعیت و دهقان.

مناسبات بین ارباب و رعیت و مالک و زارع و کارگر و کارفرما، در اصل ثابت مانده است یعنی یکطرف مالک است و یکطرف مزدور - سهم رعیت در محصول با مزد کارگر از لحاظ ماهیت چندان تفاوت ندارد - هر دو به اندازه بخور و نمیر بدست می آورند.

و هر دو اسیر اراده ارباب و کارفرما هستند و بر ابزار کار و زمین و مواد خام و موسسه و مزرعه ای که در آن کار می کنند حق و سلطه ای ندارند. از نظر مالک و سرمایه دار، عامل اصلی در تولید محصول و کالا سرمایه است. بصورت زمین، ابزار کار و مواد خام پس سود در اصل به سرمایه تعلق می گیرد - رعیت

و کارگر بابت خدماتی که انجام میدهند مزدی دریافت می‌کنند و دیگر حقی و سهمی در محصول ندارند. آنها استدلال میکنند که کار رعیت و کارگر نیست که تولید ارزش می‌کند - در نظر آنان، بدون سرمایه، کار انسان عقیم و نازاست. دائما "می‌گویند اگر سرمایه نباشد کارگر چه میتواند کند؟ اما هرگز سؤال نمی‌کنند که سرمایه را چه کسی تولید کرده و یا فراهم آورده است آنها سرمایه را خالق ارزش می‌دانند و بر همین اساس محصول را از صاحب سرمایه میدانند ولی سرمایه خود مخلوق کدام عامل است؟ می‌توانند بگویند سرمایه نه! مگر آنکه معتقد شوند سرمایه همیشه وجود داشته و کسی آنرا تولید نکرده است - که در این صورت حق مالکانه آنها نسبت به سرمایه باطل میشود زیرا چیزی که همیشه و از قبل وجود داشته و با کار انسان پدید نیامده چگونه در ملکیت اختصاصی بعضی از افراد درمی‌آید؟ ببینیم سرمایه از چند جزء ترکیب شده است؟ اول - مواد خام طبیعی و زمین و دیگر منابع و ثروتهای خدادادی که انسان در تولید آنها کمترین نقشی نداشته است، دوم - ابزار کار و سرمایه ثابت که خود متشکل از دو جزء است یکی مواد طبیعی اولیه (چوب - آهن و سنگ ... و گل ...) و دیگری کار تبلور یافته کارگر. در بینش غیر توحیدی و در نظامات طبقاتی، زمین و مواد خام طبیعی و ثروتهای خدادادی - در ملکیت صاحبان قدرت و زور در می‌آید - زور و قدرت و فرمانروایی فی نفسه حق تملک می‌آورد.

و آنها این حق را طبیعی می‌دانند. از همین نقطه اختلاف نظر در نظام و بینش توحیدی و طبقاتی، آغاز میشود. یعنی برخلاف نظر فوق در بینش توحیدی زور و قدرت و فرمانروایی مالکیت نمی‌آورد - شاهان و سلاطین، خلفا و امپراطوران، فراعنه و جباران، حکام و سرداران و روسای قبایل و ایلات و والیان و استان داران به غلط خود را مالک کشورها و ایالات و سرزمینها، اراضی، جنگلها و مزارع و آبها و باغات و انسانها و دامها دانسته‌اند. و سپس بر اساس این حق غیر واقعی بود که به هر نحو و کیفیتی که می‌خواستند، قلمرو زیر سلطه خود را بین خویشان و ماموران زیر دست تقسیم می‌کردند. پس وقتی بدقت تاریخ

را جستجو و مطالعه می‌کنیم هیچ عامل دیگری نمی‌یابیم که نقش عمده در ایجاد مالکیت های بزرگ بر طبیعت داشته باشد. یک پادشاه یا خان و رئیس قبیله و یا فئودال چگونه قلمرو مالکیت خود را توسعه می‌داد؟ با کارش و احیای اراضی موات یا با لشکر کشی و جنگ و کشتار و در سایه فتح نظامی سرزمینها و انسانها را بزیر سلطه و مالکیت می‌کشید؟ شاهان و فئودالها با تکیه بر حق ناروای خود هر قسمت از سرزمین تحت نفوذ را بیکی از وابستگان تیول میدادند و آن شخص با یک فرمان مالک همه آن اراضی و مزارع می‌گشت. و سپس به موجب همین فرمان و حق مالکیت ناشی از آن مالک محصول کار دهقان و رعیت می‌گشت.

در نظام توحیدی طبیعت و ثروتهای طبیعی که کار انسان در تولید و ایجاد آن ها مداخلت نداشته، متعلق به فرد خاصی نبوده بدون مقدمه و یا صرفاً بر اساس زور و قدرت و حاکمیت و نظائر آن در ملکیت کسی در نمی‌آید.

آنقسمت از مواد طبیعی و نعمتهای خدادادی که بدون کار خلاق قابل مصرف است - هر کس می‌تواند در حد احتیاج بر دارد و مصرف کند. اما باید دید چه کسی زمین را شخم زد و آباد ساخت و چه کسی اراضی بایر را دایر و مردابها را خشکاند و جنگلها را قطع و قابل کشت و زرع نمود، چه کسی قنات کند و آب از عمق زمین به سطح و در اراضی جاری کرد؟ چه کسی چاهها حفر و آبها را ببالاکشانید؟ چه کسی دامها را اهلی و سپس نگاهداری و سرپرستی نمود، چه کسی چوب را تراشید و آهن را نرم کرد، و چکش زد و بیل و کلنگ ساخت؟ پادشاه، ارباب، سردار، فرمانده، والی و استاندار یا دهقان و کارگر؟

اکنون ما از سرمایه‌داران و نظریه پردازان آنها می‌پرسیم که زمین (سرمایه اولین) بدون کار دهقان چه بود؟ مرده و بایر! چه کسی جز دهقان زمین مرده را آباد و زنده ساخت؟ چه کسی جز کارگر درخت را قطع و چوب را تراشید و آهن را در کوره نرم و زیر پتک نهاد و شکل داد، چه کسی زمین را شیار زد و بذر پاشید و آبیاری کرد؟ چه کسی داس را ساخت و آنرا بکار گرفت؟ دستهای نرم پادشاه و شاهزاده و یا اعیان و اربابان هرگز باییل و کلنگ و یا داس و پتک

آشنا شده است؟

دستهای لطیف مالک هرگز خاک را لمس کرده و خیش را فشرده و پاهای او هرگز در گل فرورفته است - کدام مالک با دستهای خود بیل زده و پشت گاو آهن نشسته نهرها کنده و تا زانو در گل و لجن نشاکاری کرده است؟ کدام مالک آغل گوسفندان را جاروب و دست بر پستان پرشیر دامها فشرده و بار علف و گندم بر پشت کشیده و یا دسته آسیاب را چرخانده و مشک پر از شیر را تکان داده است کدام آقا و ارباب چوپانی کرده یا خشت مالیده است، آیا هرگز نانی به تنور چسبانده اند؟ آیا دلو آبی از چاه بیرون کشیده اند؟ آیا هرگز گندمی در آسیاب آرد کرده اند؟ ارباب و مالک نمی توانند مدعی شوند گوسفندها را خود زائیده و یا خلق کرده اند علف را هم او در مرتع سبز نکرده است - از او بپرسید تو هرگز گله ای به صحرا برده ای یا پشم چینی کرده ای، هرگز پشم را ریسیده و نخ را بافته ای، شیر و کره و روغنی را که میخوری، گندم و برنج و گوشتی را که تناول می کنی، لباس و کلاه و کفش و جورابی که می پوشی، و تخت و رختخوابی که بر آن می نشینی و می خوابی همه محصول کاردهقان و کارگراست! آنها مواد خام اولیه را با دستهای خود تغییر دادند و آماده مصرف و استفاده من و تو ساختند.

در نظام اسلامی،

حق هرکس با کار مثبت او بدست می آید

پس آیا باز هم می توانی بگوئی خالق ارزش سرمایه است؟ و مالک آن توی مالک و سرمایه دار؟

در بینش توحیدی - طبیعت و هرچه در آن است جز به خدا تعلق ندارد این مواد ارزش اولیه ای دارند که کسی در تولید آنها شرکت نداشته و خداوند که خود خالق آن ارزشهاست - همه را به انسانها بخشیده است و اکنون جز آن مقدار که مستقیماً قابل مصرفاند برای استفاده از مواد اولیه کار جدیدی لازم است - باید ارزشهای تازه ای در آن مواد تولید شود - تغییراتی در آنها رخ دهد - نقل و جابجائی انجام گیرد و تجزیه و ترکیب و فعل و انفعالاتی ایجاد شود آهن مخلوط با خاک و سنگ در دل زمین یک ارزش اولیه دارد، اما در همان وضع قابل استفاده برای ابزارسازی نیست، اول باید استخراج و از مواد دیگر جدا گردد و سپس در کوره نرم و بر روی سندان و ضربات چکش بصورت دلخواه درآید - بیل آهن اولیه است به اضافه ارزشهای تازه که بر آن افزوده شده است. ارزش اولیه به اضافه ارزش ثانوی - ارزش اولیه بدون دخالت انسان فراهم شد و مال کسی نیست - ارزش ثانوی را چه کسی خلق کرد؟ دهقان و کارگریا مالک و سرمایه دار؟

خداوند که خالق ارزش اولیه در کلیه مواد طبیعی است از حق مالکانه خود به نفع انسانها صرف نظر کرده است - کالای تولید شده چیزی نیست جز همان

ماده اولیه که در آن کار جدیدی صرف و ارزشهای تازه‌ای خلق شده است. - این عمل توسط کارگر و دهقان انجام گرفته است - این وسط مالک و سرمایه دار چه کار کرده اند؟

(در این جا بحث از خدمات فکری و مدیریت و نظایر آن که حق و سهم خاص خود را دارند مطرح نیست) .

در نظامات طبقاتی - این حقیقت که انسان خالق ارزشهای تازه در مواد اولیه است ، نادیده گرفته می شود و با یک فریب و سفسطه به سرمایه نسبت داده می شود .

از این رو در نظام طبقاتی محصول به سرمایه و در نظام توحیدی به تولید کننده تعلق پیدا میکند و سخن علی راست می آید که "محصول دستهای آنان (تولید کنندگان) به غیر آنان (دهانهای دیگران) تعلق نمی گیرد" .

این گرایش و اعتقاد ، منطبق با جهان بینی آنان است که بموجب آن قدرت و اراده و نیروئی بالاتر و برتر از خود نمی شناسد - به اراده و قدرتی فوق خود باور ندارند - خویشان را حاکم و مالک زمین و مافیها می دانند .

اما در جهان بینی توحیدی الله حاکم بر همه چیز و مالک آسمانها و زمین است *لله ملک السموات والارض* .

و خداوند انسان را در زمین جانشین قرار داده است تا از این نعمت ها برای تکامل خویشان بهره گیرد - چنانکه قبلا " گفتیم - همه انسانها در همه جا و همه وقت در این نعمت ها حق مساوی برای زیستن و تکامل یافتن دارند .

■ در جامعه توحیدی حق هر فرد در طبیعت با کار او بدست می آید ■

در جامعه طبقاتی طبیعت و نعمت های آن (حق) کسانی است که زور دارند نه کسانی که کار می کنند - اسلام بر این اصل برای همیشه بطور قاطع خط بطلان می کشد و کار دستها ، کار مثبت و خلاق را شرط استفاده از حق طبیعی

انسانها در نعمت های خدادادی معرفی می کند .

■ پدیده های آماده مصرف در طبیعت

عمومیت اصل فوق تا آنجاست که حتی استفاده از مواد، اشیاء یا موجودات طبیعی که برای مصرف آماده بوده احتیاجی بر انجام تغییرات در آنها نیست، بدون صرف کار و انرژی، بطور صحیح و مجاز نمی باشد. آب جاری در رودخانه، تخم و جوجه در لانه، و پرنده در هوا، میوه بر درخت، سبزه در کنار جویبار، ماهی در آب و همه قابل استفاده اند. و حق عموم مردم، اما هر کس برای بدست آوردن آنها کوشش کرد، می تواند و حق دارد مصرف کند، آب را باید خودت از رودخانه برداری یا از چاه بالا بکشی، صید را خود دنبال کرده بچنگ آوری و ماهی را از آب بگیری، جوجه را تا وقتی در لانه است و قدرت پرواز ندارد مجاز به گرفتن نیستی - تنها پس از پرواز می توانی صید کنی، رسول خداست که دستور می دهد: "جوجه ها را تا وقتی در لانه های خود هستند نگیرید و پرنده را هنگام خواب (در وقت شب) نگیرید و تا صبح نشود بر او هجوم نیاورید - پرنده را تا بال در نیاورده و قدرت پرواز نیافته نگیرید بگذارید پرواز کند سپس با کمان بر او بتازید".^۱

و صید از آن کسی است که آنرا بچنگ آورده به گفته امام علی ابن ابیطالب، "اگر کسی پرنده ای را با چشم تعقیب کند اما دیگری آنرا بچنگ آورد متعلق به دومی است - برای چشم تنها آن چیزی است که دیده و برای دست آن چیزی که بچنگ آورده".^۲

نصیب هر کس از نعمت های خدا تنها آن مقدار است که خود کسب کرده است و از این لحاظ خداوند تفاوتی بین زن و مرد قائل نشده است "للرجال نصیب مما اكتسبوا و للنساء نصیب مما اكتسبن"^۳ مردان و زنان را بهره ایست از آنچه کسب کردند - بعداً "خواهیم گفت که چرا نمی گوید بهره زنان و مردان

آنچه است که کسب کرده اند و می‌فرماید بهره‌ای است یعنی تنها بهره‌ای از آنچه کسب کردند، نصیب آنها می‌شود.

پرنده‌ای که قادر به پرواز نیست و یا بتو پناه می‌آورد، صید محسوب نمی‌شود و حق گرفتن آنرا نداری^۴ و کسی مالک آنستکه گرفته‌و صید کرده‌است.^۵ درجوامع طبقاتی و درحکومت شاهان و سلاطین و خوانین و ملاکان برخلاف اصل فوق، دهها و صدها بنده و مزدور و شکارچی و سرباز در خدمت اند که هر چه اراده و میل کنند- بیک اشاره‌چشم و ابرو و یا دستها فراهم آورند - معروف است که بسیاری از سلاطین ماموران صید را محاصره و در حلقه‌ای تنگ و محصور در برابر آفای سلطان قرار می‌دادند و تیر در کمان کشیده بدست حضرت والا تا ایشان زحمت کشیده آنرا رها سازند، البته غالباً "همزمان با شلیک تیر توسط حضرت اشرف، تیراندازان ماهر از گوشه و کنار صید را از پای در می‌آوردند تا مبادا تیر پادشاه بخطا رود و صید جان در ببرد!

■ حق هرکس درکار مثبت اوست

اگر مراحل مختلف و شیوه‌های گوناگون معیشت انسان را در نظر بگیریم بعد از مرحله صید و جمع آوری غذا نوبت به دامداری و زراعت می‌رسد. در مرحله اول برطبق قواعد فوق، حاکمیت اصل کار بعنوان رابط انسان با نعمتهای خدادادی و شرط استفاده و مصرف آنها محقق گشت.

اکنون مرحله دامداری و زراعت را در نظر می‌گیریم، درست است که انسان طی تکامل خود از مراحل مختلف تهیه و تولید اقتصادی عبور کرده است و به ترتیب ادواری چون صید و شکار، جمع آوری غذا - دامداری و استفاده از حیوانات و زراعت با وسایل ابتدائی، سپس زراعت با گاواهن، صنعت دستی صنعت با ماشین بخار و کشاورزی مکانیکی و صنایع پیشرفته و خودکار و نیمه خودکار را گذرانده یا می‌گذراند. اما ورود به مرحله تازه نشانه محوکامل شیوه‌های

پیشین نیست - بلکه ملاحظه میشود که در یک جامعه غالباً "انواع مختلفی از شیوه‌های تولید رواج دارد - لکن در هر دوره یک شیوه تولید اقتصادی صورت غالب دارد - در مرحله دامداری، صید هم برقرار است اما غلبه با دامداری است. در مرحله زراعت - دامداری و صید هر دو باقی است ولی وجه غالب با زراعت می‌باشد. در مرحله تولید صنعتی - هم شیوه‌های گذشته همچنان برقرار است. البته اهمیت هر شیوه در کل تولید اجتماعی به عوامل متعددی چون شرایط طبیعی و جغرافیایی به تکامل ابزار تولید و مشابه آن بستگی دارد که جای بحث آن در اینجا نیست.

در تولید زراعی هم، اسلام حق هر کس را در استفاده از زمین و محصول کشاورزی و دامداری محدود به کار مثبت انجام داده میدانند و برای افرادی که کاری انجام نداده و نقشی مثبت در تولید محصول نداشته‌اند حقی قائل نیست. چنانکه قبلاً "گفتیم رسول خدا پس از ورود به مدینه، از مومنان (اعضای واقعی جامعه دولت اسلامی) - آن‌عده که فعالیت‌های کشاورزی می‌کردند یا با زمین و زراعت سر و کار داشتند، خواست تا از اراضی به اندازه‌ای که قادر به کشت و زرع هستند نگاهداری کرده - بقیه را به برادران مومن خود که میخواهند زراعت کنند، بدون عوض واگذار نمایند، و سپس این اصل را اعلام فرمود "ان الارض لله جعلها و قفا" علی عباده - زمین مال خداست که وقف بندگان خود کرده است. ۶

"ان الارض لله و لمن عمرها (احیایا)"^۷ زمین از آن خدا و از آن کسی است که آنرا آباد و زراعت کند - اراضی از ملکیت خصوصی افراد خارج گشت و تنها برای بهره‌برداری در اختیار کسانی قرار گرفت که میخواستند و قادر بودند شخصا آنرا کشت کنند.

کسی که کشاورزی نمی‌کرد، حق نگاهداری زمین را نداشت و نه حق فروش آن را مگر آنکه کاری روی آن انجام داده باشد که در این صورت آبادی و مورد احیاء آنرا می‌تواند بفروشد.

کسی که کشاورزی نمیکرد حق اجاره دادن زمین را نداشت و نمیتوانست بعنوان مالک زمین سهمی از محصول را تصاحب کند. چنانکه در جای دیگر و همچنین در کتاب کار، مالکیت و سرمایه با ذکر اسناد آورده ایم، در زمان رسول خدا مناسبات استثماری در زراعت برقرار بود. مالکان زمین بی آنکه شخصا کاری انجام دهند، نصف، ثلث و یا ربع محصول را از زارعین بعنوان حق مالکانه می گرفتند و یا زمین را برسم اجاره در اختیار زارع گذاشته، قسمتی از محصول را بعنوان مال الاجاره میبردند، پیامبر اسلام همه این قواعد و رسوم استثماری را برانداخت و گرفتن سهمی از محصول زارع را نهی فرمود.

بعدها که خلفای اموی و عباسی بر مسلمین تسلط و حکومت یافتند و نظام توحیدی در هم فرو ریخت، نظام طبقاتی جای آنرا گرفت. پیشوایان راستین اسلام و ائمه شیعه ضمن حفظ و تاکید بر روی قواعد و اصول فوق راههایی پیش پای مردان حق گشودند تا آنها مجبور به زیستن در قلمرو حکومت خلفا و در چارچوب یک نظام طبقاتی بودند، بتوانند به حیات خود ادامه دهند و در همان حال وظیفه مبارزه با اصول غیر توحیدی و نظام طبقاتی را از یاد نبرده انجام دهند.

- ✽ نصیب هر کس از نعمت های خدا، تنها آن مقداری است که خود کسب کرده است
- ✽ تنها کار، خالق ارزش و تثبیت کننده حق است
- ✽ کسی که کشاورزی نمیکرد، حق نگاهداری زمین و اجاره دادن آنرا نداشت

از این رو اگر در روایات وارده از ائمه در این ادوار، اشکالی معین و ویژه از اجاره و مزارعه و نظایر آن اجازه داده شده است، بدلیل زندگی در یک جامعه غیر توحیدی است - چنانکه در دستور خود صریحا " قواعد اصیل و اسلامی را یادآور شده، آنگاه با توجه به ضرورتها، اجتهاد خود را ارائه می داده اند بطوریکه برای پیروان آنان مسلم می شده است که تضادی بین شیوه توحیدی و شیوه های رایج وجود دارد.

از زمان سلطه خلفای اموی تا امروز علیرغم اصول اسلامی - اراضی تحت ملکیت اختصاصی خلفا، شاهان، امرا، خوانین و ملاکین در آمد و زارعین مجبور شدند برای زنده ماندن، در زمین هایی که به آنان تعلق نداشت کار کنند و مجبور بودند شرایط تعیین شده از جانب مالکان را بپذیرند، شیعیان و مسلمانان آگاه و راستین هم در قلمرو خلفا و سلاطین و فتووالها می زیستند و چاره ای جز کار بر روی اراضی که در ملکیت آنان بود، نداشتند. مالکین به کسانی زمین می دادند که آنرا کشت کرده و سپس قسمتی از محصول را برسم اجاره و یا سهم مالکانه به آنها برگردانند، این طرز عمل را اسلام منع و نهی کرده بود زارعین شیعه برای چاره جوئی نزد ائمه می آمدند، آنان ضمن یادآوری اصول اسلامی و باطل بودن این نوع مالکیتها و روابط ارضی، یادآور می شدند که دادن سهمی از محصول بعنوان اجاره یا نصف و ثلث و ربع بعنوان سهم مالکانه غلط است، یادآور می شدند که از محصول سهمی بابت آب تعلق نمی گیرد، زیرا کسی حق فروش آب ندارد و آب در تملک کسی در نمی آید تا بتواند با فروش آن سهمی از محصول ببرد، کسی که آبی را در نهر یا قنات جاری ساخته باندازه مصرف و احتیاج خود مالکیت و حق دارد مازاد آن را نباید بفروشد و چون اراضی دیگران را مشروب ساخت، حقی برای او در محصول بوجود نمی آورد، ترتیبی که تا امروز برخلاف دستور صریح پیامبر در جوامع اسلامی رواج دارد و مشروعیت هم پیدا کرده است، اما تا وقتی جامعه زیر سلطه غیر مسلمین است، حتی اگر نام مسلمان بر خود نهاده باشند، امام به شیعیان خود ضمن تاکید بر اینکه حق اجاره کردن زمین را ندارید، اجاره دادن را نمی گوید، زیرا مالکان زمین پیرو اسلام و ائمه راستین اسلام نبودند و مسلمین از حق خود بر زمین محروم شده بودند ولی اگر مجبور به این کار شدید، بدانید که نباید بر طبق ترتیبات غیر اسلامی در ازاء آن سهمی از گندم، جو، خرما، بدهید و یا بابت آن سهمی از محصول بدهید، حال که اجبار دارید، در عوض زمین پول بدهید^۸ زیرا محصول بکلی به شما تعلق دارد و دادن بخشی از آن بابت زمین یا آب بعنوان حق مالکانه

زمین و آب و ... حرام است، زمین را اجاره نکنید و در عوض آن گندم ندهید^۹ حتی اگر مجبور به دادن گندم شدید نباید از گندم زمین خودتان باشد^{۱۰}. هدف از این احکام و مشابه آن که ائمه در عصر سلطه نظام طبقاتی صادر کرده‌اند آنستکه به پیروان خود یادآور شوند که چون بر طبق اصل الزرع للزارع و لو کان غاصبا^{۱۱}، همه محصول زمین حتی وقتی که ظاهراً "متعلق به خلفا، سلاطین و ملاکین بوده است، مال آنهاست و دادن سهم مالکانه و اجاره بها، حق گاو، حق آب (تطاف و اربعاء) و نظایر آن حرام است، حال که شمارا مجبور می‌سازند و چاره ای ندارید از محصول زمین چیزی ندهید، پول بدهید یا جنس مورد تقاضا خریداری و پرداخت کنید آنان یا این ترتیب به دهقان می‌فهمانده اند که دارند باج میدهند - یادش نرود که آن پول با جنس بزور و یا ناحق از او گرفته می‌شود و لذا هر وقت زورش چربید باید از پرداخت آن سر باز زند. دهقانان فراموش نکنند که دادن سهمی از محصول برای آب، گاو، بذر و زمین باطل است.

چون تمام محصول به زارع تعلق دارد، پس تحت اجبار هم که هست نباید رسماً از حق خود صرف نظر کند، یعنی نباید در قرارداد او بپذیرد که مثلاً^{۱۲} "از محصول برای گاو، ۱/۳ برای بذر باشد. ذکر این کلمات، معامله را حرام میکند و اسم هیچیک از این شرایط را نباید بیاورد.

■ کار، خالق ارزش

بر طبق این اصل که تنها کار، خالق ارزش و تثبیت کننده حق است، در هیچ یک از مراحل تولید و مبادله، کسی که کاری مثبت انجام نداده باشد، حقی یا سهمی از محصول نصیب او نمیشود. لذا حتی در یک جامعه غیر توحیدی که ناچار از اجاره زمین برای کشت و زرع هستند، حق ندارید زمین مورد اجاره را بدیگری واگذار کرده بنحوی قرار بگذارید که چیزی علاوه بر مال الاجاره اصلی،

نصیب شما شود، بی آنکه شما در کشت و زرع و آماده کردن زمین کاری صورت داده باشید.

این اصول و احکام از هر ابهام و پیچیدگی عاری هستند و جای تردید باقی نمی‌گذارند که در جامعه توحیدی، محصول زراعی جز به زارع، کسی که روی زمین کار می‌کند تعلق نمی‌گیرد یعنی از میان عوامل پنجگانه مرسوم، آب، بذر، گاو، کار و زمین که در عرف و قوانین ما هر کدام یک سهم از محصول می‌برند، تنها کار، خلاق ارزش و صاحب و مالک محصول شناخته شده است. آب که قابل خرید و فروش نیست و رایگان و مشترک بین همه مردم است. زمین هم از آن خداست و در ملکیت خصوصی اشخاص در نمی‌آید و تنها در اختیار زارع قرار می‌گیرد^{۱۱} و بذر هم یا از پیش متعلق به دهقان است یا آنرا می‌خرد و ارزش آنرا بطور نقدی می‌پردازد. گاو هم مشمول قاعده مشابهی است. اینجاست که شرع، محصول را کلاً "متعلق به زارع می‌داند یعنی کسیکه عامل کار را عیان آورده است.

لازم به توضیح است که وقتی می‌گوئیم کار خالق ارزش است، منظورمان ارزش تازه در مواد اولیه است، نه آنکه ارزش کل کالا را صرفاً "محصول کار تولید کننده بدانیم. ارزش واقعی کالا مجموع ارزش مواد اولیه و ارزش کار و خدماتی است که در آن صرف شده است.

مواد اولیه طبیعی را چون در ملکیت خدا و در حقیقت متعلق به همه جامعه دانستیم، از این رو تولید کننده با تصاحب آن در اصل حقی را که نسبت به نعمت های خدادادی دارد، دریافت و برداشت کرده است. در همین جا باید توجه داشت که حق هر کس در نعمت های طبیعی و مواد اولیه به اندازه احتیاج شخصی است و بیش از آن هر اندازه برداشت شود، باید معادل ارزش آن به بیت‌المال جامعه پرداخت گردد. یعنی اگر تولیدکننده‌ای در مواد اولیه طبیعی بیش از احتیاج شخصی و بمنظور سود بردن برداشت می‌کند، باید از محصول حق جامعه را جدا کرده، به بیت‌المال بپردازد. بنابراین در ارزش واقعی

محصول چنانکه قبلاً" نیز تاکید کرده ایم ، مواد اولیه طبیعت هم سهم دارند ، ولی این قیمت تنها ارزش واقعی خود را بدون سود دریافت می‌کند . از این رو میتوان گفت طبیعت هم در تولید ارزش هر کالا سهیم است . از لحاظ مکتبی چون کار و قدرت و استعداد تولیدی هم نعمت‌خدایی است که به ایشان بخشیده ، در اصل همه محصول مردم متعلق به خداست و نزد ایشان بصورت امانت است که حق دارد به اندازه احتیاج از آن برداشت کند . لذا از لحاظ مکتبی برداشت از مواد ساده اولیه که بدون کار قابل مصرف اند ، (مثل آب) و مواد و کالایی ساخته شده که با کار انسان قابل مصرف می‌شوند ، هر دو باید براساس معیار احتیاج انجام گیرد . زیرا با این دید هر دو متعلق بخدا هستند . چنانکه وجود ما نیز متعلق بخداست و ما بر چیزی تسلط مالکانه نداریم . اصولاً " اگر دیدگاه مکتبی ما نسبت به امور جهان توحیدی نشود و چنانکه جهان بینی توحیدی اقتضا دارد ، همه امور ، اشیاء ، پدیده ها و از جمله انسان و استعدادهای او را متعلق بخدا و تحت اراده او ندانیم و مالکیت را بمعنای واقعی اش اختصاصی و منحصر برای خدا نشناسیم ، از درک مفاهیم اقتصادی اسلامی عاجز خواهیم بود . همانقدر که آب و زمین و آفتاب نعمت های خدا برای بشر هستند ، قدرت کار بدنی و فکری هم نعمت‌های خدایمان باشند و همه متعلق به او . و ما که امانت‌دار خدا بر زمین هستیم ، باید همه را در جهت او مورد استفاده قرار دهیم و همان گونه که او دستور داده و خواسته است ، رفتار کنیم . او که مالک مطلق است ، به ما حق داده به اندازه احتیاج از این مواد و محصولات استفاده کنیم و امانت‌خدایی را به اسراف و تبذیر ، ذخیره و کنز بر باد نداده ، به صاحبان اصلی اش که مردم اند (جانشینان خدا) باز گردانیم . اینکار چون با اراده و اختیار انجام می‌گیرد ، و معمولاً " جبر در آن بکار نمی‌رود ، صورت عبادت پیدا کرده سبب تکامل انسان و رشد تقوی می‌گردد .

اکنون نگاه کنید در ممالک به اصطلاح اسلامی در قرنهای گذشته چگونه عمل شده است . و هنوز پس از پیروزی انقلاب اسلامی ، بسیاری مالکان اراضی

و مدافعان آنها از میان معممین و مبلغین مذهبی بر چه اساسی می‌خواهند از حق مالکانه دفاع کنند. و چگونه برای کسیکه فقط خود را مالک زمین می‌داند سهمی در محصول قائل اند.

ظالمانه تر از رابطه مالک و زارع، رابطه بین مستاجر و زارع بوده‌است - شخصی بنام مستاجر زمین را از مالک اجاره می‌کند و بصورت واسطه آنرا در اختیار زارع می‌گذارد، آنگاه از محصول کار او سهمی برای مالک و سهمی هم برای خود می‌خواهد یعنی استثمار مضاعف را بر دهقان تحمیل میکند - در نظام اسلامی باید همه این ترتیبات و مناسبات بکلی ملغی گردد و زمین منحصرًا " در اختیار کسی گذاشته شود که روی آن کشت میکند و محصول فقط متعلق به زارع شناخته گردد.

در اقتصاد جامعه توحیدی

سود بردن حرام و اخذ ارزش کار حلال است

تنها در کشاورزی نیست که کار اساس ارزش و عامل اصلی تملک محصول است در سایر رشته های فعالیتهای اقتصادی هم این قاعده حکمفرماست. از جمله در تجارت و معاملات و مبادلات.

در اقتصاد جامعه توحیدی، سود بردن حرام و اخذ ارزش کار حلال است.

یکی از تفاوتهای بسیار عمده بین هدفهای اقتصادی در جامعه توحیدی و جوامع طبقاتی و بخصوص سرمایه داری اینستکه، هدف فعالیتهای اقتصادی در نظام اسلامی، بردن سود نمی باشد. تولید برای تامین نیازمندیهای جامعه و بمنظور مصرف است و در مبادلات هر کس چیزی اضافه تولید کرده است میدهد و هر چه نیاز دارد بر میدارد.

پیش از آنکه به جامعه ایده آل که در آن خرید و فروش رواج ندارد و لذا به پول هم بعنوان عامل سنجش در مبادله نیازی نخواهد بود، در هر معامله، فروشنده کالا فقط مجاز به اینستکه قیمت مواد اولیه ای را که در کالا بکار برده به اضافه ارزش کاری که روی آن مواد انجام داده، از خریدار تقاضا کند. اضافه بر آن هرچه بعنوان سود اخذ شود حرام میباشد.

از این جهت در مبادله با فروش کالایی که شخص هیچ کار مثبت انجام نداده سودی عاید فروشنده نمیگردد. مثلا "خانه ای را خریده اند به ارزش

یکصد هزار تومان - بلافاصله آنرا بفروش می‌گذارند، اگر درخانه مزبور تعمیراتی انجام نداده کاری نکرده‌اید و چیزی بر آن نیفزوده و به عبارت دیگر نه پولی خرج و نه کار مثبتی انجام داده باشید، حق گرفتن چیزی اضافه بر ارزش اولیه آن (یکصد هزار تومان) ندارید.

اتومبیل، لباس، کتاب، یا هر شیء و کالای دیگری را هم که بخرید و سپس بفروش رسانید بی آنکه در این وسط کار تازه‌ای در آن اشیاء انجام داده شود، سود بردن در این معاملات حرام خواهد بود. در جامعه اسلامی هر خرید و فروش تجارت و با معامله محسوب نمی‌شود.

در یک معامله شما کالایی را با کالای دیگری مبادله می‌کنید و یا کالایی را با پرداخت ارزش آن بصورت نقد می‌خرید و یا کالایی را با دریافت ارزش آن بصورت نقد بفروش می‌رسانید. ارزش کالایی که می‌خرید یا می‌فروشید چنانکه گفتیم تنها شامل ارزش مواد اولیه + ارزش کار شده در آن است. در یک مبادله درست باید معادل ارزش واقعی آن پرداخت و یا مبادله شود. دو کالای هم ارزش با هم مبادله میشوند. جز این هر چه باشد معامله را باطل میکند. وقتی کالایی را می‌فروشید اگر ساخته دست خودتان است که قیمت مواد اولیه و مقدار کاری که انجام داده‌اید محاسبه کرده، همانقدر دریافت می‌کنید. اما اگر ساخته شما نیست و شما آنرا تکمیل کرده‌اید مثلاً "نخ بوده، پارچه بافته‌اید، چوب بوده و آهن ورق بوده، قفسه ساخته‌اید ارزش فروش آن عبارتست از، ارزش مواد اولیه + ارزش کار اولیه + ارزش کاری که شما انجام داده‌اید. پس اگر روی یک کالا شما کار تازه‌ای نکرده باشید - بر قیمت اولیه آن چیزی افزوده نمی‌شود.

حال اگر کالای نیمه ساخته‌ای را خریداری کردید و به دیگری دادید که تکمیل کند و پس از پرداخت مزد به کارگر، کالای تمام شده را بامبلغی سود به فروش رساندید، معامله شما درست نبوده است. زیرا در این میان شما کاری روی کالا نکرده‌اید.

ماده اولیه ای که به همین صورت غیر قابل استفاده است و به اصطلاح مرده و جزء موات است، بدست هر کس احیاء گردید - به او تعلق پیدا میکند. حکم پیامبر است که - "هر کس چیز مرده و غیر قابل استفاده ای را زنده و قابل استفاده کرد مال خودش است". ۱۵

و باز حضرت می فرمود "هر کس درختی غرس و زمینی را حفر کند و قبل از او کسی دیگر آن کار را انجام نداده باشد و یا اگر زمین مواتی را احیاء کند مال او می باشد و این حکم خدا و رسول اوست". ۱۶

حال اگر زمین قبلاً "توسط شخص دیگری احیاء شده باشد نفاول در استفاده و کشت آن حق تقدم دارد - مگر آنکه کاملاً "آنها را کرده و آثار احیاء از بین رفته باشد. در غیر این صورت - آن شخص به همان اندازه کاری که برای احیای آن انجام داده در زمین حق دارد که شخص دوم موظف به پرداخت آن است. اما اگر بیشتر کاری انجام نگرفته باشد آنچه بوجود می آید یکسره به نفر دوم تعلق دارد، البته پرداخت زکوه و مالیات بر گردن اوست.

اگر کار را بیش از یک نفر انجام داده باشند - محصول مال همه آنهاست به عبارت دیگر کار دستجمعی موجب مالکیت جمعی میشود.

امام باقر می فرمایند: "اگر گروهی چیزی از زمین را احیاء کرده و آنها را آباد ساختند، متعلق به آنها بوده، مقدم بر هر کس نسبت بدان ذیحق هستند". ۱۷

گفتیم که معامله در اسلام دست بدست کردن ساده یک کالا نیست - چیزی بخرید و سپس به همان صورت با اخذ سودی بفروشید. و یا جنسی بخرید و بدهید دیگری کار کند و سودی از فروش آن عاید شما بشود، سود به شما تعلق نداشته است. از امام درباره شخصی سؤال می شود که کاری را قبول می کند اما به دیگری می سپارد و از این راه سود می برد و امام آنها نادرست خواندند. ۱۸ مگر آنکه در کار شرکت داشته باشد. زرگری از امام صادق سؤال می کند، کاری قبول می کنم و به شاگردان می سپارم انجام دهند و ۲ در آمد را به آنها می دهم و ۱ را خودم

بر میدارم . امام پاسخ میدهد کار تو درست نیست مگر آنکه با آنها کار کرده باشی ، می گوید منم فلز را ذوب می کنم می گوید : اینهم کار است و اشکالی ندارد . ۱۹

سؤال مشابهی را خیاطی مطرح میسازد و پاسخ مشابه دریافت می کند ، استادکار اگر با شاگردانش روی پارچه و یا مواد دیگر کار کند ، در آنصورت حق دارد سهمی از درآمد را بر دارد - در غیر اینصورت همهء درآمد مال کارگران و شاگردان است که در کار شرکت داشته اند .

از این احکام معلوم میشود ، اسلام به هیچ وجه استثمار را جایز نمیداند . استثمار یعنی چه ؟ تصاحب قسمتی از محصول یا ارزش کاری که دیگری انجام داده است - شاگردان زرگر با کار خود روی فلزات ارزشی پدید میآورند معادل ۱ (یک) ، وقتی کارفرمای آنها ۲ از ارزش کل را به آنها بدهد و ۱ را خودش بردارد می گوئیم بخشی از محصول یا ارزش تولیدشده توسط شاگردان را برداشته است به عبارت دیگر از آنها بهره کشی (استثمار) کرده و این عمل را چنانکه دیدیم امام حرام دانستند .

هم چنین رئیس کارگاه خیاطی اگر سفارش بپذیرد اما کار را تماما " به کارگران محول کند و شخصا " کاری انجام ندهد ، حقی در درآمد حاصله ندارد - هراندازه از درآمد کار کردن بزدارد به همان اندازه آنها را استثمار کرده است .

کسب و تجارت صحیح کدام است؟

■ استثمار و سود سرمایه

ممکن است قضیه به اینصورت طرح شود که آن بخش از ارزش کار کارگران که توسط کارفرما تصاحب میشود، بابت سودی است که به سرمایه‌اولیه او تعلق می‌گیرد - مثلاً "پارچه - نخ - سوزن - چرخ خیاطی را او تهیه کرده است. آیا نباید بابت این سرمایه نفعی عاید وی گردد؟ اسلام می‌گوید نه به سرمایه (مواد اولیه - ابزار کار) سودی عاید نمی‌شود. سرمایه فقط ارزش واقعی خود را می‌برد قیمت اصلی مواد اولیه نه چیزی اضافه بر آن. و ابزار کار هم ارزش استهلاکی آن بصورت کرایه و نه بیشتر. سود چنانکه از اسمش پیدا است - ارزشی اضافه بر ارزش واقعی کالا است وقتی شما صندلی می‌سازید و قیمتی معادل ارزش مواد اولیه، ارزش کار انجام داده - دریافت می‌کنید سود نبرده‌اید. مثلاً "اگر پنجاه تومان بابت چوب و میخ و... پرداخت کرده‌اید و یکصد تومان هم بابت ارزش کار خود بر آن افزوده باشید میشود ۱۵۰ تومان - اگر به همین قیمت بفروشید سودی نبرده‌اید - تنها یکصد تومان بابت ارزش کار خود بدست آورده‌اید - اما اگر آنرا به ۲۰۰ تومان بفروشید پنجاه تومان سود عاید شما شده است که

اسلام آنرا تجویز نمی‌کند. به همین جهت وقتی یک نفر دیگر مواد اولیه را در اختیار کارگری می‌گذارد و او صندلی را درست می‌کند و شخص اول در کار ساختن صندلی مطلقاً "شرکت نمی‌کند، اگر بعد از فروش صندلی و کسر ۵۰ تومان بابت قیمت مواد اولیه، یکصد تومان را به کارگر خود پرداخت که درست است، اما اگر ۸۰ تومان به کارگر داد و بیست تومان خودش برداشت کرد، باندازه بیست تومان ارزش کار کارگر را ربوده است، یعنی وی را استثمار کرده و اگر صندلی را بجای ۱۵۰ تومان به ۲۰۰ تومان بفروشد و ۵۰ تومان عاید او شود، درست است که ارزش کار کارگر را تماماً "پرداخته (۱۰۰ تومان) اما باندازه پنجاه تومان اضافه از ارزش واقعی صندلی (مواد اولیه + ارزش کار کارگر) از مشتری دریافت کرده است. در این صورت مشتری را استثمار نموده است. در نظام سرمایه داری این مبلغ را چنانکه گفتیم به حساب سود سرمایه مشروع می‌دانند - لکن در اسلام که پول به خودی خود زاینده ارزش نیست - سود سرمایه مشروع نمی‌باشد.

فقط، تصریح کرده اند که بر اساس موازین اسلامی - هیچکس مجاز نیست سفارش کاری را بپذیرد و به دیگری واگذار کند و از دستمزد دریافتی قسمتی را به کارگر و قسمتی را خودش بردارد، مگر آنکه شخصاً " کاری صورت داده باشد که در این صورت پولی که برمی‌دارد، حلال است والا حرام. استثمار در تولیدات صنعتی بر پایه این اصل قرار دارد که اولاً "به سرمایه سود تعلق می‌گیرد، ثانیاً " محصول متعلق به صاحب سرمایه است و کارگر دستمزد دریافت می‌کند. سرمایه دار در تولید سرمایه داری از چند راه درآمدهای نامشروع بدست می‌آورد:

- ۱- بهره ای که بعنوان بهره سرمایه اولیه بر میدارد - سود سرمایه.
- ۲- مابه‌التفاوت دستمزدی که به کارگران می‌پردازد و ارزش واقعی کار کارگر.
- ۳- مابه‌التفاوت قیمت واقعی محصول و قیمتی که از مصرف کننده دریافت می‌کند. بدیهی است که سرمایه دار استهلاک ماشین آلات و قیمت مواد اولیه و سایر هزینه‌ها را جداگانه حساب می‌کند و البته خود در این میان مطلقاً " در کار تولید شرکت نمی‌کند.

سود به سرمایه تعلق نمی‌گیرد

در نظام اسلامی، تولید صنعتی با شرکت دو عامل (مواد اولیه، ماشین آلات) و کار کارگر و سایر خدمات جانبی، جریان می‌یابد. همانطور که گفتیم از آنجاکه محصول در اقتصاد اسلامی کلاً "متعلق به تولید کننده یا تولید کنندگان است، پس بجای سرمایه دار، تولید کنندگان مالک محصول شناخته میشوند - کالا پس از فروش براساس ارزش واقعی آن (قیمت مواد اولیه + کار خدمات و استهلاک ماشین آلات) نه قیمت های مصنوعی، از درآمد حاصله، قیمت مواد اولیه و ارزش استهلاک ماشین آلات و سایر هزینه ها کسر میگردد و بقیه مال تولیدکنندگان میشود که البته از درآمد بدست آمده حقوق شرعی را میبردازد.

امام صادق نهی می‌فرمایند که مثلاً "آسیابی را با متعلقات آن کرایه کنی و سپس بی آنکه خودت کاری انجام دهی، با مبلغ بیشتری به دیگری اجاره دهی. ۲۰٪ از این حکم و احکام مشابه چنین بر میآید که وسایل و ابزار کار فقط کرایه (معادل استهلاک) تعلق می‌گیرد و درآمد از آن کسی است که کار میکند در تولید شرکت عملی دارد. احکام متعددی که درباره نهی وکالت در انجام کار تولیدی صادر شده است و همچنین تصریح این اصل که ابزار کار و سرمایه، سهمی در درآمد ندارد، بلکه فقط بر میزان استهلاک، کرایه بدانها تعلق می‌گیرد، تردیدی در بطلان مناسبات سرمایه داری باقی نمی‌گذارد - (شرح این احکام در کتاب مالکیت - سرمایه آمده است).

کسب و تجارت صحیح کدام است؟

تجارت مشروع در جامعه توحیدی آن نیست که امروز می‌شناسیم، نزد ما، کار تاجر آنستکه دفتر یا حجره ای دائر کند و یا پشت میزش نشیند و به کمک

یک منشی و یک مستخدم و یا گهگاه یکی دو نفر منشی، اجناس یا کالاهایی را با نامه و مکاتبه ازخارج خریداری‌کند و یا درداخل با تلفن ازهمکارخود خریداری و با یک تلفن یا حواله دیگر باقیمتی بیشتر بفروش رساند. و دراین میان مبالغ هنگفتی سود ببرد.

یا صاحبان کالا و اجناس به حجره و دفتر کارش مراجعه کرده، جنس خود را عرضه‌کند و او جنس را خریداری و به انباربفرستد و درموقع مناسب باقیمتی بیشتر بفروش رساند یا در حجره نشسته و خریداران عمده از مرکز و شهرستانها مراجعه، کالایی که در انبار دارد خریداری و حواله دریافت کنند.

کار عمده تجار ما چه آنهاکه تجارت داخلی و چه آنهاکه تجارت خارجی می‌کنند بر همین اساس قرار دارد. مبنای کار تاجر اینستکه سرمایه ای به میان می‌آورد و با این سرمایه کالایی خریداری می‌کند و در لحظه ای بعد یا مدتها بعد بفروش می‌رساند و بابت سرمایه ای که وارد کار کرده است سودی میبرد و این بهره را متعلق به سرمایه خود میدانند.

در حقیقت تاجر با این عملکرد، نقش واسطه ای را دارد که با سرمایه و غالب اوقات بدون سرمایه نقد و تنها به اتکاء اعتباری که در بازار دارد، کالایی را با این دست خریداری و با دست دیگر به خریدار تحویل می‌دهد.

اگر به نحوه عمل تجار در شرایط کنونی دقیق شویم، چنانکه گفتیم غالباً سرمایه اولیه آنها در مقایسه با حجم مبادلات و معاملات که توسط آنان صورت می‌گیرد، بسیار اندک و ناچیز است. زیرا با همان سرمایه اندک اولیه و با داشتن کمی سابقه کار یا ضمانت‌های گوناگون و معرفی‌ها، بانکها اعتبارات فوق العاده‌ای برای معامله در اختیار آنها می‌گذارند و تاجر با سرمایه بانک (در حقیقت سرمایه مردم) کالایی را سفارش و خریداری کرده، سود هنگفتی از این راه بدست می‌آورد که بخشی از آن را به عنوان بهره پول به بانک می‌پردازد و بخش عمده آنرا بحساب سرمایه ای که اصلاً به او تعلق نداشته بر می‌دارد.

با این ترتیب ماهیت تجارت و معاملات در جامعه غیر اسلامی ما با دو

خصوصیت قابل تشخیص است: اول - اینکه تاجر نقش واسطه دارد و شخصا" کاری انجام نمی دهد، کالایی را از این دست خریداری و بدون آنکه کاری روی آن بکند و یا تغییری بوجود آورد - عینا" به دیگری می فروشد و حتی غالب اوقات کالا را نمی بیند و فقط روی کاغذ معامله صورت می گیرد و ما دیدیم که در نظام اسلامی دست بدست کردن کالا بدون اینکه کار در آن بشود فروش آن با قیمت بیشتر ممنوع است. دوم - چون تاجر کاری انجام نمی دهد و فقط سرمایه ای به میان آورده، سودی بابت سرمایه برای خود اختصاص می دهد. یعنی بجای کارش، سرمایه اش کسب درآمد می کند و نفع می برد. و باز می دانیم که در نظام اقتصادی اسلام به سرمایه سود تعلق نمی گیرد، از این رو این نوع تجارت که هم اکنون برای ما بسیار عادی و مشروع جلوه می کند، از نظر اسلام ناروا و باطل است.

اصل بخشیدن مازاد،

مانع تجمع ثروت در دستهای افراد میشود

انواع مبادلات

در اسلام چند نوع مبادله و معامله داریم که خارج از آنها ماهیت اسلامی ندارند.

۱- مبادله دو کالای هم ارزش با یکدیگر: که قدیمی ترین شکل معامله و مبادله بین مردم بوده است. زارعی، مقداری از گندم را که شخصا "کشت و بعمل آورده است و مازاد بر خوراک سالیانه اوست - برای تهیه کفش که بدان احتیاج دارد به کفاش می دهد و یا برای خرید قند و چای معادل ارزش مقدار قند و چای که احتیاج دارد، گندم و جو میدهد. در این نوع مبادلات هر تولید کننده ای مازاد احتیاج از محصول خود را با کالاهای مورد نیاز مبادله میکند. در اشکال پیچیده تر هم که کالای واسطه و یا پول وارد می شود ماهیت مبادله تغییر نمی کند - در معاملات پولی زارع ابتدا گندم خود را تبدیل به مقدار پولی (یا کالای واسطه) یعنی وسیله مبادله و سنجش ارزش می کند. که درست معادل ارزش گندم است و آنگاه با این پول کالاهای مورد احتیاج را از کفاش و لباس فروش و عطار خریداری می کند. پس در حقیقت هر کس محصول کار خود را با محصول کار دیگری مبادله میکند که در این صورت باید ارزش دو کالای مورد معامله برابر باشد. اگر یکی ارزش بیشتری داشته باشد معامله باطل است زیرا

یکطرف با دادن مثلاً ۱۰ واحد ارزش کار خود ۱۲ واحد ارزش کار دیگری را بدست آورده به عبارت دیگر ده تومان داده و ۱۲ تومان گرفته است و این نوع معامله در اسلام حرام است زیرا ماهیت ربوی - استثماری - دارد. پس هرکس حق دارد فقط به همان مقدار از ارزش کار متبلور خود که می دهد از ارزش کار دیگران دریافت کند - در احکام فقهی ما روی مساوی بودن ارزش اجناس مورد معامله تاکید و دقت زیاد بعمل آمده است.

۲- درنوع دیگری از مبادلات، خریدار، کالایی را با پرداخت ارزش آن خریداری می کند - مثلاً "پارچه ای می خرد - اما نه برای آنکه شخصاً" بمصرف رساند - بلکه با آن پیراهن و یا کت و شلوار می دوزد و سپس پارچهء دوخته را برای فروش عرضه می کند. در اینصورت موقع فروش، علاوه بر پولی که در ازای پارچه پرداخت کرده است مبلغی هم بابت ارزش کاری که شخصاً "روی پارچه انجام داده و آنرا بصورت پیراهن یا کت و شلوار در آورده است به قیمت آن علاوه می کند.

مبلغ اضافی را نباید سود سرمایه تلقی کرد. بلکه معادل ارزش کاری است که روی پارچه انجام داده است. به همین جهت در احادیث متعدد دیدیم که امام از معامله ای که در آن کالایی خریداری و بدون انجام کار تازه روی آن با قیمت بیشتری بفروش برسد نهی می فرماید. "از امام صادق دربارهء مرد خیاطی می پرسند که کاری را قبول می کند، پارچه را می برد و میدهد به کسی بدوزد - اضافه ای میماند فرمود چون در آن کار کرده است اشکالی ندارد".^{۲۱}

و در موارد متعددی بشرطی اخذ مبلغی اضافه را اجازه می دهند که کاری مثبت انجام داده باشند. مشابه این حکم را دربارهء زرگری صادر می کنند که به اتفاق شاگردانش کار می کند و شخصاً "وظیفهء ذوب کردن فلز را برعهده دارد. در اینصورت به او اجازه می دهند از فروش آن اضافه بر هزینه ها درآمدی هم نصیب خودش بشود.^{۲۲} و غیر از این روش را نهی کرده اند. "از ابن حمزه نقل است که از امام باقر دربارهء مردی سؤال کرد که کاری را قبول می کند ولی

شخصاً" انجام نمی‌دهد و به دیگری واگذار می‌کند و سود می‌برد امام فرمود نه درست نیست. ۲۳

پس در این نوع مبادله که شما کالایی را می‌خرید و پس از تغییراتی و کارهایی روی آن می‌فروشید درحقیقت پولی که دریافت می‌کنید برابر است با ارزش اولیه کالا + ارزش کاری که روی آن انجام داده‌اید یعنی بازهم شما سودی نبرده‌اید - ارزش کار خود را گرفته‌اید و گفتیم که سود در اقتصاد اسلامی معن ندارد. سود در اقتصاد سرمایه داری مفهوم دارد که به سرمایه تعلق می‌گیرد.

۳- در نوع سوم کالایی را که در شهر شما نیست و مورد احتیاج مردم است با رفت و آمد به محلی که آن کالا را تولید می‌کنند - خریداری و به شهر خود می‌آورید و در اختیار مردم می‌گذارید - در انجام این کار شما متحمل زحمت و رنج شده، از بسیاری خطرهای استقبال کرده‌اید. بنابراین حق دارید مبلغی به همان اندازه که معیشت شما را تامین کند به قیمت خرید کالا بیافزائید. این را تجارت گویند. پس برای آنکه به معامله ای بشود نام تجارت داد باید شخص حتماً از محل خود دور شده، مسافرت کرده باشد. حتی تاکید زیاد شده است که اگر فاصله بین محل عرضه کالا و محلی که باید به آن وارد شود کم باشد تجارت محسوب نمی‌شود و در احادیث از پیامبر و ائمه، حداقل یک روز راه در شرایط آنروزی را که تقریباً "معادل چهار فرسخ" می‌شده است برای تحقق تجارت لازم شمرده اند. "امام صادق فرمود از فاصله کم جنس را نیاورید، زیرا رسول خدا اینکار را نهی فرموده است، پرسیدند فاصله کم در چه حدود است: گفتند حدود چهار فرسخ". ۲۴ در روایت متعدد آوردن جنس و کالا از فاصله نزدیک و فروختن به قیمت بیشتر نهی شده است.

پیامبر تجار شهری را بشدت نهی کرد که برای خرید اجناس و محصولات زارعین به دروازه‌های شهر و به استقبال آنها به خارج شهر بشتابند و محصولات را خریداری کرده در شهر با قیمت بیشتری به مردم بفروشند. فرمود واسطه* فروش محصول زارعین نشوید و این معامله را که بیع الحاضر للباد گویند محکوم

فرمود. ۲۵ و در تفسیر حکم پیامبر گفتند: "اهل شهر اجناس دهاتی را نفروشند وقتی روستائی محصول را به شهر حمل کرده است بگذارید خودش به مصرف - کننده ها بفروشد، مگر آنکه کسی برای حمل جنسی از شهری به شهری مسافرت کند - در اینصورت اجازه دارد که کالای ساخته دیگری را به مصرف کننده ها بفروشد و حکم تجارت براین نوع معامله صادق است." ۲۶.

ممکن است اشکال بگیری که در شرایط کنونی این نحوه کار غیر ممکن است یعنی روستائیان که محصول خود را از نقاط مختلف کشور به تهران حمل می کنند چگونه می توانند شخصا "اجناس خود را به مردم تهران بفروشند و لذا واسطه هایی لازم است.

❖ چگونه فروش اجناس

این تفاوت شرایط واقعی است انکار ناپذیر، احکام اسلام دارای دو جنبه است یکی اصل مبنایی و دیگری قالب اجرائی - فعلا " حکم بالا در مورد منع واسطه شدن بین روستائیان و مردم شهر یک محتوا دارد و آن اینست که کسی بدون انجام کار یا خدمت مشخص حق دریافت چیزی ندارد. یا بایدروی جنس کاری انجام دهید و یا با تحمل زحمت مسافرت خدمتی انجام داده باشید در اینصورت بهره ای عادلانه سهم شماست اما قالب آن در شرایط آنروز که زارعین در حومه و یا فاصله نزدیکی تا مدینه قرار داشتند و شهر کوچک و جمعیت اندک بود و یکی دو بازار بیش نداشت - زارعین پس از ورود به شهر می توانستند اندک محصول خود را بلافاصله و مستقیما " به خریداران بفروشند و همانروز مایحتاج خود را تهیه و بده بازگردند. درست نظیر آنچه هم اکنون در بازارها و شهرهای شمال شاهد آن هستیم، از این بازارها که در هر شهری در یک روز خاص هفته دائر میشود و بنام همان روز شنبه بازار - یکشنبه بازار... و جمعه بازار خوانده میشود، روستائیان، محصولات کشاورزی و صنایع دستی خود را شخصا " به شهر

می‌آورند و به مشتریان شهری می‌فروشند - واسطه‌ای در کار نیست - قیمت اجناس عیناً" به تولیدکننده پرداخت میشود.

ممکن است دائر کردن این نوع بازارها در شهرهای بزرگی مانند تهران میسر نباشد. بخصوص که عمده اجناس از نقاط دور حمل میشود - در اینصورت بر طبق محتوای حکم کسانیکه زحمت رفتن به روستاها و شهرهای مبداء و حمل جنس را به تهران متقبل می‌شوند تاجر محسوب شده حق دارند مبلغی بر قیمت خرید علاوه‌کنند. اما کسانیکه در حجره خود در تهران نشسته عملاً "کاری انجام نمیدهند - مسافرت نمی‌کنند و زحمات را دیگران متحمل می‌گردند حقی ندارند. اگر بخواهیم بر مبنای اصل پایه احکام بالا قالبی مناسب شرایط امروز بیابیم برای شهرهای بزرگ کار حمل کالا و توزیع آنرا در شهر، دولت برعهده بگیرد و اجناس و محصولات تولیدکننده‌ها را در ازاء پرداخت قیمت واقعی آن خریداری و در اختیار مصرف‌کنندگان بگذارد بی‌آنکه بر قیمت آنها بیفزاید و هزینه اینکار را از بیت المال بردارد. (میتوان در مورد مواد و کالاهای غیراساسی، هزینه‌های مربوط به حمل و نقل را بر قیمت آنها افزود). راه دیگر آنستکه سازمانی تعاونی از تولیدکنندگان تشکیل شود و خود را "محصولات را در شهر توزیع کنند و اجناس را به قیمت تمام شده (ارزش اولیه محصول + هزینه‌های حمل و توزیع) در اختیار مصرف‌کنندگان بگذارند. در هرصورت واسطه‌ها که بدون انجام عمل و کار و زحمت و درآمد کلانی به جیب می‌زنند از بین می‌رود - قیمت‌ها تعدیل و اساننثمار مصرف‌کننده و حتی تولیدکننده توسط واسطه‌ها از بین می‌رود.

■ بازار در جامعه توحیدی

در جامعه ایده آل توحیدی چنانکه مقصود پیاسبر بود و باید گام به گام به سوی آن نزدیک شویم، خرید و فروش معنای امروزی خود را از دست میدهد،

در این جامعه که قطعا "فراهم آمدن شرایط عینی و ذهنی اش، سالها بطول می‌انجامد همه کسانی که به تولید و انجام خدمتی اشتغال دارند، محصول کار و درآمد خود را به دو قسمت می‌نمایند. قسمتی که متناسب با نیازهای شخصی و خانوادگی‌شان است بر میدارند و مازاد آنرا در اختیار کسانی قرار میدهند که به آن محصول و کالا احتیاج دارند. دستور بخشیدن مازاد را بیشتر دیدیم. در یکی از آیات قرآن تکلیف کسانی را که با کار خود و درسایه لطف پروردگار، محصول و درآمدی اضافه بر احتیاج بدست می‌آورند روشن کرده است. یکی از معانی فضل زیادت است چنانکه در قاموس قرآن می‌خوانیم که "خذالفضل" یعنی زیادت را بگیر و منظور اضافه بر احتیاج و مصرف است. در زندگی اجتماعی بعضی افراد در نتیجه تلاش و کار بیشتر محصول زیادتری بر احتیاج خود تولید می‌کنند. این زیادت که نتیجه کار و استعداد فرد است مانند موارد مشابه به لطف خدا نسبت داده میشود. در اینگونه موارد خداوند دستور میدهد اضافه را به مردم ببخش، انفاق کن "یسئلونک ماذا ینفقون، قل العفو- از تو درباره انفاق سؤال می‌کنند بگو انفاق، بخشیدن مازاد است".

خداوند اساس مناسبات افراد را در زمینه معیشت در جامعه بر مبادله و بخشش مازاد میگذارد. هرکس مازاد احتیاج از تولیدات خود را به جامعه بدهد کل تولیدات اجتماعی بین همه مردم تقسیم میگردد نیازمندی باقی نمی‌ماند و اضافه در یک جا جمع نمیشود.

اصل بخشیدن مازاد مانع تجمع ثروت در دستهای افراد میشود. اصل بخشیدن مازاد عامل توزیع عادلانه محصول بین همه افراد است. اصل بخشیدن مازاد مبین پیروی از مصرف و نگهداری در حد احتیاج است. اصل بخشیدن مازاد مانع کنز، جمع کردن، نگاهداری ثروت، مانع اسراف، پرهیز از مصرف اضافه بر احتیاج و مانع تبذیر و تلف کردن ثروت است اگر این اصل مبنای مناسبات اجتماعی - اقتصادی در جامعه قرار گیرد، در اینصورت چیزی برای فروش باقی نمی‌ماند. زارع، گندم اضافه را میدهد و کفش اضافه دیگران را می‌گیرد. شهر

کوچک و یا دهکده ای را مجسم کنید که همه مردم از زارع و پیشه ور، آهنگر، نجار، کفاش و . . . هر مقدار محصول و هر مقدار کالا اضافه بر احتیاج خود تولید کردند به انبار یا محلی مختص اینکار بیاورند و در محل معین بگذارند، جائیکه همه محصولات و کالاهای اضافی نگهداری میشود - در بخش اجناسی مانند میوه و سبزیجات که باید زود و روزانه مصرف شوند و در بخشی کالا و محصولات طویل العمر، هر کس می‌آید اضافه خود را میگذارد و مایحتاج خود را بر میدارد قطعاً" با خنده خواهید گفت تحقق چنین جامعه ای محال است زیرا در اینصورت بسیاری از روی تنبلی وقتی می‌بینند هر چه لازم دارند در اختیارشان است، دنبال کار و تولید نمی‌روند، بسیاری با دلسوزی و علاقه کار نمی‌کنند و سعی نمی‌کنند اضافه تولید کنند، بعضی اضافه بر احتیاج برداشته، اسراف میکنند و ایرادهای مشابه دیگر.

قبلاً" و شاید در آغاز این مباحثات به اختصار درباره شرایط عینی و ذهنی استقرار نظام توحیدی صحبت کردیم. آری تحت شرایط موجود تولد و تحقق چنین جامعه ای تقریباً " محال است اما غلط است اگر تصور کنیم هرگز نمیتوان به چنین جامعه ای رسید. بشر در گذشته دور، زمانی که از آگاهی بسیار کم نصیب داشت روابط و مناسباتی از این نوع را تجربه کرده است نزد اقوام ساده و آنها که در شرایط بدوی زندگی میکردند و با پدیده های جدید تولید توزیع و معامله و تجارت آشنائی نداشته و پول و سود نزد آنها نامفهوم بود و رسم بود که هر کس اضافه تولید خود را می‌آورد و در محل معینی میگذاشت و آنچه احتیاج داشت از محصول اضافی سایرین برمیداشت و این رسم را در بعضی قبائل و اقوام بوتلاج میگفتند.

برخلاف نظر بعضی انسانشناسان، سودجوئی و مالکیت امری فطری نیست بلکه انسان این نوع علائق را در طول زندگی اجتماعی کسب میکند، اگر از ابتدا با جامعه ای روبرو شد - از خانواده تا اجتماع - که همه کار میکنند و هر کس از محصول کار فقط در حد رفع نیازمندی برمیدارد - نسبت به آینده، کسی نگرانی

فردی نداشت. همه درس‌نویس یکدیگر سهم بودند. اگر فقر و قحطی و کمبودی بود دامن همرا می‌گرفت و اگر فراوانی، نصیب همگان میشد. از هم یاد می‌گرفت که ذخیره نکند و اضافه‌نگاه ندارد. البته در علاقه انسان به محصول دست‌هایش تردید وجود ندارد. هر کس ساخته و مخلوق خود را دوست دارد و احساس مالکیت به چیزی که ساخته دست شخص است برای این علاقه استوار است، ولی این احساس چیزی نیست که نشود بر آن غلبه کرد و بدیهی است شدت و ضعف این علاقه بستگی به روابط و مناسبات اجتماعی و ارزشها و اخلاقیات رایج و حاکم دارد، تحت نظام و اخلاق سرمایه‌داری علاقه به تملک قوی میشود، بعکس در جوامع ساده^{۲۸} اولیه که یاد کردیم این احساس بسیار ضعیف است. در ایدئولوژی اسلامی لازمه کسب تقوی و تکامل شخصیت و قرب به خدا غلبه بر این نوع علائق و احساسها شمرده شده است: تسلط بر هواهای نفسانی و کنترل احساسات و علائق شخصی و گذشت و فداکاری و ایثار، نشانه‌های تقوی و لازمه خداگونه شدن است. انفاق و گذشت از مال و بخشیدن مازاد "فضل" دونوع آثار اساسی دارد: یکی برکردن خلاءهای اجتماعی یعنی نیازهای برآورده نشده و فاصله‌هایی که بین مردم از لحاظ بهره‌مندی از نعمت‌ها وجود دارد، دوم - آزاد کردن شخص از پای بندی به علائق مادی، به دست‌آوردهای شخصی و به مالکیت‌ها و به هر چه اضافه بر احتیاج است و رساندن وی به مرحله ایثار یعنی صرف‌نظر کردن از نیازمندی شخصی به خاطر دیگران - ترجیح دادن غیر بر خود. "والذین تبوءوا الدار و الايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا و يؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة و من يوق شح نفسه فاولئك هم المفلحون" ^{۲۸}، آنان که پیش از آنان در منزلگه ایمان جای گرفتند، کسانی را که بسوی آنها هجرت می‌کنند دوست دارند، در سینه‌های خود نیازی نسبت به آنچه به آنها داده شد نمی‌یابند و بر خود ترجیح میدهند هر چند خود نیازمند و تنگ‌دست باشند و کسیکه از بخل خودداری کند، پس آنان پیروز و رستگارند.

از این رو خداوند بخشیدن مازاد براحتیاج از محصول کار شخصی را که فرد به لطف و رحمت الهی بدست آورده، نردبانی برای ترقی و تکامل وی و وسیله ای برای پر کردن جاهای خالی از نیازمندیها در جامعه میداند.

در جامعه^۶ توحیدی که راه هرگونه استثمار، تجاوز مسدود میشود - تنها از یک راه ممکن است کسی قدرت بیشتری برای بهره برداری و تنعم کسب کند و آن کار و تلاش و خلاقیت بیشتر شخص است. خداوند با دستور به انفاق و بخشیدن مازاد، جلوی این راه را هم می‌گیرد و از اختلاف بین افراد جلوگیری می‌کند. "... ولا تنسوا الفضل بینکم" ^{۲۹} (دادن مازاد را در بین خود فراموش نکنید) همانند کسانی نباشید که با خدا پیمان می‌بندند که اگر رحمت خویش آنها را موفق گرداند، با انفاق و گذشت شخصیت معنوی خود را کمال بخشند و از مردم صالح شوند ولی چون به نعمت و زیادتی رسیدند و خدا آنها را موفقیت داد، بخل می‌ورزند و از اجرای فرمان خدا سرباز زده دست به انفاق و بخشیدن مازاد نمی‌زنند. و منهم من عاهد الله لئن آتینا من فضله لنصدقن ولنكونن من الصالحین فلما آتیهم من فضله بخلوا به و تولوا و هم معرضون ^{۳۰} از ایشان کسانی با خدا پیمان بستند که اگر از فضل خود به ما بدهد ببخشیم و از صالحان شویم - اما چون خدا از فضل خود به آنها داد بدان بخل ورزیدند و به عهد خود پشت کرده، از بخشیدن مازاد اعراض نمودند.

در جامعه‌ای که مناسبات بین مردم براین اساس استوار است و به ارزشهای معنوی بدرستی بها داده میشود و انگیزه های افراد در تلاش و کار و در رابطه با دیگران، صرفاً " مادی و نفع طلبی نیست، بلکه محرکهای معنوی جای مهمی در زندگی افراد باز کرده‌اند، دیگر سودجویی مادی هدف نیست. مبادله ارزشهای مادی برای کسب ارزشهای معنوی یکی از هدفهای مهم افراد میشود. هر کس میکوشد با تلاش بیشتر شخصی، ارزشهای مادی بیشتری کسب کند تا با انفاق و گذشت از آنها ارزشهای معنوی زیادتری کسب نماید.

در این جامعه خرید و فروش برای کسب سود رواج نخواهد داشت.

نیازمندی‌های مردم قابل خرید و فروش و معامله نخواهد بود. وقتی پیغمبر خرید و فروش آب، سوخت، علف و بنا به روایات دیگر هر یک از نیازمندیهای اساسی و ضروری مردم را نهی میکند، با حکم خود چه اصل بنیادی را اعلام میکند؟ این اصل را که مردم نباید از نیازمندیهای ضروری زندگی محروم باشند و این ضروریات را نمیتوان فروخت - بلکه باید رایگان و به عنوان یک حق مسلم در اختیار آنان گذاشت.

در سورهٔ ماعون این اصل بخوبی بیان شده است، باز داشتن مردم از احتیاجات آنها به عنوان یک گناه بزرگ تلقی شده است. از امام نقل شده است که فرمود: "زمانی سخت می‌آید هرچه در دستهای مردم (از اموال و مازاد است) آنها را می‌آزارد و می‌گزد، بخشش مازاد فراموش میشود، در حالیکه خداوند گفته است (بخشید زیادت را در بین خود فراموش نکنید) و در همین دوره کسانی خواهند بود که حتی به کسانی که نیازمند و در اضطراب هستند (جنس را) می‌فروشند، اینان بدترین مردم اند".^{۳۱}

منظور آنستکه مازاد تولید که باید وسیله‌ای برای رفع نیازهای جامعه باشد و در دستها باقی نماند و بخشیده شود، یعنی بجای آنکه وسیله رحمت و آسایش مردم باشند، عامل ناراحتی و گزندگی است زیرا صاحبان آنها بجای بخشیدن می‌فروشند و نیازمند در تنگنا می‌افتد. مازاد وقتی بخشیده میشود وسیله آسایش است و هنگامی که به فروش می‌رود عامل ناراحتی برای مردم و مایهٔ بدبختی و انحطاط برای صاحب آن، از اینرو امام علی بن ابیطالب، ثروت ثروتمند را عامل بدبختی و ناراحتی مردم می‌شمارد. "در چنین ادواری ثروتمند به کمک ثروت خود مردم را می‌گزد".^{۳۲}

نتیجه می‌گیریم که در جامعه توحیدی مناسبات اقتصادی و مبادله و معامله بر اساس سود و نفع طلبی نیست که بر اساس بخشش مازاد و مبادله ارزش‌های کار و رفع نیازمندی است - در حالیکه جامعه طبقاتی، سرمایه داری، بازار مرکز سودجویی و معاملات استثماری و ربوی است.

در بازارهایی که تاکنون داشته و داریم تاجر و بازاری هدفش سودجویی از راه خرید و فروش و بکار انداختن سرمایه است. در بازارهای غیراسلامی، تاجر روی احتیاجات ضروری مردم معامله میکنند. کالایی از این دست خریده، بلافاصله یا با تاخیر اما بدون انجام کار تازه با احتساب سود بفروش میرساند. در حالیکه امام صریحا " نهی میکند از اینکه جنسی را به قیمتی خریداری کنی و پس از مدتی بدیگری بفروشی و برای این مدت قیمت بیشتری تقاضا کنی. امام علی (ع) دستور میدهد که در پایان مدت باید قیمت اولیه جنس را دریافت کنی - یعنی قیمت ها در معاملات نقد و نسیه نباید متفاوت باشد.

در بازارهای غیراسلامی تاجر در دفتر کار بی آنکه خدمتی انجام دهد، به اتکاء سرمایه خود کسب درآمد میکند در حالیکه در بازار اسلامی تاجر وقتی حق دارد مبلغی برای خود بر قیمت اولیه جنس بیفزاید که شخصا "خدمتی نظیر حمل و نقل، توزیع، بسته بندی، و نظایر آن انجام داده باشد. اگر این کارها را اشخاص دیگری انجام دهند درآمد به آنها تعلق می گیرد نه به کسی که کاری انجام نمی دهد.

اگر شخص تاجر به عنوان مدیر، خدماتی نظیر ثبت و ضبط حساب و حسابداری و نگارش انجام میدهد، بابت این خدمات باید درآمدی نصیب او شود و این درآمد در از آن "خدمات است نه به عنوان سود سرمایه. بابت سرمایه جز اصل آن یک پیشیز نباید پرداخت شود که بطور قطع نوعی ربا است.

درآمد در برابر کار است، نه سرمایه (۱)

عامل سودجویی بازار را از روابط انسانی تهی میکند. هرکس در اندیشه کسب سود و منفعت بیشتری است، برای این منظور سرمایه دار با احتیاجات ضروری مردم بازی و معامله میکند. قیمت‌ها را بالا و پایین می‌برد، احتکار میکند و عرضه مصنوعی یا کمبود مصنوعی بوجود می‌آورد.

عامل بهره‌وری سرمایه، در بازارهای غیراسلامی سبب می‌شود کار بی‌ارزش شود، یعنی انسان بی‌ارزش شود و همه چیز در خدمت سود و سرمایه درآید. در بازار برای تامین معاش و کسب درآمد، پول و سرمایه بدرد می‌خورد. کار هنر و خلاقیت چندان بکار نمی‌آید. در جامعه سرمایه داری که مناسبات "بازاری" حاکم است مردم تنها به اتکاء نیروی کار و خلاقیت خود نمی‌توانند از نعمت‌ها و ثروت‌ها بهره‌مند شوند. این نعمت‌ها نصیب کسانی می‌شود که پول و سرمایه دارند امام علی (ع) دربارهٔ عملکرد این نوع بازار است که میفرماید: "مناسبات بازاری" در بازارها بپا میدارند و مردم را از تولید با دست‌هایی نیاز میکنند و نعمت‌ها بدست غیر خودشان (پولداران) نمی‌رسد." ۳۴۰

در مناسبات بازاری چون پول و سرمایه اساس ارزش و مبادله است، هر اندازه پول بیشتر باشد سود و بهرهٔ بیشتری بدست می‌آورد، هر اندازه سرمایه

مدت طولانی‌تر در جریان باشد سود زیادتری نصیب می‌برد در معاملات مدت‌دار و نسیه چنانکه گفتیم فروشنده قیمت بیشتری مطالبه میکند و پایه استدلال وی در اینباره بهره‌ای است که در این مدت به سرمایه تعلق میگیرد. با تضمین‌های جدی و مطمئن که میگیرند احتمال سوخت سرمایه منتفی است. حتی احتمال از بین رفتن مال هم نمی‌تواند دلیل اخذ قیمت بیشتر و بهره سرمایه شود.

امام علی (ع) به شخصی چیزی که خریداری و شرط کرده بودند که اگر نقد بخرد فلان مقدار و اگر نسیه، فلان مقدار بپردازد و برطبق این شرط جنس را تحویل گرفته بود، فرمود باید جنس را با کمترین قیمت و بیشترین مهلت تحویل بگیرد و خریدار مسئولیت دیگری ندارد جز آنکه در پایان مدت تعیین شده کمترین قیمت جنس را بپردازد.^{۳۵}

حکم امام در مورد معامله دیگری که قرار بود شخص چارپایئی به نقد خریداری کند و بطور نسیه با قیمت بیشتری بفروشد چنین صادر شد که خریدار حق گرفتن پول بیشتر از مبلغ خرید حتی اگر نسیه میفروشد ندارد.^{۳۶}

در جامعه توحیدی و در مناسبات بین مومنان چنین روابطی وجود ندارد یعنی برای سرمایه بهره‌ای قائل نمیشوند و سودجویی از بین میرود. از امام صادق نقل است که "سود گرفتن مومن از مومن ربا است."^{۳۷}

گفتم که این مناسبات فقط در یک جامعه توحیدی قابل اجرا است. جامعه‌ای که قدرتهای اقتصادی و سیاسی همه در اختیار مومنان است - جامعه‌ای که سرمایه حکومت نمی‌کند و کار و تقوی اساس مناسبات است. به همین دلیل می‌بینیم بعد از سقوط جامعه توحیدی بدست اشراف بنی‌امیه و بنی‌عباس که قدرتهای اقتصادی و سیاسی یکسره در دستهای اربابان زر و زور متمرکز گردید و مردم از آزادی، حق کار و حق طبیعی خود بر نعمت‌های خدادادی محروم شدند، اراضی، معادن، مراتع، ابزار تولید و ثروتها در مالکیت خصوصی خلفا، سلاطین و امیران و صاحبان قدرت درآمد.

مردم برای گذران زندگی و رفع نیازهای خود ناچار شدند شرایط موجود

را بپذیرند، و در خدمت مالکان و سرمایه‌داران درآیند. از آن پس ائمه‌راستین اسلام در برابر موقعیت دشواری قرار گرفتند، از یکطرف باید اصالت مکتب را حفظ کنند، اصول آنرا آموزش داده از دستبرد حکام و ثروتمندان مصون نگاه دارند، از طرف دیگر پیروان و شیعیان خود را در زندگی روزمره راهنمایی و هدایت کنند. احکامی که در این دوران در پاسخ مشکلات و مسایل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی مردم صادر میکنند، دارای دو جنبه است: یکی بیان اصل حکم که منطبق با مبانی مکتب است و یکی ارائه راه‌حلی متناسب با شرایط زمان و اجابراهای اجتماعی - اقتصادی.

از اینرو می‌بینیم امام در حل مشکل زارعی که ناچار است روی زمینی که در مالکیت خودش نیست و به ارباب قدرت تعلق دارد، کار کند و سهمی از محصول بعنوان سهم مالکانه بپردازد و یا مجبور است محصول را بین عوامل مختلف آب، بذر، گاو، زمین و کار تقسیم کند درحالیکه از لحاظ مکتبی محصول کلاً "متعلق به زارع است و او نباید سهمی از آنرا به مالک آب، زمین و یا گاو بدهد، اما اگر بخواهد بر طبق معیارهای مکتبی رفتار کند از زمین رانده و از حق کار و معیشت محروم میشود، امام ضمن توضیح اصول مکتب به او دستور میدهند سهم مالک را از محصول کار خویش جدا نکند زیرا مالک حقی در آن ندارد - بلکه همان مقدار که باید به مالک بدهد از جای دیگر تهیه کند و به مالک بدهد تا دهقان همیشه بیاد داشته باشد که مالک حقی نداشته و سهمی نمیرد و آنچه میگیرد غصب است و ناشی از زور و سلطه و ... و در اولین فرصت که توانائی یافت باید خود را از زیر بار این تحمیل آزاد کند.

براساس همین ضرورت در چارچوب مناسبات بازاری و سرمایه داری هم امام احکامی از این قبیل صادر میکند. از جمله به شخصی که مجبور است با خرید و فروش پیراهن زندگی کند اما با توجه به اصول مکتب حق ندارد در معاملات سودی ببرد، اما زندگی وی چنان تنگ و توأم با فقر و ناداری است که چاره‌ای ندارد. امام با توجه به موقعیت راهی می‌گشاید و به او می‌فرماید که اگر ناچاری

پیراهنی را مثلاً" به ده تومان بخری و به ۱۲ تومان بفروشی (در حالیکه روی آن کاری انجام نداده) باید به صراحت به خریدار بگوئی که فلان مقدار خریده‌ام و ۲ تومان اضافه می‌فروشم و نگوئی که سود این معامله ۲ تومان است و حق من است. ۳۸ زیرا ۲ تومان حق تو نیست بلکه خریدار با آگاهی از اینکه ۲ تومان اضافی حق فروشنده نیست، به وی میدهد. با این طرز حکم کردن امام باطل بودن سود را یادآور شده و معامله ای را که اجباری است ناپایدار نگاه میدارد. بنحوی که همه میدانند زیر فشار و اجبار نظام باطل قرار دارند و باید با آن مبارزه کنند تا مناسبات توحیدی برپا شود. بگذریم از اینکه بسیاری بی توجه به عمق و ماهیت ایندسته احکام، آنها را وسیله توجیه، کلاه شرعیهای فراوان قرار داده، مناسبات باطل بازار و سرمایه داری را به خیال خود مشروعیت بخشیده و این احکام را دلیلی برای صحت اقتصادی پولی و سرمایه داری تلقی کرده اند

معامله پول با پول به عنوان بیع، یعنی خرید و فروش اسکناس تحت عنوان فروش یک کالا یا معامله ربوی مدت دار با اضافه کردن یک کبریت و دهها دوز و کلک دیگری که در مناسبات بانکی، پولی و بازاری رایج و حکمفرماست. هیچ کدام با ضوابط مکتبی و با روح اجتهاد و حکم امام سازگاری ندارد. امام تصریح میکند تا هیچیک از دو طرف تصور نکنند معامله ای اسلامی انجام داده اند و حکم را در مورد اضطرار که مردم برای ادامه حیات و تامین مایحتاج اولیه چاره ای جز تن دادن به اجبارهای حاکم ندارند صادر میکند نه برای کسانی که می‌خواهند در هر معامله دهها و صدها هزار تومان سود ببرند و با اینحال معامله را شرعی معرفی کنند.

اگر امام به زارع اجازه میدهد در زمین مالک کشت کند و سهم مالکانه را از غیر محصول کار خود بپردازد، عمل دهقان را مشروع کرده اما کار مالک همچنان نامشروع و بهره ای که میبرد باطل است. اگر مجتهدی به فردی که برای کسب و کار و یا ساختن یک اطاق محتاج پول است و ناچار از قرض گرفتن و در جامعه

سرمایه‌داری حاکم برای بدست آوردن این پول راهی جز پرداخت ربح آن ندارد - به صورتی به او اجازه بدهند برای رفع اضطرار قرض کند، معنایش این نیست که قرض دهنده هم اجازه داشته‌از مقروض بهره‌بگیرد. شما حکمی از ائمه نمی‌بینید که مالکان و سرمایه‌داران را در زورگوئی و غصب اراضی و اخذ بهره و سود سرمایه مجاز کرده باشند - بلکه آنان راه حلهائی برای مومنان محروم، و شیعیان خود که در حال مبارزه بانظام حاکم بودند و اعضای حزب انقلابی محسوب میشدند، ارائه میدهند. آنها مطمئن هستند که پیروان مومنان جز به ضرورت و ناچاری تن به ظلم نمی‌دهند. این قسمت از فرمان علی به یکی از فرماندارانش موبد این ادعاست: "... بدان که برای ملوک اطرافیان و محرومانی است که اموال را ملک خصوصی خود کنند و دست درازی و بی انصافی می‌کنند تو علت اصلی چنین خبرهایی را قطع کن تا ریشه کمک دهنده به آنها را بریده باشی - به هیچیک از اطرافیان و طرفداران خود زمینی را به ملکیت نده - هیچ قراردادی را اجازه نده بسته شود که به ضرر مردم باشد در حق آب یا کار مشترک که زحمتش برای غیر آنها باشد و سود و گوارایی آن برای آنها و نه برای تو در صورتیکه عیب آن در دنیا و آخرت بر توست".^{۳۹}

بعد اجتماعی قیام پیامبر مبارزه با این مناسبات ظالمانه و استثمار و برقراری نظام نوین توحیدی است. آگاهی از ماهیت پلید و ضد انسانی مناسبات بازاری پولی - سبب شد پیامبر آن مناسبات را شیطانی و بازار را مرکز فعالیت ابلیس بخواند. "بدترین مراکز زمین بازارها هستند جائیکه میدان عمل و فعالیت ابلیس است".^{۴۰}

آگاهی لازم است تا بدانی کدام نوع از کسب تجارت حلال و کدام تجارت حرام است. امیرالمومنین، تاکید میفرماید که: "هر کس می‌خواهد تجارت کند حتماً باید در دینش تفقه و تفکر کند تا بداند چه چیزی برای او حلال و چه چیزی حرام است و اگر کسی در دین خود تفقه نکرده و به تجارت رو آورد در ورطه شبهات (انحراف) سقوط خواهد کرد".^{۴۱}

و یا در جای دیگر تاکید میکنند که "هیچکس نباید در بازار بنشیند مگر آنکه در مورد معاملات - خرید و فروش - تفکر و تعقل کافی بعمل آورد".^{۴۲}

و حضرت در جای دیگر دلیل ضرورت تعقل و تفقه در این کار را ذکر میکنند "هرکس بدون دانش و آگاهی به تجارت بپردازد، قطعاً" به رباخواری می‌افتد بطوریکه هیچ راه گریزی برای او باقی نمی‌ماند".^{۴۳}

اهمیت این تاکیدات را وقتی بخوبی در می‌یابیم که به معاملات جاری در بازار و طرز کار تجار نگاه کنیم و با موازین اسلامی که توسط پیامبر و ائمه ارائه گردیده مقایسه نمائیم تا معلوم شود غالب فعالیت‌های تجاری آنان آلوده به ریاست زیرا اصل حاکم و جاری در بازار و تجارت، اخذ سود از سرمایه و بهره از پول است. این امر تازگی نداشت که سبب شد امام خطاب به بازاریان و تجار باز هم تاکید کنند: "... ای جماعت تجار، اول با فقه و علم آشنا شوید و سپس تجارت و این سخن را دوبار تکرار کردند و سپس ادامه دادند - بخدا قسم ربا در میان این امت مخفی تر است از جای پای مورچه که بر روی تخته سنگی راه می‌رود - ایمان خود را با صداقت حفظ کنید. تاجر فاجر است و فاجر در آتش - مگر کسیکه برطبق حق بگیرد و برطبق حق بدهد".^{۴۴}

گویی علی بازار زمان ما را نگاه میکند که تجار با انواع حيله‌های ماهرانه ربا و استثمار را از چشمها مخفی میدارند و بسیاری افراد ساده لوح و ناآگاه به موازین شرع، ماهیت ربا و عنصر استثمار را در این معاملات نمی‌بینند و بدان آلوده میگردند. از اینرو کسانی را که کلاه شرعی میگذارند فاجر و ستمگر و کسانی را که بعلت عدم آگاهی در ورطه گناه سقوط می‌کنند هشدار میدهد که قبل از پرداختن به معاملات و تجارت از مبانی آن آگاه شوید. بدانید که اصول پرانجام کار مثبت است و پاداش در ازاء کار است و سرمایه بهره‌ای در محصول و درآمد نداشت و سود حرام است، زیرا سود مربوط به سرمایه و پاداش و دستمزد حلال است. زیرا پاداش و دستمزد به کار تعلق میگیرد.

پس با این معیار اگر در معامله‌ای ارزش کار در برابر ارزش کار مساوی

مبادله شد صحیح است - اگر مبادله نابرابر بود مثلا " ارزش متبلور شده ای (در یک کالا) معادل یکصد واحد در برابر ارزش متبلور شده در کالای دیگر معادل یکصد و ده واحد مبادله شد - این معامله حرام است - اگر ارزش متبلور شده ای را که معادل یکصد واحد است خریدی و بدون افزودن ارزش تازه ای بر آن (با انجام کار) بهمان صورت به قیمت ۱۱۰ واحد فروختی ، معامله حرام انجام داده ای اگر ارزش متبلور شده در کالایی به قیمت ۱۰۰ واحد را امروز فروختی ، فردا یا ماه و سال دیگره ۱۱۰ واحد پس گرفتی کار حرام کرده ای - اما اگر کالایی را با ارزش ۱۰۰ واحد در شهر یا روستایی خریدی و شخصا " آنرا به محل دیگری منتقل و در اختیار مردم گذاردی ، برای گذران زندگی خود ، حق داری مبلغی عادلانه بر قیمت آن بیفزایی و خریدار قاعدتا " باید از این موضوع آگاه باشد - یعنی بدانند ارزش واقعی آن ۱۰۰ واحد بوده و تو که چند روز وقت صرف کرده ، مسافرت نموده ای ، برای تامین معاش این چند روز ، ۱۰۰ واحد بر قیمت آن اضافه کرده ای .

سخنان امام و تاکیدی که بر پیچیدگی و مشکل بودن شناخت انواع ربا می کنند بدلیل نوع معاملات ربوی است . امام میخواهد بفهماند که ربا فقط معامله ساده پول با پول نیست . ربا تنها آن نیست که پولی قرض می گیری و مبلغی بیشتر پس میدهی . که این نوع ربا را همه می شناسند و مخفی شدنی نیست - انواع دیگر حيله ها و کلاههای شرعی و عرفی است که ربا را مخفی می کند و علی نظر به این نوع معاملات ربوی دارد که ظاهری آراسته و مشروع پیدا کرده اند .

توجه داشته باشید که اصل در نظام توحیدی نفی هرگونه سود بردن است . اما چنانکه پیشتر یاد آور شدم ، در شرایط و در نظامات غیر توحیدی که مردم در چارچوب اقتصاد غیر توحیدی اسیر و محکوم هستند - در حد گذران زندگی و تامین حداقل احتیاجات خود اجازه دارند بر قیمت اصلی کالایی که خریده اند تحت شرایط خاصی ، اندک مبلغی بیفزایند - امام صادق میفرماید: " اصل بر

اینست که سود مومن بر مومن ریاست ، مگر اینکه بیشتر از یکصد درهم بخرد که در اینصورت به اندازهٔ قوت یک روزه خود بر آن سود اضافه کند یا اینکه برای تجارت بخرد (حمل به نقاط دیگر) و بامردم و خریداران با مدارا و نرمی رفتار کند . " ۴۵

درآمد در برابر کار است، نه سرمایه (۲)

قابل دقت است که امام، سود مومن بر مومن را ربا و حرام می‌شمارد - از این بیان چنانکه در آغاز این مباحثات گفتیم، چنین برمی‌آید که برقراری جامعه توحیدی مستلزم فراهم آوردن شرایط ذهنی است که در آن اعضای جامعه به اصول و نظامات توحیدی آگاه و مومن هستند. یعنی خود را تسلیم و تابع آن اصول میدانند و این امر مستلزم انجام انقلاب فکری و رفتاری در شخصیت همه افراد و ظهور انسانهای مومن طراز نوین و پیشتاز است.

در زیر سیطره نظامات طبقاتی و استثماری - رعایت این اصول غیر ممکن است - از این رو امام صادق که در زمان حکومت خلفای جور و نظامات طبقاتی می‌زیست، هنگام تعلیم اصول اقتصاد جامعه توحیدی، و از جمله ربوی بودن اخذ سود از برادر مومن - تحقق آنرا به پیروزی حق بر باطل و برقراری حکومت حقه اسلامی موکول میکند و به شیعیان خود اجازه می‌دهد تا آن موقع برای تأمین قوت روزانه خود در معاملات، اندک سودی بگیرند والا معامله در جامعه توحیدی نوعی خدمت اجتماعی است که باید روی انگیزه های اخلاقی و مذهبی، بی چشم داشت انجام گیرد. همه باید کار کنند و ارزشهای تولید شده را با یکدیگر مبادله نمایند - مبادله و معامله محدود به ارزشهای کار متبلور شده در

خدمات کالا و محصولات گردد و امر مبادله به عنوان یک خدمت نوعی تلقی گردد و کسی از مبادله و معامله دو ارزش در خواست سود و بهره نکند - امام برای اینکه این اصل در فکر و جان مردم جای بگیرد با وجود حاکمیت شرایط نامناسب زمان - از یاران و شیعیان خود می‌خواستند که حتی المقدور تن به معاملاتی که سودی در آن است ندهند. "اگر برادر مومن از تو خواست برایش چیزی بخری و خودت آن شیء را داری - به او نفروش - بهتر است که آنشیء را برایش خریداری کنی" ^{۴۶} منظور امام آن است که برادر مومن همیشه بداند که نباید از برادر مومنش سود بگیرد و هرگز این اصل توحیدی را فراموش نکند - چنانکه در جوامع اسلامی عملاً "کلیه این اصول فراموش شد .

■ اغلب معاملات حرام است ■

مسلمانان ما حتی نمی‌دانند که غالب معاملات آنها ربوی و حرام است و کمترین اطلاعی از اصول اقتصاد و تجارت و معاملات اسلامی ندارند و آنچه را که رایج است و به آن خو گرفته اند ، مشروع میدانند - بهمین جهت نه فقط انگیزه ای برای مبارزه با آن و تغییر آنها ندارند که آنها را درست و اسلامی پنداشته و بشدت دفاع می‌نمایند - گذشته از این در اثر عادت به زندگی از طریق این نوع معاملات حرام ولی سودآور ، شخصیت آنها مسخ و با محرکهای مادی غیر مشروع عجین گردیده بطوریکه قبول تغییرات بنیادی برایشان دشوار است - دشوار است تن به کار تولیدی بدهند و به اخذ ارزش واقعی کار خود راضی باشند - لذا آگاهانه و ناآگاه ، سرسختانه در برابر اصول واقعی اقتصاد جامعه توحیدی می‌ایستند و آنها را التقاطی ، غیراصیل و اخذ شده از مکتبهای غیر الهی معرفی می‌کنند تا عذری برای مخالفت و تسلیم نشدن بدانها داشته باشند .

خواهید گفت اگر از معاملات سودی عاید افراد نشود در نظام توحیدی

کسانی که کارشان منحصر به معامله است چگونه امر را معاش نمایند؟ لازم به توضیح است که در شرایط اجتماعی عصر پیامبر - که شهرها کوچک و کم جمعیت بودند و همه مردم به نوعی کار تولیدی در کشاورزی، دامداری یا پیشه‌وری و خدمات مشابه شرکت داشتند رعایت این اصل آسان و ساده بود. همانطور که پیشتر اشاره کردیم همانند شهرها و روستاهای شمال ایران، مردم بطور عادی به کار تولید کشاورزی و پیشه‌وری مشغولند و در طول هفته، یکبار یا بیشتر محصول خود را به بازار آورده مبادله می‌نمایند. هر کس ارزش واقعی محصول خود را می‌گیرد و در معاملات سود وجود ندارد و معامله و مبادله شغل خاصی محسوب نمیشود. اما رشد شهرها و پیچیدگی امر توزیع - خود بخود نیاز به اشخاصی دارد که کارشان توزیع و فروش باشد و فرصت پرداختن به کار تولیدی مستقل نداشته باشند در اینصورت در جامعه توحیدی چون معامله و مبادله و یا توزیع مواد و محصولات یک خدمت اجتماعی و عام المنفعه است، این مهم برعهده جامعه و بیت‌المال است که کار توزیع را برعهده‌گیرد و برای کسانی که مأمور خدمت در این امر هستند، دستمزدی تعیین نماید، نظیر آنچه در جوامع جدید در امور حمل و نقل مثلاً "راه آهن و اتوبوس در ممالک اروپائی دیده می‌شود که دولتها خدمات مربوط به آنرا برعهده گرفته بابت این خدمت از مردم پولی دریافت نمی‌کنند و فقط هزینه‌های واقعی از مردم اخذ می‌شود و بقیه را بیت‌المال می‌پردازد. اهمیت این کار از این نظر است که به مردم اجازه نمیدهد برای انجام یک خدمت عمومی از یکدیگر سود بگیرند و مناسبات بین مردم از جنبه برادری و تعاون و اشتراک، که حالتی انسانی است به سودجویی و استثمار تغییر کند.

■ معاملات عامل افزایش قیمت‌ها و استثمار مصرف‌کننده ■

حال ببینیم چرا در جامعه توحیدی جلوی معاملات سودآور گرفته می‌شود

و چرا خرید و فروش بمعنای امروزی نهی شده است؟

هر کالا و خدمتی در اصل دارای ارزشی است که مستقیماً "مربوط به کار انجام یافته است و تولیدکننده حق دارد ارزش کار خود را در قبال واگذاری محصول دریافت کند و کسی که به آن کالا احتیاج دارد موظف است که ارزش واقعی آنرا بپردازد و کالا را مصرف نماید. خریدار درحقیقت برای خرید کالای مورد احتیاج ناچار است که همان اندازه کار کند و ارزشی معادل ارزش کالای مورد احتیاج بیافریند تا بتواند آنرا خریداری و مصرف کند، حال اگر مجبور باشد در ازای کالای مورد نیازش که یکصد واحد ارزش دارد، کاری انجام دهد تا ارزشی معادل یکصد و ده واحد بیافریند و پرداخت کند درحقیقت به اندازه ده واحد ارزش کار اضافی داده، یعنی بهمین اندازه استثمار شده است.

در جریان معاملات هر اندازه قیمت کالا ضمن دست بدست شدن از ارزش واقعی آن، بالاتر رود خریدار به میزان بیشتری مورد استثمار قرار گرفته است. عامل اصلی افزایش قیمت‌ها، عوامل واسطه‌ای هستند که با احتساب سود بر سرمایه، دائماً "بر قیمت جنس می‌افزایند. از این رو اصولاً "خرید و فروش به ویژه خرید و فروش مواد اساسی و مورد احتیاج مردم نظیر غذا، در جامعه توحیدی منع شده است - مواد غذایی پس از تولید باید مستقیماً" و با همان ارزش اولیه در اختیار مردم گذاشته و انگیزه سودجویی در معاملات مواد غذایی حرام شمرده شود. امام علی بن ابیطالب می‌فرمود "هرکس مواد خوراکی را بفروشد رحمت از او سلب میشود".^{۴۷} امام صادق نیز کلامی با همین مضمون دارند که "فروشنده مواد خوراکی از احتکار مصون نیست".^{۴۸} دلیل این حرف روشن است زیرا وقتی هدف در معامله کسب سود باشد، چون سود فقط از راه افزون بر قیمت بدست می‌آید، لذا فروشنده بر طبق قانون عرضه و تقاضا سعی می‌کند با کاهش عرضه قیمت‌ها را بطور مصنوعی بالا ببرد، یعنی جنس را احتکار کند. نهی امام از خرید و فروش مواد خوراکی، نفس معامله نیست بلکه صرفاً "نوعی از معامله است که متضمن سود می‌باشد و جنس به قیمت بیشتر از ارزش تمام شده آن فروخته

می‌شود. والا جای دیگر معامله ای را که در آن سود در نظر گرفته نشده، مجاز دانسته اند. امام رضا می‌فرماید "هر چیزی که فروخته می‌شود اگر در آن اصول تقوی رعایت شود اشکالی ندارد" ^{۴۹} با توجه به نهی‌های قبلی و مضمون حدیث اخیر معلوم می‌شود که معاملات حرام آنهاست که اولاً: "مواد مورد نیاز عامه مردم (مثلاً خوراک) مورد معامله قرار گیرد. ثانیاً: "اینکار توسط واسطه‌ها که دنبال سود هستند انجام گیرد، والا اگر تولیدکننده مستقیماً جنس را معادل ارزش تولیدی به خریدار بدهد (تقوی) اشکالی نخواهد داشت. بهمین جهت می‌بینیم پیامبر پرداختن به معاملاتی چون خرید و فروش گندم و جو و گوشت را نهی می‌کند. ضمن یکی از توصیه‌ها به اصحاب خود، می‌خواهد که نگذارند فرزندان‌شان به چندنوع معامله آلوده شوند "به خرید و فروش کفن، به زرگری، قصابی، گندم فروشی و برده فروشی نگمار زیرا کسی که کفن می‌فروشد دوست دارد و آرزو می‌کند امت من بمیرند (به انگیزه کسب سود) در حالیکه بچه شیرخوار امتم را بیشتر دوست دارم از هر چیزی که آفتاب بر آن بتابد، زرگری چون سازنده زینت و جواهرات ثروتمندان است، و به تعبیری عامل ناپاکی امتم می‌باشد - و قصابی - چون کسی که دائماً "کارش ذبح است، رحم و شفقت از قلبش بیرون می‌شود و گندم فروشی - زیرا طعام را احتکار می‌کند. اگر بنده ای به صورت دزد نزد من بیاید بیشتر دوست دارم تا وارد شود در حالیکه بمدت ۴۰ روز گندم را احتکار کرده باشد و بالاخره برده فروش، زیرا جبرئیل بمن گفت ای محمد، بدترین مردم امت تو کسانی هستند که کارشان خرید و فروش مردم است." ^{۵۰}

پاورقی ها

- ١- فروع کافی - ج ٦
 ٢- وسایل ج ٨
 ٣- سوره نساء آیه ٣٢
 ٤، ٥- فروع کافی - ج ٦ و وسایل ج ٨
 ٦- فروع کافی - ج ٥
 ٧- همان ماخذ
 ١٠، ١١، ١٢- همان ماخذ
 ١٣- الناس شرکاء فی الثلاث - الماء
 والکاء - والنار
 ١٤- ان الارض لله و لمن عمرها
 ١٥- فروع کافی - ج ٥
 ١٦، ١٧، ١٨، همان ماخذ
 ١٩، ٢٥- همان ماخذ
 ٢١- وسایل در تهذیب - ج ٢
 ٢٢- همان ماخذ
 ٢٣- وافى
 ٢٤- وسایل - فروع کافی
 ٢٥- وسایل الشيعه
 ٢٦- همان ماخذ
 ٢٧- بقره ٢١٩
 ٢٨- حشر ٩
 ٢٩- بقره ٢٣٧
 ٣٥- توبه ٧٦، ٧٥
 ٣١- وسایل، فروع کافی
 ٣٢- نهج البلاغه
 ٣٣- وسایل الشيعه
 ٣٤- تحف العقول
 ٣٥- وسائل
 ٣٦- همان ماخذ
 ٣٧- وسایل
 ٣٨- همان ماخذ
 ٣٩- تحف العقول
 ٤٥- وسائل الشيعه
 ٤١، ٤٢، ٤٣- وسایل الشيعه
 ٤٤- وسایل الشيعه، فروع کافی
 ٤٥- همان ماخذ
 ٤٦- وسایل الشيعه
 ٤٧ الى ٥٣- همان ماخذ

درآمد در برابر کار است نه سرمایه (۳)

■ زمین، مواد و منابع قابل خرید و فروش نیستند

زمین و مواد و منابع طبیعی هم چنانکه قبلاً گفتیم قابل خرید و فروش نیست - علاوه بر نهی های صریح در مورد معامله زمین (فروع کافی ج ۵ - ص ۹۲ - وسایل (۲-۶) ص ۴۵) به کرات از کسانی که اراضی را می خریدند می خواستند که به صاحبان اصلی باز گردانند و پول آنرا پس بگیرند - حتی در مورد خرید اراضی از مالکان ، بشرطی صحیح میدانستند که آنها را خریده به مردم که صاحب اصلی آن هستند برگردانند .

از امام در مورد خرید اراضی عراق از مالکان ، سؤال می کنند پاسخ میدهند " خرید آن جایز نیست - مگر اینکه به مسلمین برگردانده شود - پول خریدار پس داده می شود و اجازه دارد روی آن کار کرده - هر چه که از آن بخورد بر مبنای کاری است که در آن انجام می دهد " . ۵۱

البته اگر امام قدرت حکومتی را در اختیار داشت - زمین را مصادره می کرد و از مالکان خلع ید می نمود و ضرورتی نداشت اجازه پرداخت پول بدهد . در مورد مشابهی از امام سؤال می کنند " مرتعی در کنار مزرعه ای است متعلق به

یک شخص - تحت حکومت غاصبانه بنی امیه و بنی عباس، تملک و خرید و فروش مراتع، عادی و مجاز بوده است - برادر مومن آن شخص به مرتع احتیاج دارد، آیا همانگونه که به دیگران می‌فروشد حق فروش به برادر مومن خود دارد؟ امام صادق پاسخ می‌دهند، اجازه ندارد مرتع را به برادرش بفروشد، چون مال او نیست ولی اجازه فروش به غیر دارد".^{۵۲} پس اصل در نظام توحیدی بر مالکیت عمومی و مجاز نبودن خرید و فروش زمین و مرتع و مواد غذایی و همه نیازمندیهای اصلی مردم است - اما در حکومت‌های غیر اسلامی - حاکمیت جور - که مردم ناچار از تبعیت مقررات حقوقی حاکم هستند - امام بطور مشروط این نوع معاملات را برای افراد عادی مجاز می‌شمارد ولی باز هم بین برادران مومن - اعضای حزب انقلابی شیعه - نهی میکند و یادآور می‌شود که زمین و مرتع و آب و ... در ملکیت خصوصی نیست که قابل خرید و فروش باشد و سود بردن در معاملات مواد خوراکی و یا هر نوع معامله دیگری درست نیست - اگر امام فروش مرتع را به غیر برادر مومن مجاز می‌شمارد دلیلش اینست که در نظام موجود آنها مجاز به خرید و فروش بوده از این راه کسب سود می‌کردند و اگر مومنی به زمین یا مرتعی احتیاج داشت، ناچار به پرداخت پول بود لذا به آنان حق میداد متقابلاً^{۵۳} در ازاء واگذاری زمین پول دریافت کنند - اما برادران مومن علی‌رغم حاکمیت جور - به قوانین اسلامی پای بند بودند و از یکدیگر پول دریافت نمی‌کردند - در حکومت اسلامی به هیچ کس اجازه خرید و فروش این نوع اجناس و کالاها و اراضی و مراتع داده نمی‌شود.

ساده لوحی است اگر اسلام از مومنان بخواهد در مواقع احتیاج از دشمن چیزی را که مال او نیست خریداری کند یا با پرداخت بهره قرضه بگیرد - اما وقتی او بتو احتیاج دارد - مجانی و بدون سود و بدون اخذ بهره در اختیارش بگذارد. رسول خدا فرمود: "بین ما و دشمنان ما ربا مفهوم ندارد، یک هزار یا یک میلیون از آنها در ازای یک درهم که داده ایم می‌گیریم و به آنها نمی‌دهیم".^{۵۴} ۵۳۰ درهمان حال می‌بینیم که قرآن رباخوار را واجب‌القتل و جهنمی

میداند و امام صادق می‌گوید: "اگر خدا قدرتی به من بدهد گردنش را می‌زنم" این شواهد نشان می‌دهند که اسلام بر خوردی جزمی و مکانیکی ندارد بلکه موضع‌گیری آن با توجه به شرایط و با توجه به اصول است. در حالیکه خرید و فروش زمین در نظام توحیدی و حکومت اسلامی حرام و ممنوع است. در حکومت ستمگران و در رابطه با غیر مومنان، که پای بند قوانین اسلامی نیستند، مجاز میشود. بارها از امام درباره خرید اراضی مالکان اهل جزیه سؤال کرده، ایشان اجازه میدادند شیعیان این اراضی را خریداری و خراج هم بپردازند تا حکومت، زمین را از دست آنها خارج نکند.

■ سرمایه در نظام اقتصاد توحیدی مفهومی ندارد ■

اما بحث ما درباره اصول رایج در جامعه توحیدی است. جامعه ای که زیر سلطه حکومت حق و قوانین الله است پس اراده ای جز اراده خدا حاکم نیست و اعضای جامعه را مومنان تشکیل میدهند، کسانی که به اصول و قوانین الهی آگاهی داشته مومن و تسلیم آن قوانین هستند، در چنین جامعه ای ارزش و پاداش فقط در برابر کار است. لذا موادی که در تولید آنها نگرفته - رایگان و متعلق به همه افراد و نیازمندان است و موادی که کار روی آنها صورت گرفته احیاء و یا تغییر صورت و شکل داده اند - ارزش آنها معادل ارزش کاری است که در ماده خام اولیه بکار رفته است و خرید و فروش عبارت است از مبادله ارزشهای واقعی اجناس - سرمایه در نظام اقتصاد توحیدی مفهومی ندارد و سود و بهره ای نمی‌برد. تجارت معامله ایست که با صرف کار صورت میگیرد و اگر چیزی بر قیمت اولیه افزوده میشود، پاداش کار و خدمتی است که انجام داده و برای امرار معاش خود لازم دارد و نه سود و سرمایه ای که بکار انداخته است. توزیع مواد و کالا و بخصوص مواد غذایی باید مجانی و بعنوان یک خدمت عام الضغه انجام گیرد و از این بابت پولی از مردم دریافت نشود. نهی امام

و رسول در اخذ کرایه از مغازه‌های بازار موید این اصل است زیرا وقتی فروشنده‌ای ملزم به پرداخت کرایه مغازه نباشد - از این بابت چیزی بر قیمت اصلی محصول نمی‌افزاید، هر تولیدکننده‌ای اضافی را به بازار می‌آورد و در مغازه و محلی که متعلق به جامعه است مبادله می‌کند - کرایه و سرقفلی و نظایر آن از عوامل افزایش قیمت‌ها و استثمار مصرف‌کننده و تولیدکننده است. واسطه‌ها در نظام توحیدی نقش خود را از دست می‌دهند. هر کس باید تولیدکننده و یا مشغول به انجام یک خدمت واقعی و کار مثبت باشد.

نیازمندیهای عمومی اولیه نظیر آب، سوخت و روئیدنیها متعلق به عموم است و اصلاً قابل خرید و فروش نیستند. پیامبر بارها از فروش مازاد آب نهی فرمودند: "یکی از سه نفری که خداوند با آنها صحبت نمیکند و عذابی دردناک در انتظار آنهاست، کسی است که بالای سر آب خود ایستاده تا مازادش را بفروشد." ۵۴.

تجارت باید همراه با تحمل رنج سفر و مشکلات ناشی از آن باشد و اینگونه تاجران و کسبه مورد لطف خدا هستند که به قول امام علی بن ابیطالب متوجه تجار و صنعتگران باش" و به خوبی سفارش کن که آنها سرچشمه منافع (مردم) و فراهم آورنده (کالا) از شهرستانها، از خشکی و دریا و دشت و کوهند و از آنجاها که مردم آشنا نیستند و جرات ندارند بروند - مانند ممالک بیگانه و دشمن که دارای صنایعی شده‌اند - از توجه خداوند آنها را محترم دار و امنیت بده و حقوقشان را محفوظ کن که مردمی سالمند، شری ندارند و صلح جو هستند. علاقمند به امنیت هستند، کارهایشان را بازرسی کن و مواظب آنها باش - زیرا در عین حال بسیاری از آنها سخت تنگ نظر و خودخواه و سودپرستند - در معامله بی انصافی میکنند و این سبب زیان به عموم مردم و عیب حکومت است از احتکار جلوگیری کن زیرا رسول خدا آنها را نهی کرده - خرید و فروش باید با سهولت و بر موازین عدل استوار باشد و نرخها عادلانه برای هر دو طرف باشد - پس از نهی تو هر کس احتکار کرد او را بگیر و کیفر بده بیش از حد - زیرا

رسول خدا چنین کرد".^{۵۵} معلوم میشود تاجری محترم است که چون صنعتگر کار میکند و زحمت میکشد نه چون تجار زمان ما که در دفاتر کار و حجره ها نشسته با تلفن در یک دقیقه و یکساعت صدها هزار تومان سود به جیب میزنند و کالاهائی را ندیده معامله می نمایند. درحالیکه امام بارها از معامله روی چیزی که آنرا نمی بینند ابراز تنفر کرد.^{۵۶} نقل است که علی در بازار میگشت پیر زنی را مقابل خرما فروشی گریان دید، جویا شد گفت خرما خریده ام، زیر خرمای خوب خرمای بد پنهان کرده - از فروشنده خواست پس بگیرد - سه بار گفت امتناع کرد، حضرت تازیانه را بالا برد تا خرما فروش پس گرفت. تنفر داشت جنس بد را زیر جنس خوب پنهان کند".^{۵۷}

■ نفی ربا و استثمار در جامعه توحیدی

در جامعه توحیدی مومنان از یکدیگر سود نمی گیرند. هیچ نوع ربا و استثمار وجود ندارد. مردم برادروار از محصول کار یکدیگر استفاده میکنند. حدیثهای متعدد که افراد را مجاز به خوردن میوه و محصول باغها در حال گذر میکند، نشانه این حقیقت است که هرکس به اندازه^{۵۶} احتیاج ضروری در محصول دیگران سهم دارد. "از امام صادق پرسیدم درباره^{۵۷} مردی که از نخل و خوشه و میوه میگذرد آیا اجازه دارد از آن بدون اجازه^{۵۸} صاحبش از روی ضرورت و یا غیر ضرورت بخورد؟ فرمود اشکالی ندارد". در جای دیگر در برابر سؤال مشابهی فرمود: "بخور ولی حمل نکن - گفتم فدایت گردم، تجار آنها را می فروشند و اموالشان را نقد می کنند فرمود چیزی را می فروشند که مال آنها نیست"^{۵۸} یعنی باجلوگیری از مردم به استفاده^{۵۹} از حقشان، سهم و حق آنها را به فروش رسانده است.

این بدان معنا نیست که بعضی میتوانند کار نکنند و از محصول کار دیگران رفع احتیاج نمایند - بلکه کسی که میتواند و کار نمی کند حقی در تولید جامعه ندارد. پیامبران و ائمه همگی کار میکردند و زندگی میکردند اهمیت کار و آنهم

کار بدنی بحدی بود که در سخت‌ترین شرایط و با وجود اشتغال به امر زمامداری جامعه، حتی المقدور آنرا ترک نمی‌کردند. علی را بخوبی می‌شناسیم که تا آخرین روزهای حیات از کار در مزارع، کندن قنوات و احداث نخلستانها و عملگی و نظایر آن دست نکشید. با وجود اشتغال به امر خلافت، کار تولیدی و مثبت را ترک نگفت. حتی در سالهای آخر که خلیفه^{۵۹} مسلمین بود قنوات بسیار حفر و نخلستان های متعدد احداث و همگی را وقف عموم فرمود، پیامبر عزیز ما از آغاز جوانی و تا آخر با کار بدنی آشنا بود و پاپای یاران خود بازحمتکشان و مستضعفان کار میکرد. همه^{۶۰} انبیاء بزرگ چنین بوده اند. همه از زحمتکشان، ماهیگیر، چوپان و مزدور و کارگر بوده اند. وقتی پدر علی بن حمزه امام را می‌بیند، در حالیکه در زمین خود کار میکند و از تمام بدن او عرق سرازیر بود به او گفتم فدایت کردم، مردان کجایند که به تو کمک کنند. فرمود بدان که کسانی کار یدی میکردند که از من و پدر من برتر بوده اند گفتم آنها کیستند؟ فرمود: رسول خدا و امیرمومنان و تمام پدران من با دستهایشان کار میکردند و این روش همه پیامبران نبی و مرسل است و شیوه^{۶۰} تمام جانشینانشان و همه^{۶۰} مردم صالح^{۶۰}.

در جای دیگر آمده است که امام صادق را دیدند - بیلی بدست و لباس خشنی در بر، در زمین خود کار می‌کنند و عرق بشدت از تن وی جاری است - یکی از دوستداران میگوید بیل را بدهید بجای شما کارکنم. امام پاسخ میدهد، دوست دارم شخص برای بدست آوردن مخارج زندگی از حرارت آفتاب آزار ببیند^{۶۰}.

■ کار یدی مایه تکامل

"آمده است که خدا انسان را به کسب ید راضی کرده است"^{۶۱}.
اهمیت کار یدی از آنجاست که مایه تکامل شخصیت انسان است. جوهر

انسانی و خود انسان بدون کار و زحمت بدنی، پاک و بارور نمی‌شود. با وجود احترامی که اسلام برای کارهای فکری قائل است اما انسان را از کار بدنی بی‌نیاز نمی‌داند. نویسندگی، گویندگی، معلمی، رهبری و... هیچیک شغل نیست و نباید شخص را از کار معاف کند. کار به انسان استقلال، شخصیت و آگاهی می‌بخشد کار موجب بروز رشد استعدادها و خلاقیت فرد می‌شود. کار سرمایه وجودی انسان است که باید بکارافتد و بارور شود. انسان با کار، خود را می‌سازد و شخصیت و خویش را ثابت و محقق میکند. کار رابطه و -تنهارابطه - طبیعی و خدایی بین انسان و طبیعت است. کار مظهر تواناییها و استعدادهای خدایی وجود آدمیست. در حقیقت کار و خلاقیت نشانه انسانیت است. کار مظهر شخصیت، آزادی، خلاقیت و استقلال شخص است. به همین جهت استثمار یعنی بهره‌کشی از کار فرد و مزدوری نفی استقلال و آزادی و شخصیت انسانی فرد است. استثمار یکی از زشتترین ابعاد استضعاف است. در رابطه استثماری، کار به عکس به عامل‌کننده روح آزادی و استقلال و خلاقیت تبدیل می‌شود. مزدور و استثمار شونده با کار به بند کشیده می‌شود. همراه با کار شخصیت و آزادی خود را می‌فروشد و استقلال و شخصیت انسانی خویش را. کاروقتی سازنده و تکامل‌دهنده شخصیت است که با آزادی و استقلال همراه باشد. وقتی با خلاقیت توأم است که شخص بداند بر نتیجه کار خود سلطه دارد. مزدور دیگری نیست. محکوم اراده دیگری نیست. اسلام استثمار را بشدت نهی و رد میکند. کسانی که مجبورند برای گذراندن زندگی، تن به استثمار بدهند و بیش از توانایی کار کنند و شبها بیداری بکشند و خواب و استراحت بر خود حرام کنند، از حقوق انسانی خود بی‌بهره‌اند. اسلام کار کسی را که با رنج و بیداری شبانه و فوق طاقت باشد حرام میکند. امام صادق میفرماید: کسی که بیداری میکشد و خواب به چشمان خود راه نمی‌دهد، چنین کسی کسبش حرام است". و در جای دیگر تاکید میکند، "صنعتگری که تمام شب بیدار باشد کار سختی (گناه) انجام داده"^{۶۲} بدیهی است که اگر کسی مالک محصول خود باشد مجبور نیست شبانه‌روز

کار کند و خواب بر خود حرام کند رسول خدا نهی کرد که ذره‌ء غذا از دهان مورچه‌ای که با پای خود آنرا حمل میکند بگیرند. امام میگوید کسی که زمین در دست دارد، هر چه میکارد از آن اوست. سربار مردم بودن و زندگی انگلی بشدت نهی شده است.

رسول خدا فرمود: "کسی که خود را سربار مردم کند لعنت شده است."

زیر نویس

۴۷ الی ۵۳- همان ماخذ

۵۴- مستدرک الوسائل

۵۵- تحف العقول

۵۶- وسایل الشیعه

۵۷- فروع کافی - ج ۵

۵۸- تهذیب

۵۹- وسایل الشیعه

۶۰- وسایل

۶۱ ۶۲- همان ماخذ

== سرمایه و ابزار در محصول، سهم نیستند ==

(۱)

■ محصول متعلق به تولیدکننده است

گفتم که در چارچوب نظام اسلامی، سرمایه سهمی در محصول ندارد و سودی به آن تعلق نمی‌گیرد. سرمایه شامل پول نقد یا ابزار کار و ماشین‌آلات است. و کسی که سرمایه می‌دهد، فرق نمی‌کند. سرمایه نقدی باشد و یا بشکل ابزار کار، در هر دو حال سهمی از محصول نمی‌برد، کلیه محصول متعلق به تولیدکننده یعنی کارگر است و حق صاحب سرمایه منحصر به اصل آن می‌باشد. اگر سرمایه بصورت نقد داده شده است باید همان مقدار به او پس داده شود. "از امام موسی بن جعفر پرسیدم، شخصی یکصد درهم به دیگری می‌دهد که با آن کار کند و سپس با ۵ درهم کمتر یا بیشتر به او بدهد، آیا این مقدار حلال است؟ فرمود ربای خالص است^۱ اگر سرمایه بصورت وسیله کار هم باشد، حکم شرع فرق نمی‌کند. مهمترین وسیله تولید، زمین است. اگر شخصی زمینی را در اختیار بگیرد (برای استفاده و کشت و زرع) اما بجای آنکه شخصا "روی آن کار کند، به دیگری بسپارد از او بخواهد که آنرا کشت کند و سپس محصول را به دو قسمت نموده قسمتی به او که صاحب زمین است بپردازد و قسمتی را خود بردارد. کار او از

لحاظ قوانین اسلامی درست نیست. زارع وظیفه ندارد، نه سهمی از محصول و نه حتی مبلغ معینی به عنوان کرایه به صاحب زمین بدهد، زیرا صاحب زمین - کاری انجام نداده و دخالتی در جریان کشت و زرع و احیاء زمین نداشته است. رسول خدا به کرات فرمود اگر کسی در زمین بایری کشت کند یا درختی بکارد همه از آن اوست^۲ امام صادق در پاسخ شخصی که سؤال کرده بود اگر کسی زمین بایری در اختیار من گذاشت آیا حق دارم برای خودم بکارم، و محصول حلال است؟^۳ فرمود آری برای خودت بکار که حلال است. البته اگر شخص اول زمین را با کار خود آماده کشت کرده باشد و سپس در اختیار شخصی بعدی بگذارد، باز هم سهمی از محصول نمی برد بلکه مبلغ ثابت و معینی بابت کرایه زمین که مستقیماً "مربوط به ارزش کاری است که صرف احیاء آن کرده است، دریافت میکند. به این دلیل کرایه ای که دریافت میکند صرفاً "مربوط به ارزش کار تبلور یافته در احیاء زمین است، که اگر مدتی زمین را بحال خود بگذارد و آثار احیاء از بین برود و مجدداً "بصورت اولیه - مرده - در آید، حقی بر زمین ندارد و کرایه ای دریافت نمی کند" رسول خدا فرمود هر کس درختی بکارد یا زمینی را حفر کند که پیش از او کسی این کار را نکرده یا زمین مرده ای را احیاء کند مال اوست و این قضاوت خدا و رسول اوست".^۴

■ وکالت در امر تولید باطل است

دیدیم که پرنده را هر کس با دستهای خود شکار کرد - حق تصاحب دارد و تازه پرنده باید قادر به پرواز باشد والا تصاحب آن روا نیست علی (ع) فرمود پرنده هر وقت توانست ببرد صید است و برای کسیکه آنرا گرفته حلال است.^۵ و هیزم را باید شخصاً "جمع آوری کنید تا مال شما باشد. اگر حیوان نیمه مرده ای را در صحرا یافتید و با مراقبت و دادن غذا و تیمار قابل استفاده شد، حق شما است.

درختی را در خانه یا زمین کرایه ای اگر در حراست و رسیدگی شما به میوه نشست، محصول از آن شماست نه صاحب اصلی. مگر آنکه صاحب زمین شخصا "رسیدگی و آبیاری کند که آنگاه میوه به او تعلق دارد" و کالت در امر تولید باطل است. شما حق ندارید انجام کاری را به دیگری بسپارید و نتیجه کار او را به خود اختصاص دهید. ماهی از آن کسی است که صید کرده و تور را به دریا افکنده نه کسی که به صیاد و کالت داده تا صید کند. اما اگر تور ماهیگیری را شما به صیاد داده باشید فقط حق دارید کرایه آنرا دریافت کنید ولی از ماهیهای صید شده سهمی ندارید، همه آن متعلق به صیاد است. سرمایه و ابزار کار - وسیله کار محسوب میشوند و درست است که نقشی در تولید دارند، اما نقش آنها خلاق نیست، نقش خلاق مربوط به کار انسان است. آنها واسطه کار انسان به شمار میروند و ارزش آنها به بودن کار تبلور یافته آنها ثابت است و تنها نیروی فکری و جسمی صرف شده از جانب انسان است که خلاق و متغیر است. در جامعه توحیدی سرمایه و ابزار کار - باید در اختیار تولید کننده باشد. وسیله از کار جدا نمیشود. این جدائی در نظام سرمایه داری اتفاق می افتد. در نظام توحیدی مالک کار و وسیله کار یک نفر است. وحدت بین کار و ابزار وجود دارد. در نظام های غیر توحیدی مالکیت کار و سرمایه از هم جدا میشوند. یک نفر فقط مالک سرمایه است و یک نفر مالک کار - کسی که فقط مالک کار خودش است و فاقد سرمایه و وسیله کار، ناچار باید به مالک سرمایه روی آورد و با او قرارداد به بندد، در جامعه توحیدی، حکومت وظیفه دارد از بیت المال به همه انفرادی یا دستجمعی وسایل و سرمایه کار بدهد. و جدائی بین کار و سرمایه را از میان بردارد. این کار بدو طریق انجام میگردد. در مورد کسانی که هم اکنون با وسایل و سرمایه ظاهرا "متعلق به اشخاص دیگر کار می کنند، با لغو مالکیت خصوصی سرمایه دار و در مورد کسانی که کلا "فاقد وسایل کارند، وسیله و سرمایه میدهد. پیامبر اسلام پس از هجرت به مدینه از همه مومنان مدینه - انصار - خواستند تا اگر وسیله کار - زمین و یا مرکب اضافی دارند - سرمایه ای که شخصا

با آن کار نمی‌کنند، به برادران خود بدهند. یعنی از مالکیت خصوصی خود خارج کرده در اختیار کسانی بگذارند که وسیله کار ندارند. در حالیکه پیامبر می‌توانست راه دومی برگزیند و از آنان بخواهد زمین - وسیله کار ابزار اضافی را به برادران خود بدهند تا آنها کار کرده، سپس محصول را بین خود بالمناصفه تقسیم نمایند، و لااقل کرایه بدهند اما دستور پیامبر قطع علاقه مالکیت از ابزار و سرمایه و زمین اضافی است. در صورتیکه قطع علاقه به هر دلیل ممکن نباشد حق صاحب سرمایه - به ارزش ثابت آن محدود نمی‌ماند - اگر نقدی است که گفتیم عین آن پس داده میشود و اگر بصورت ابزار است، چون ضمن استفاده از ارزش واقعی آن دائما "کاسته میشود، کرایه ای که معادل ارزش استهلاک است، به صاحب سرمایه داده می‌شود.

■ سرمایه و وسیله کار

صاحب سرمایه و وسیله کار، حق دیگری جز اخذ کرایه ندارد. و اگر سرمایه مشمول استهلاک نگردد، کرایه هم پرداخت نمیشود. نظیر وقتی که سرمایه نقدی داده میشود، و یا زمین بایر در اختیار زارع می‌گذارند. وقتی سرمایه نقدی است تولیدکننده، در پایان فقط سرمایه را پس میدهد. علی (ع) "لا یاخذ الا راس ما له لا تظلمون ولا تظلمون" و بیش از اصل مال نباید گرفته شود، نه ستم کنید و نه ستم بپذیرید^۷. و در مورد زمین بایر که در اصل مالکی ندارد و لذا زارع وظیفه ای جز دادن حق جامعه از محصول به بیت المال ندارد "از امام صادق پرسیدم درباره کسی که زمین بلااستفاده را استخراج و نه‌هایش را آباد و در آن زراعت می‌کند چه چیزی باید بدهد؟ فرمود باید زکات آنرا بدهد"^۸.

در مورد دیگری امام صادق به مردی که زمین بیکاری را آباد کرده نه‌ری جاری و اطاقهایی ساخته و نخل و درختان غرس نموده بود، فرمود همه مال توست، و از قسمت‌هایی که با آب باران ورودخانه و چشمه آبیاری میشود یکدهم

و قسمت هایی که با دلو و بطور دستی آبیاری میشود یک بیستم زکات مالیات بدهد." ۹.

و بالاخره این حکم که از جانب کلیه فقها در تائید گفته های ائمه تائید و صادر شده است که اگر کسی در زمین غصبی زراعت کند یا درخت بکارد محصول و درخت مال اوست و در توضیح علل درستی کار صاحب جواهر در شرح آن چنین می نویسد:

هیچ جا چیزی مخالف این حکم ندیدم: در عصر ما و پیش از عصر ما جمیع علما چنین گفته اند و این حکم بر مبنای اصول مذهب ماست، زیرا زراعت و درخت مال غضب کننده و خلق شده، کار اوست و زمین و هوا، مانند آن از چیزهایی هستند که شرایط کار را آماده می کنند و در ایجاد ثمر نقشی فرعی دارند. اسلام برای مواد اولیه طبیعی مثل زمین و آب و نظایر آن که خداداد هستند ضمن قبول نقش آن در تولید محصول، سهمی برای آنها قایل نیست. امام علی بن ابیطالب در توصیه به ماموران خویش از جمله تاکید می کند که "... به هیچیک از اطرافیان خود زمینی را به ملکیت نده. اجازه نده قراردادی به زیان مردم منعقد گردد که حق آب یا کار شریک نشوند که رحمتش برای غیر باشد و سود گوارایی برای آنان..." ۱۰

با این دستور امام دادن زمین را به اشخاصی که کارشان زراعت نیست نهی می کند یعنی با ایجاد طبقه ای بنام مالک - فئودال و تیولدار - مخالفت می کنند. کسانی که کاری در زمین انجام نمی دهند و مستقیماً در تولید شرکت ندارند، اما چون اسمشان مالک است، قسمت عمده محصول را به عنوان سهم زمین، سهم آب، سهم گاو و نظایر آن می برند. و در حالیکه محصول کلاً "متعلق به زارع یعنی تولید کننده بلا فصل است."

بعضی تصور کرده اند همانطور که قبلاً "خانه را میتوان کرایه داد، اخذ کرایه و اجاره بابت زمین نیز حلال و مجاز است. در حالیکه چنین نیست و ایندو باهم فرق دارند. خانه، کار تبلور یافته ای است که ضمن استفاده، ارزش

آن از بین می‌رود و مستهلک می‌شود، اما زمین اگر روی آن کاری انجام نشده باشد حق گرفتن کرایه ندارند.

■ نیروی کار قابل خرید و فروش نیست

در پیشه‌وری و یا تولید صنعتی هم همانند کشاورزی - ابزار کار و سرمایه سهمی به میزان استهلاک می‌برند. و تولیدکننده اگر ابزار کار نداشته باشد باید آنرا کرایه کند. مزدوری و یا کار با سرمایه دیگران و تقسیم محصول و درآمد، درست نیست، در تولید کسی نباید اجیر شود و یا اجیر بکند. در مزدوری صاحب کار سرمایه و ابزار کار در اختیار کارگر می‌گذارد و در ازاء کاری که انجام می‌دهد، مزد ثابتی می‌پردازد و در عوض محصول را تصاحب می‌کند. مزدی که صاحب سرمایه به کارگر می‌دهد، فقط قسمتی از ارزش است که او تولید می‌کند. در مزدوری در بهترین شرایط که کارگر آزادانه قرارداد می‌بندد باز هم نیروی کار بفروش رفته است. در حالیکه نیروی کار قابل خرید و فروش نیست. بلکه فقط ارزش کار تولید شده را می‌توان فروخت، که از دلایل بطلان معامله روی نیروی کار و صحت معامله و فروش ارزش کار اینستکه در مورد اول مورد معامله و ارزش واقعی آن معلوم نیست و معامله روی کالایی که مقدار و ارزش آن مشخص و معین نیست، باطل است.

مثلاً "رسول خدا محاقله و مزانه را نهی فرمود. ۱۱ در محاقله، نخل را با خرما آن پیش از آنکه نخل در محصول معلوم باشد می‌فروشند و چون معلوم نیست نخل چه مقدار خرما خواهد داشت. پیامبر معامله را باطل می‌کند و در مزانه هم گندم را در سنبله می‌فروشند بطوریکه هنوز مقدار گندم معلوم نیست. پس معامله روی چیزی که کمیت و کیفیت (ارزش) آن معلوم نیست غلط است. نیروی کار یک امر بالقوه است. کارگر ظرف یک روز مقداری کار می‌تواند انجام دهد، اما اینکه با آن مقدار کار ظرف روز چه اندازه ارزش تولید خواهد کرد

معلوم نیست. پس اگر کسی که کارگری را روزانه اجیر کند به مبلغ معین بدون آنکه معلوم باشد آن کارگر در روز چه مقدار ارزش تولید می‌کند همانند آنستکه نخلستانی را در اختیار کشاورزی قرار دهیم و پیش از آنکه میزان محصول خرماي نخلستان معلوم شود از ابتدا به او بگوئیم خرماي نخلستان را به فلان مقدار از تو می‌خریم. با اینکار نیروی کار او را تا پایان دوره کار و شمر دادن درختان خریده ایم. بدون آنکه بدانیم، باغبان طی آن دوره عملاً "چه مقدار محصول بهار می‌آورد و این نوع معامله (محاقله یا مزانبه) همانست که توسط رسول خدا نهی شده است.

ماهیت هر دو نوع معامله یکی است. چرا پیامبر معامله روی ارزش نامعلوم را نهی می‌فرماید؟ زارعی که گندم خود را در سنبله می‌فروشد مثلاً "به مبلغ یکهزار تومان - معمولاً" این مبلغ کمتر از ارزش واقعی محصول گندم در پایان کار است. دو حالت ممکن است اتفاق افتد در غالب موارد خریدار در ازای یک هزار تومان که داده است محصول زارع را با ارزشی چندین برابر تصاحب میکند در اینجا زارع استثمار شده است و خریدار یکهزار تومان داده. مثلاً "دو هزار تومان به دست آورده است که حرام است. به ندرت ممکن است به دلالی ارزش گندم بدست آمده کمتر از هزار تومان باشد. در اینصورت زارع مبلغی اضافه بر ارزش واقعی محصول خود بدست آورده که اینهم حلال نیست. در مزدوری که سرمایه‌دار و صاحب ابزار و کارخانه کارگر یا کارگران را استخدام و با مزد ثابت روزانه بکار وادار میکند، همانند خریدار پیشین که نتیجه عمل و کار زارع را با مبلغ معینی از پیش می‌خرد، نتیجه عمل و تولید کارگران را با مزد ثابت از قبل خریداری میکند و در عمل محصولی که از کار کارگران بدست می‌آورد، ارزش چندین برابر مزدهای پرداختی به آنان است. یعنی کارگران استثمار شده اند و او مبلغی اضافه بر سرمایه و پولهای پرداختی کسب کرده که از نظر شرع حرام است.

- ١- وسايل الشيعه- ج ١٣
- ٢- فروع كافي - ج ٥
- ٣- همان ماخذ
- ٤- وسايل الشيعه ج ١٣
- ٥- وسايل الشيعه ج ١٣
- ٦ الى ٩- همان ماخذ
- ١٠- تحف العقول
- ١١- وسايل الشيعه- ج ١٣

سرمایه و ابزار در محصول، سهم نیستند

(۲)

اساس تولید سرمایه بر مزدوری است، که استثمار کارگران را در بر دارد و ماهیت استثماری و ربوی مزدوری باعث شده است که اسلام آنرا رد و نهي کند. از ابی عبدالله شنیدم که میگفت "هر کس خود را به اجیری داد، جلوی رزق خود را گرفته است. یا چگونه جلوی رزق خود را نگرفته است، در حالیکه آنچه باید باو برسد بکسی که او را اجیر کرده است رسیده است" ^{۱۲} ملاحظه میشود چنانکه شیوه کار قرآن و انبیاء الهی است، اسلام، مزدوران را مخاطب قرار میدهد و از آنها میخواهد تا تن به اجیری ندهند و نیروی کار خود را نفروشند. همانطور که از بردگان میخواهد تا زنجیرهای بردگی را پاره کنند و خود را آزاد سازند، زیرا خدا آنها را آزاد آفریده است.

در اینجا از سرمایه داران نمیخواهد تا کارگران را به مزدوری نکشند زیرا میدانند سرمایه دار دنبال منفعت خویش است، کار سرمایه دار مبنی بر استثمار است و لذا هرگز حاضر نمیشود با طیب خاطر دست از سودجویی و زندگی انگلی بکشد. کارگر حتی اگر مطمئن باشد مزدی که دریافت می کند برابر ارزش کار تولید شده^{۱۳} اوست باز هم نباید تن به مزدوری بدهد و استقلال خود را از دست بدهد، اسلام به استقلال و آزادی فرد اهمیت میدهد. زیرا به مسائل فقط از دیدگاه نفع مادی و رفع احتیاجات مادی نمی نگرد، بلکه حل این مشکلات را در چارچوب ارزشهای انسانی و هدفهای معنوی و تکاملی در نظر میگیرد. "از امام سؤال

کردم اگر تاجری خود را اجیر کند و همان قدر به او داده شود که از تجارت مستقل نصیب او میشد، فرمود خود را اجیر نکند مستقلاً" از خدا طلب روزی کند و تجارت کند، اگر خود را اجیر گرداند جلوی رزق را بر خود گرفته‌است".^{۱۳} در روایت‌های دیگر سؤال شده‌است اگر با اجیری بیشتر از تجارت مستقل بدست آورد، باز هم امام نهی فرموده‌است. معلوم میشود که اسلام با وسواس تمام روابط استثماری را نفی میکند و اجازه نمیدهد کسانی از راه تملک سرمایه و ابزار تولید، مردم را مزدور خود کرده، از کار آنها بهره‌گشی نمایند.

اگر در تاریخ میخوانیم که غالب پیامبران و بعضی ائمه و پیشوایان ما مزدور دیگران بوده‌اند و از آنرا امرار معاش می‌کرده‌اند، نباید فراموش کنیم که آنان در نظام و جامعه غیر توحیدی و به اجبار تن به این مناسبات میداده‌اند چنانکه بسیاری از مهاجران و حتی علی و دیگر صحابه نزدیک اجیر و مزدور سرمایه‌داران و باغداران یهودی در مدینه شدند و پیامبر خود چوپان مزدور گله‌داران مکه بود، بعضی خواسته‌اند این شواهد را دلیل صحت مزدوری و رابطه استثماری بگیرند، در حالیکه انبیاء و رسول خدا و ائمه و صحابه در شرایط حاکمیت قدرتهای غیر مسلمان و جامعه غیر توحیدی به اجبار تن به اجیری داده‌اند. در چنین جوامعی که وسایل تولید، زمین، منابع طبیعی و سرمایه همه در مالکیت خصوصی سرمایه‌داران و مالکان است، مردم برای امرار معاش چاره‌ای جز مزدوری و فروش نیروی کار خود به صاحبان سرمایه و زمین ندارند، از این رو تا وقتی جامعه توحیدی نیست و منابع ثروت و سرمایه و زمین آزاد نشده‌است، اجیر میشدند زیرا برای امرار معاش راهی جز کار نمی‌شناختند و معتقد نبودند. هنگامی هم که زمامدار بودند و جامعه اسلامی شده‌بود، باز هم می‌بینیم علی آزاد و مستقل کار می‌کند، قنات می‌کند و نخلستان احداث می‌نماید و معاش خود را بدست آورده بقیه را وقف عموم می‌کند.

کار در فرهنگ اسلام جوهر شخصیت انسان و عامل رشد و تکامل و خلاقیت است. کار آنها کار بدنی صیقل‌کننده، روح و پرورنده، عواطف و خصلت‌های

انسانی است. علاوه بر این، مانع استثمار و زندگی انگلی است کسی که کار نمی‌کند و در تولید شرکت نمی‌جوید، مجبور است برای امرار معاش از کار دیگران استفاده کند و به استثمار و تجاوز و کار حرام روی آورد، از این رو ائمه با تاکید تمام از ضرورت کار کردن برای کسب معاش صحبت کرده‌اند و رزق حلال را تنها شامل معاش، دانسته‌اند که با کار خلاق توأم است یعنی شخص از دسترنج خود زندگی می‌کند و کسب حرام آنست که بنحوی از انحاء از دسترنج دیگران استفاده شود. پیامبر عزیز ما همه عمر با دستهای خود کار کرد و علی نیز، دیگر ائمه و پیشوایان راستین در طول تاریخ، امام صادق درباره رسول خدا میفرماید "هرگز از دنیا حرام نخورد تا وفات کرد و اگر (برای امرار معاش) کارهایی بر او عرضه میشد، که هر دو اطاعت خدا بود، آنرا انتخاب میکرد که بر بدنش سخت تر و شدیدتر بود، بخدا قسم هزار برده در راه خدا آزاد کرد که بخاطر آن دستهایش از شدت کار زخم شد" ^{۱۴} امام علی بن ابیطالب که نمونه عالی یک انسان توحیدی است همه وقت کار میکرد. " و میخواست که در بدست آوردن رزق حلال خود را بهرنج و زحمت بیندازد" ^{۱۵} و امام صادق می‌فرمود " کار می‌کنم بحدی که عرق می‌ریزم تا خداوند بدانند که روزی حلال طلب می‌کنم. ^{۱۶} امام علی بن ابیطالب میفرمود "خدا کسی را دوست دارد که صاحب حرفه باشد و امین و درستکار هم باشد". ^{۱۷} و رسول خدا تاکید می‌فرمود که "عبادت ۷۰ جزء است که بهترین آنها دنبال کردن روزی و کسب حلال است". ^{۱۸}

امام صادق هنگامیکه در مزرعه مشغول کار بود، یکی از یاران خواست تا اجازه دهد بجای او کار کند، ایشان پاسخ داد که "نه بگذارید خود کار کنم زیرا دوست دارم که خداوند مرا ببیند با دستهای خود کار می‌کنم و در جستجوی روزی حلال هستم و با رنج و کوشش خود بدست می‌آورم". ^{۱۹}

از تمام احادیث فوق و مشابه آنها چنین بر می‌آید که کسب حلال آنستکه شخص با کار شخصی و با دستهای خود کسب روزی کند و کسب حرام آنستکه از کار دیگران بهره برداری کند. در موارد متعدد کار زارعی که زمین را می‌کارد و

درخت غرس می‌کند و کار بافنده ای را که با دستهای خود تولید می‌کند، از بهترین و حلال‌ترین کارها و کسب‌ها شمرده شده است. اکنون که متوجه شدیم اسلام در تولید ارزش را منحصرًا "متعلق به کار انسان میداند و روابط مزدوری و استثماری را نفی می‌کند، پس باید نتیجه گرفت که تولیدکننده باید مالک ابزار کار و سرمایه خود باشد.

اگر تولید انفرادی و یا خانوادگی است و تولیدکنندگان قادر به تهیه ابزار و سرمایه کار خود نیستند، در جامعه توحیدی برای جلوگیری از تن دادن به مزدوری برحکومت است که از بیت‌المال وسایل و سرمایه کار برای آنان فراهم کند و اگر تولید دستجمعی است و ابزار کار بصورت ماشین‌آلات بزرگ و یا سرمایه کلان است، باز هم حکومت با سرمایه عمومی وسایل و ماشین‌آلات مزبور را تهیه کرده، در اختیار کارگران و تولیدکنندگان بگذارد، اما برای پرهیز از افتادن در رابطه مزدوری، ملکیت ماشین‌آلات مزبور برای عموم جامعه باقی بماند ولی تولیدکنندگان با پرداخت کرایه ماشین‌آلات (ارزش استهلاکی) و سایر حقوق جامعه، مالک محصول گردند. شکل تولید و مناسبات آن با شرایط تولیدی و تکامل اجتماعی بستگی دارد، در گذشته تولید عموماً "جنبه فردی یا خانوادگی داشت پس هر کس می‌بایست ابزار و سرمایه مخصوص به خود داشته باشد، بیل و کلنگ، چرخ ریسندگی و بافندگی، گاو زمین، نخ و پشم و سرمایه اولیه و مواد خام و مغازه و کارگاه و... درجوامعی که تولید ماشینی و دستجمعی رواج دارد و تولید انفرادی و خانوادگی هم باقی است، هر دو نوع مناسبات مالکیت تولیدکننده بر ابزار کار خود و مالکیت عمومی بر وسایل تولید دستجمعی، برقرار میشود، اصل ثابت آنستکه هر کس کار کند (کار مثبت) از وسایل و سرمایه کار کردن محروم نباشد و ناچار نباشد تن به مزدوری و استثمار بدهد و زیانی هم به جامعه وارد نیاید، مزدوری در مواردی می‌تواند درست باشد. مواردیکه فرد خدمتی مشخص انجام میدهد که ارزش آن خدمت قابل اندازه‌گیری است و در ازاء انجام کار، مزد خود را دریافت می‌کند. مثلاً "شما سفارش دوختن لباس

را می‌دهید، قیمت پارچه معین است، ارزش دوختن یک‌دست لباس هم معین است لذا مزدی که شما به خیاط می‌دهید درست برابر ارزش کاری است که روی پارچه انجام می‌دهد، همینطور نجاری که برای ساختن درهای خانه بکار دعوت می‌کنید یا دستمزدی که به سلمانی، باربر، بنا و یا تعمیرکار می‌دهید در این رابطه استثماری انجام نمی‌گیرد زیرا ارزش کاری که هرکدام صرف می‌کند از پیش معلوم است و در قرارداد ذکر می‌شود.

■ تلاش در نظامات سرمایه‌داری

در این نظام ارزش تولید شده از قبل قابل اندازه‌گیری نیست، زیرا کارگر تولید کننده ممکن است امروز بیشتر از روز قبل و فردا بیشتر از امروز کار کند، کمیت و کیفیت کاری که تولید کننده انجام خواهد داد، از قبل ثابت نیست، لذا نمی‌توان دقیقاً "ارزش کاری را که از لحاظ کمی و کیفی انجام خواهد داد تعیین کرد، البته اگر برای یک مدت محدود و معین بشود ارزش محصولی را که کارگر تولید می‌کند تعیین کرد برای همیشه و بطور سیستماتیک امکان ندارد، زیرا انسان همانند ماشین نیست که دقیقاً "از روی طرح و سرعت تعیین شده کار کند و تلاش نظامات سرمایه‌داری یا دیکتاتوری برای تبدیل تولید کننده به یک ماشین منظم و خودکار و فرمانبردار اگر با موفقیت همراه باشد به نفع آزادی و شخصیت و استقلال انسانها منجر می‌گردد. پیامبران و پیشوایان ما بر اساس جهان بینی توحیدی و اصول مکتب اسلام در هر شرایطی برای تامین معیشت خود کار کردند و سرمشق مسلمانان شدند تا کسی از راه سربار وانگل شدن زندگی نکند. امور تحقیق، تدریس، تبلیغ و حتی حکومت و پیشوایی آنها را از کار کردن باز نداشت.

آنان اگر در جامعه شرک طبقاتی بودند که وسایل کار، زمین و مواد اولیه در مالکیت اشراف و قدرتمندان و ثروتمندان بود، بناچار تن به مزدوری میدادند

و در همان حال با آن مناسبات جهاد میکردند و هنگامیکه قدرت سیاسی را از دست اشراف مشرک خارج ساختند اموال و اراضی و سرمایه ثروتمندان و مالکان و فتودالها را مصادره کردند و به ملکیت جامعه باز گرداندند. مصادره اموال یهودیان و مشرکان در مدینه و عمومی کردن مالکیت کلیه اراضی در سرزمینهای آزاد شده، اعمالی در این جهت است. در جامعه توحیدی هم مومنان ضمن ادامه جهاد و پیکار و عبادت و خودسازی، در تولید شرکت داشتند، کار میکردند در سخت ترین شرایط کار بدنی را ترک نکردند، در جامعه ای که بنیان نهادند کار را اساس ارزش شناخته، همه انواع استثمار و رباخواری را تحریم و حذف نمودند واسطه کاریها و فعالیتهای لغو و انگل وار از بین رفت، زنجیر استثمار از دست و پای دهقانان و صنعتگران برداشته شد، امام صادق میفرماید "رسول خدا هنگام مرگ به علی وصیت کرد: ای علی کشاورزان در حاکمیت تو، ستم و استثمار نشوند و مالیات زیادی بر آنچه حکومت اسلامی، وضع کرده، از آنها اخذ نشود و کسی به بیگاری و مزدوری کشیده نشود.^{۲۰}

در منطق اسلام، مزدوری در تولید حاوی نوعی بیگاری هم هست، زیرا مزدی که به کارگر پرداخت میشود هرگز برابر همه ارزش کار وی نیست. مثلاً کارگر برای دریافت آن مقدار مزد، به نیمی از آن کار احتیاج دارد، بیش از آن هر چه انجام می دهد، در حقیقت بیگاری است، زیرا در ازاء آن ارزش کار خود را دریافت نمی کند.

- ۱۲- فروع کافی - ج ۵
- ۱۳- همان ماخذ
- ۱۴- روضه کافی
- ۱۵- وسایل
- ۱۶- فروع کافی - ج ۵
- ۱۷- وسایل الشیعه
- ۱۹، ۱۸- همان ماخذ
- ۲۰- فروع کافی - ج ۵

انفاق مازاد بر احتیاج (۱)

اسلام در همان حال که اشخاص را مالک محصول کارشان می‌شناسد ، اما این تملک را مطلق نمی‌داند . اصولاً " مالکیت با معنا و مفهومی که ما می‌شناسیم و بکار می‌بریم و در حقوق و قوانین مندرج ، ملاک عمل می‌باشد ، در قرآن جز برای خدا قابل قبول نیست ، مالکیت مطلق از آن خداست .

حتی آنچه را ما با کار خود تولید می‌کنیم ، در جهان بینی توحیدی به خدا تعلق دارد ، زیرا کار و انرژی و فکر و شعور و همه قوایی که بکار می‌اندازیم و ثروت هایی که می‌گاویم ، همه در مالکیت خداوند است که برسم امانت به ما داده شده است . این نیست که ما به هرنحو خواستیم رفتار کنیم و مصرف‌نمائیم . امانت خدایی را باید در طریقی که خداوند مقرر کرده است ، بکار بریم . قوا و استعداد های بدنی و فکری و مواد و ثروت های طبیعی ، وسایل و ابزار های هستند " در اختیار " انسان تا بکمک آنها حقایق را بجوید و راه کمال پوید .

انسان امانت دار نعمت های خدادادی

پس انسان امانت دار نعمت های خدادادی است ، چه آنها که بصورت

استعداد و قوه در وجود وی است و چه آنها که بصورت مواد اولیه طبیعی در محیط و در کره زمین و خارج از آن وجود دارد. در روایات و حدیثهای متعدد این معنا که اموال و ثروتها، همه امانتهایی هستند که خداوند در اختیار مردم میگذارد تصریح شده است. اما حق ما از این امانت های خدایی چقدر است؟

اگر به اسناد مراجعه کنیم و دستورات و احکام صادره از جانب پیشوایان بزرگ دین را ملاحظه کنیم و اگر قرآن و سنت و روش رسول خدا را ملاک قرار دهیم متوجه میشویم که در نظام و بینش اسلامی، این امر مسلم و محقق است که حق هر کس در نعمت های خدایی و در محصول کار و نتیجه تلاش و زحمت خود، همان قدر است که بدان نیازمند است و مصرف میکند.

در یکی از حدیث های نبوی که بیشتر نقل گردید، پیامبر با وضوح تمام چنین اعلام می کنند که سهم و حق و "مال" تو به اموال و نعمت هائیکه خداوند به امانت نزد تو سپرده است، چیزی اضافه بر خوراکی که میخوری و لباسی که می پوشی و مرکبی که بر آن سوار میشوی، نیست. یعنی "مال" و یا حق هر فرد تنها آن مقدار است که بدلیل احتیاج مصرف میکند. در حقیقت تملک واقعی نسبت بمال وقتی تحقق می یابد که آنرا جزء وجود خود می کنی. تا وقتی مال و ابزاری که در اختیار ماست و بصورت انرژی های مادی یا معنوی جزء وجود ما نشده است، به ملکیت ما در نیامده است، بر طبق این اصل اشیاء بکسانی تعلق دارد که بدانها محتاجند.

شاید برای ما که قرنهای از حقایق اسلام بی اطلاع بوده ایم، و اصول و مفاهیم اسلامی بشکل مسخ شده ای بما تعلیم داده شده است، بسیار دشوار بیاید که ببینیم در اسلام، در اصل هر کس مالک چیزی است که بدان احتیاج دارد، صرف نظر از آنکه آن شیء و مال در اختیار چه کسی باشد. به اعتقاد من جوهر اصلی مسئله مالکیت و حق و نحوه توزیع و استفاده از نعمت های جهان، اصل فوق است، یعنی معیار واقعی تملک، احتیاج است.

اما میدانیم که انسان می تواند اضافه بر احتیاج خود تولید کند. اگر این

امروز در ابتدای حیات جامعه بشری میسر نبود و قدرت تولید انسان در اثر ابتدایی بودن ابزار کار و نداشتن معلومات کافی، بسیار پائین بود، با رشد علم و فن و قدرت ابزارسازی، ظرفیت تولیدی انسان گسترش یافت. بطوریکه هر فرد توانست چندین برابر احتیاج شخصی تولید کند. احتیاج اولیه و اساسی انسان به موادی که ادامه زندگی و رشد او را تامین نماید، تقریباً ثابت است، درحالی که قدرت تولید افزایش می یابد، این وضعیت سبب پیدایش مازاد-اضافه تولید- میگردد. یعنی تولید کننده چیزهایی در اختیارش باقی می ماند که احتیاجی بآنها ندارد، مگر آنکه بخواهد برای فردای خود ذخیره کند. در این صورت روز بعد احتیاجی به کار کردن ندارد و می تواند بیکار ماند و از ذخیره روز پیش استفاده کند لکن برای انسان سالم که بکار زنده است و تلاش و خلاقیت تظاهر حیات و زنده بودن وی است، آسان نیست که دست از کار بکشد.

تمایل انسان به پیشرفت

بعلاوه در عمل، تنظیم مقدار کار بنحوی که مازاد بر احتیاج تولید نشود، غیرممکن است. زارع ناچار باندازه توانائی خود کشت میکند. پیشه ور احساس میکند که هر روز باید ساعاتی را به کار مشغول شود و ماهیگیر در هر حال تور را باید به دریا بیاندازد. گذشته از این هر کس تنها میتواند یک یا دو قلم از مایحتاج خود را شخصاً تولید کند، لذا برای تهیه بقیه مواد و لوازم مورد احتیاج ناچار به تولید اضافه می باشد.

بالتر از همه چنانکه گفتیم، طبیعت انسان به گونه ای است که نمی تواند در یک حد متوقف بماند. تمایل به پیشروی و توسعه کار و قلمرو فعالیت، امری طبیعی است و انگیزه پیشرفت و تکامل محسوب میشود. البته فراموش نمی کنیم که اضافه بر احتیاج از دوراه جمع میشود: اول از راه کار و تلاش و افزودن بر قدرت تولید و خلاقیت شخصی، دوم از راه تصاحب اضافه تولید دیگران. در

اسلام طریق اول کسب و کار حلال و طریقه دوم کسب و کار حرام شمرده میشود. انسان نسبت به اضافه تولید دیگران که بنحوی (من غیر حق) تصاحب کرده است، حقی ندارد. هر بحثی درباره مازاد بر احتیاج مطرح است، منحصرًا مربوط به اضافه تولید یا اضافه احتیاجی است که از راه حلال بدست آمده است. ثروت اضافی که از راه حلال (کار شخصی) بدست نیامده باشد، حرام است و باید به صاحب یا صاحبان اصلی اش باز گردد. خواهیم دید که انفاق مازاد بر احتیاج و نهی از کتز - ذخیره اضافی بر احتیاج - مربوط به مال و ثروت حلال است، نه آنچه از راه دزدی، غصب، استثمار و بهره کشی و نظایر آن به دست آمده است. پیامبر در توصیف افراد نیکوکار می فرماید "خوش فرجام آنکس که برای خدای صاحب عزت، تواضع و فروتنی کند و در آنچه خدا برای او حلال کرد، بر طبق سیرت من علیرغم میل خود زهد پیشه کند و از امور دنیا بمنظور بهر چیزی از روی گردانی از سنت من، بگذرد، از نیکان عترت من پیروی کند. از متکبران و خود بزرگبینها و دنیا دوستان، دوری کند، زیرا این افراد برخلاف سنت من بدعت می کنند و اعمالشان خلاف سیرت من است. خوشا، کسی که از مردم مال را بناحق (از راه استثمار) کسب نکند و در راه صواب خرج کند و آنرا به اهلش (محتاجان) باز گرداند. خوشا کسی که با مردم به نیکی رفتار کند و درآمد خود را به آنها ببخشد و از بدی به آنها خودداری نماید. خوشا کسی که به میانه روی و در حد احتیاج خرج کند و مازاد بر احتیاج را ببخشد." ^۱

ما پیشتر با اصطلاح "فضل" آشنا شدیم، که دلالت بر مازاد دارد و قصد به معنای میانه روی و زندگی در حد رفع احتیاج و نیازمندی است. اسلام مصرف مازاد را نه لازم و نه مفید می داند و لذا بشدت آنرا محکوم می نماید. امام می فرماید "برای بدن شما چیزی مفیدتر از آن نیست که جز از آنچه بدان احتیاج دارد، دست بکشید." ^۲

بعضی تصور می کنند که در صرف مال حلال هر اندازه باشد، آزاد و مجازند و می گویند وقتی از راه حلال بدست آورده ایم، چه اشکالی دارد هر قدر خواستیم

خرج و مصرف کنیم و حتی به آیه ای از قرآن تمسک می‌جویند که می‌فرماید "قل من حرم زينه الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق" ۳. (بگو چه کسی زینت خدا و روزیهای پاک را که برای بندگان بیرون آورده است ، حرام کرده است . در حالیکه این آیه نظر به کسانی دارد که اموال و روزیهای پاک خدا را به خود انحصار داده و مردم را از آنها محروم می‌کنند . طبقات حاکمه ستمگر ، مالکان و اربابان در گذشته بکمک روحانیون در خدمت دستگاه ، نعمت های خوب خدا را تحریم میکردند تا برای زورمندان و زراندوزان باقی بماند خداوند این تحریم های انحصارگرانه را باطل و محکوم میکند و نعمت های خدا را عمومی اعلام می‌نماید و وعده میدهد که همه نصیب مومنان و بندگان شایسته من که علیه ستمگران مبارزه می‌کنند ، خواهد شد .

■ باطل بودن مناسبات کهنه و ضد مردمی

"قل هي الذين امنوا" مومنان که حق را شناخته ، بر باطل بودن آن مناسبات کهنه و قوانین و مقررات ضد مردمی آگاه شده اند و به مبارزه و جهاد برخاسته ، بر اربابان پیروز میگرددند ، به آزادی از آن روزیها و زیبائیهها بهره مند خواهند شد . ما خود شاهد تحریم عملی زیبائیهها از جانب حکومتهای طبقاتی هستیم . ما می‌بینیم که توده ها از بسیاری از نعمت های خدادادی محروم اند و این نوع مزایا و روزیهای پاک فقط به معدودی صاحبان پول و قدرت تعلق دارد و جز آنان کسی را یارای استفاده نیست .

آموزشهای زهدگرایانه مصلحتی که مردم را به دوری از دنیا و زیبائیههای آن تشویق میکرد و تعالی روح را در پرهیز از مادیات و آخرت را در پشت کردن به دنیا ، می‌یافت و دائما " این توجیه را در گوشها زمزمه می‌نمود که "شکم از طعام خالی دار ، تا در آن نور معرفت بینی" ، هدفی جز آن نداشت که مردم از حق خدادادی خود به نفع شکم پرستان صرف نظر کنند . زیبائیهها و نعمتها

را خلق کنند، بکارند، درو کنند، بسازند، ابداع کنند و آماده و مهیا. ولی برای دیگران زیرا ارباب مذهب و فلسفه و قدرت و پول، استفاده از آنها را برای مردم حرام کرده بودند.

پس معنای آیه فوق، اجازه مصرف زیاده بر احتیاج و اسراف و زیاده روی نیست و با اصل اعتدال و مصرف در حد احتیاج تعارض ندارد. از مال جلال خود فقط باندازه احتیاج، حق مصرف داری. امام صادق در صفات مومن میفرماید "ایمان بنده خدا کامل نمیشود، مگر آنکه چهار خصلت زیر را احراز کند: اول خلق و خوی نیکو، دوم - پرهیز از زیاده روی در سخن گفتن، سوم - سخاوت در گذشت از خود، چهارم - جدا کردن مازاد بر احتیاج از مال".^۴

شخصی به امام مراجعه میکند و میخواهد مزرعه خود را وقف کند، اما نگران است که دولت (غاصب) آنرا ضبط کند و حتی اجازه استفاده به خودش هم ندهد. امام ضمن راهنماییهای چند میگوید: همانطور که حضرت علی عمل میکرد، به مردم می دهی و به اندازه خوراک خود برای خویش نگاه میداری.^۵ اسلام از مومنان می خواهد که مصرف را در حد کفاف پائین آورند، سعی کنند بیش از نیاز و با کفاف نگاهداری نکنند. نگهداری مال و آذوقه، اگر در حد کفاف باشد اشکالی ندارد و کسی را به آن سبب سرزنش نمی کند. وقتی از امام سؤال میشود که شخصی که باندازه "غذا، روزانه دارد، آیا باید به کسی که کمتر دارد بدهد و یا کسی که غذای یکسال خود را دارد، چطور؟ امام پاسخ میدهند: البته اگر کسی باندازه کفاف خود نگاهدازد، جای سرزنش او نیست، ولی بهترین مردم کسانی هستند که دیگران را بر خود ترجیح میدهند، چنانکه خداوند می فرماید (دیگران را بر خود ترجیح می دهند، اگر چه خود بدان محتاجند)، اما کسی بداشتن کفاف سرزنش نمی شود.^۶

■ کاهش مصرف و پرهیز از ذخیره و کنز

کاهش مصرف و پرهیز از ذخیره و کنز مورد تاکید شدیدی در اسلام است. اسلام

به همان اندازه که روی کار و کسب حلال، با کار خلاق شخصی و نه از راه استثمار و ربا تاکید میکند و آنرا مایه تکامل شخصی و پرورش استعداد های انسانی می- شمارد کم کردن هزینه را هم توصیه می نماید. از پیامبر نقل است که فرمود "هر کس از کار کردن و روزی حلال بدست آوردن شرم نکند، به خویشتن سود رسانده، هزینه اش سبک و کبر و برتری جوئی از او دور شده، آنکس که به هزینه کم راضی میشود، خدا از یک عمل اندک او هم راضی میگردد. کسیکه شیفته مال دنیا شود و در آن راه آرزوی زیاد کند، خداوند قلبش را باندازه رغبتش به مال کور کند، کسی که از شیفتگی و رغبت به مال دنیا پرهیز کرده، آرزویش را در آن کوتاه نماید، خداوند باو نعمت علم و شناخت میدهد، بی آنکه معلمی داشته باشد و خدا هدایتش کند، بی آنکه محتاج شخصی برای هدایت کردن باشد، کوری و بی بصیرتی از قلبش پاک و به آگاهی و بینائی میرسد. آگاه باشید که پس از من گروههایی می آیند که ملک و مال را جز از راه آدمکشی و قلدری به چنگ نمی آورند." ۷.

در این گفتار رسول خدا، چندین آموزش گرانقدر وجود دارد:

اول - آنکه از کار کردن و نان در آوردن بکمک بازو و کار ییدی و سخت شرم نکنید، نپندارید که منزلت آدمی به بیکارگی و اشرافیت و پرهیز از کارهای سخت است. فرهنگ نظامات اشرافی و روزی فراهم آورند، بکسانی که در عمر خود، یک بار هم برای نان روزانه کار نکرده اند و از بیل زدن و دمیدن در کوره و کوبیدن برسندان و حمل بار بر پشت و بالا بردن گل و سنگ و بریدن چوب و شکستن هیزم و کندن چاه عار دارند و راهی جز استثمار و دزدی و بهره کشی برای کسب معاش نمی شناسند، نهیب می زند که بلند شوید و اخلاقیات پوسیده جاهلیت اشرافی را دور بریزند، دستهایتان را با سنگ و گل و بیل و چکش آشنا سازید، کار کنید تا خصلت های پلید اشرافی یعنی برتری جوئی، کبر، نخوت و غرور از قلب و روح شما زایل گردد.

دوم - پیامبر، کار و بخصوص کار بدنی را که اشراف آنرا هست و ننگ

می‌شمارند، عامل تکامل و پاک‌شدن شخصیت انسان از زنگاپلیدیها و خودخواهی و نخوت و کبر معرفی میکند.

سوم - رسول‌خدا، حرص به جمع‌آوری مال و ثروت و زیاده‌طلبی و دنیا دوستی را عامل جهل و ناآگاهی و بینش‌های کور و انحرافی میدانند. کسی که وابسته به مال و شیفته زیاده‌طلبی و فزون‌خواهی است، هرگز بدرک حقایق موفق نمیشود و شناخت درستی از واقعیات و قوانین هستی بدست نمی‌آورد. بعکس اگر کسی بتواند به نفس خویش مسلط شود و جلوی زیاده‌طلبی را بگیرد، به کم و درحد نیاز از مال دنیا راضی گردد، فرصت شناخت حقایق را بدست می‌آورد، دریچه قلبش بروی حقایق و واقعیات باز می‌ماند، ذهنش زیر غبار مال دوستی و حرص و آرزو پنهان نمی‌گردد کار و عمل و تجربه همراه با آزادی فکر از علائق مادی و فزون‌طلبی به شخص استعداد شناخت حقایق را میدهد، بی‌آنکه لازم باشد در کلاس درس و در محضر معلم حاضر شود، ذهن و قلب آزاد از زنجیر اسارت در خودخواهی و زیاده‌طلبی همراه با کار خلاق و با دیدگانی که با پرده نخوت و کبر و مال دوستی پوشیده نشده، شخص را براه مستقیم هدایت و به مقاصد عالی حیات رهنمون می‌گرداند، بی‌آنکه لازم باشد کسی دست او را بگیرد و چون کور عاجزی بدنبال بکشد. پس لازمه آزاداندیشی، پرهیز از مال دوستی و فزون‌طلبی و استثمار و بهره‌کشی و کنز و انباشتن مال است و حتی شخص قدرت شناخت و شایستگی هدایت شدن را بدست می‌آورد، اینجاست که پیام‌بزرگترین درس انقلابی را به مردم میدهد و از حقیقتی پرده بر میدارد که پیش از وی هیچ متفکر و انقلابی نایل بدرک آن نشده است.

بر طبق این آموزش، توده‌های زحمتکش جامعه، آنها که کار می‌کنند و با دستها و اندیشه خود تولید می‌کنند آنها که از محصول کار به اندازه نیاز نگاه میدارند و در حد کفاف بسنده می‌کنند، توده‌هایی که زندگی ساده و بی‌پهراپه دارند و از تجمل و زیاده‌روی و اسراف بدورند، آری این توده‌ها هستند که بی‌معلم و مکتب حقیقت را می‌یابند و درک می‌کنند و به مقصود هدایت میشوند،

همانها که در قرآن وعده امانت و وراثت تاریخ بدیشان وعده داده شده است. چهارم - دست آخر پیامبر خدا، رابطه ثروت را با تجاوز و زورگویی آشکار میکنند، ثروت جز از راه تجاوز و قلدری بدست نمی آید، زیرا بر طبق قاعده اعلام شده، اگر قرار است در یک سو ثروتی انباشته شود، در جانب دیگر باید فقر و محرومیت پدید آید و هر جا ثروتی انباشته بود، بهره کشی و استثمار است، محرومیت و فقر است و حق مردم را جز به زور نتوان گرفت و صدای اعتراض ایشان را جز با زور خاموش نتوان کرد. اینجاست که ثروت اندوزی بدون اعمال زور و قلدری ممکن نیست، بدون قتل و آدمکشی و جنایت، استثمار دوام نمی آورد، از این رو ثروتمندان و سرمایه داران که اکنون فزون خواهی چشم و دل آنها را کور کرده است برای حفظ اموال و سرمایه خویش و افزودن بر آن بهر جنایتی دست می زنند و خود را ناچار از کاربرد زور می بینند و خواه ناخواه کارشان به قلدری و استبداد و آدمکشی و زورگویی می کشد.

انفاق مازاد بر احتیاج (۲)

■ علاقه به اندوختن

اسلام میخواهد ما را چنان تربیت کند که جز به مقدار احتیاج نخواهیم، زیرا اگر انگیزه زیاده طلبی در ما مهار نشود، هرگز به سیری نمی‌رسیم. بگفته امام علی "هرکس به آنچه حق اوست، راضی شود کمترین مقدار (درحد احتیاج) او را بس است و هرکس بآن راضی نبود، هیچ چیز در دنیا برای او کافی نخواهد بود".^۸ و امام یکی از مسایل اساسی در حیات بشر یا یکی از تضادهای مهم زندگی انسان را در این می‌بیند که بعضی مردم چیزهایی می‌اندوزند که نمی‌خورند و خانه‌هایی می‌سازند که در آن سکونت نمی‌کنند و می‌میرند، درحالی‌که اندوخته‌ها و خانه‌ها بر جای گذاشته اند.^۹

این تضادی است که برای بسیاری از ما مردم مطرح است، یعنی تضاد بین علاقه به اندوختن و جمع‌آوری بیش از احتیاج به داشتن ملک و املاک و مستغلات و ثروت و بین احتیاج واقعی و مصرف واقعی مان - احتیاج ما یک خانه است - خانه‌ها در تملک داریم، احتیاج ما به مقدار معینی غذا و لوازم زندگی است، علاقه به داشتن و ذخیره دهها برابر آن داریم. تا این تضاد حل نشود، راه تکامل شخصیت انسان باز نمی‌گردد و فقر و استثمار و برتری و طبقات از بین

نمی‌رود. راه‌حل این تضاد را قرآن بما یاد داده است که در همین بخش اشاره می‌کنم.

علی در برخورد با دنیا و ثروت‌های مادی بما یاد میدهد که باندازه زیستن بهتر است از اختصاص دادن مال دنیا و دل‌کندن استوارتر است از اتکاء بدان (بر طبق سنت الهی) چنین است که جمع کردن ثروت ، موجب فقر توده است و کسی که از آن دوری‌گزیند ، باو کمک شده است . مومن با چشم واقع بین و تجربه اندوز دنیا می‌نگرد و به مقدار ضرورت و نیاز از آن استفاده میکند .^{۱۰} و باز هم امام علی است که از مومنان می‌خواهد تا "بهترین توشه را در راه خدا ببخشند و جز در حد کفاف و احتیاج نخواهند و بیش از آنچه برای وصول به مقصود لازم است ، نطلبند"^{۱۱} زیاده‌طلبی و جمع آوری ثروت ، بدون تردید فقر و محرومیت توده را بدنبال دارد و امام هردو را مایه آشوب و فتنه در جامعه می‌داند . امام میدانده که بدون آلوده شدن به کسب حرام و استثمار و بهره‌کشی نمیتوان به ثروت رسید . تجمع ثروت در دست‌های بعضی یا نتیجه استثمار و بهره‌کشی و یا نتیجه نگهداری و ذخیره مازاد بر احتیاج است و در هر صورت جامعه را به فقیر و ثروتمند تقسیم میکند . آنکس که اضافه دارد ، به سرکشی و گناه آلوده میشود و کسانی که محروم از چاره‌ای جز شورش و عصیان ندارند ، ثروت و پول اضافی "در حلالش حساب و در حرامش عقاب است . هر کس ثروتمند ز بی نیاز گردد ، به فتنه افتد و هر کس فقیر شود ، اندوهناک شود" .^{۱۲}

حال که چنین است "از اسراف خودداری کن و میانه روی پیشه کن و در اندیشه فردای قیامت باش ، از مال ، فقط باندازه ضرورت و نیاز نگاهدار و مازاد بر احتیاج را برای روزی (قیامت) که بدان احتیاج داری ، از پیش فرست . آیا انتظار داری خداوند بتو پاداش مردم فروتن و متواضع را بدهد . در حالیکه نزد وی از متکبران هستی؟ آیا انتظار داری خداوند بتو ثواب انفاق کنندگان را بدهد ، در حالیکه تو ثروت به خطا رفته و از ضعیفان و پیر زنان ربوده ای؟ بدان که انسان فقط پاداش چیزهایی را می‌بیند که پیش از مرگ فرستاده است و

با آنچه پیش انجام داده، مواجه خواهید گشت". ۱۳

مازاد چیست؟

قرآن در پاسخ سئوالی که از موضوع و مورد انفاق پرسیده میشود، می‌فرماید مازاد را بدهید "یسئلونک ماذا ینفقون - قل العفو" ۱۴، از تومی پرسند چه چیزی را انفاق کنند، بگو مازاد را. مازاد را به نقل پیامبر اکرم چنین معنا کرده اند: "هرچه اضافه بر احتیاج انسان و خانواده و کسانی که شخص عهده دار مخارج آنان است، بشرط رعایت میانه روی" و امام باقر در تعریف آن گفتند عفو میانه روی است، بطوریکه نه فشار آورد و نه اسراف شود. در نقل دیگری عفو شامل بهترین و پاک ترین قسمت مال است، و در موارد دیگری در تفسیر آیه فوق، عفو را مقدار مازادی دانسته‌اند که بخشیدن آن موجب فشار و سختی بانسان نشود و قصد وی دادن در راه خدا باشد و با ایثار که صرف نظر کردن از مایحتاج و نیاز شخصی است، فرق دارد.

تاکیدات متعددی که در تفسیر این آیه و به نقل از پیامبر و ائمه در رعایت میانه روی می‌بینیم از آن جهت است که یاران رسول خدا به چنان مرتبه‌ای از تکامل و رشد و ایمان رسیده بودند که غالباً "ایثار میکردند. برای رفع نیازمندی دیگران، بر خویشتن سخت می‌گرفتند خود خانواده خود را به محرومیت می‌انداختند، از این رو پیامبر بآنها توصیه می‌فرمود که بر خود فشار نیاورند. عفو چنانکه گفتیم باید شامل بهترین و پاک‌ترین قسمت مال باشد و مازاد بر احتیاج باشد و بشرط آنکه مقداری نزد انسان بماند و رفع نیاز کند نه اینکه آنقدر انفاق کند که خود در خانه محتاج بنشیند. چنانکه نقل است که شخصی نزد رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله این مال را از من بگیر، بخدا قسم جز این چیزی ندارم. پیامبر از گرفتن آن خودداری فرمود و سپس چنین گفت: کسی از شما می‌آید و همه مال خود را می‌دهد و خود در خانه می‌نشیند، در

حالی که چیزی ندارد و باید برای گذراندن زندگی از مردم بگیرد، بطوریکه عفو دادن مازاد بر احتیاج در راه خداست و ایثار، راه و رسم کسانی است که دیگران را در هر حال بر خود ترجیح میدهند." ۱۵

و چنانکه دیدیم مازاد باید اولاً "از مال حلال باشد و ثانياً" از بهترین قسمت مال و دارائی. مال حرام که از راه استثمار، دزدی، تجاوز و نظایر آن، بدست می‌آید به شخص تعلق ندارد تا بتواند نیاز خود را بر دارد و مازاد را انفاق کند. در قرآن صریحاً "آمده است که" *انفقوا من طیبات ما کسبتم* "۱۶" از پاکیزه های بدست آورده تان انفاق کنید. قسمت پاکیزه مال همان است که از راه کار شخص بدرستی کسب شده باشد. امام در توضیح آیه فوق فرمودند، کسانی بودند که در عصر جاهلیت و پیش از آمدن اسلام، کسب نامشروع داشتند و اموالی اندوخته بودند، پس از مسلمان شدن خواستند آن اموال را صدقه بدهند، خداوند از ایشان نپذیرفت، مگر آنکه از مال حلال و پاکشان بدهند. هم چنین از امام صادق نقل است که فرمود "وقتی مردم اسلام آوردند، نزد آنها ثروت‌هایی از کار و کسب حرام و ناپاک بود که باقیه مال مخلوط شده از آن صدقه میدادند، خداوند آنها را از این کار نهی فرمود که صدقه صحیح نیست، مگر از کسب پاک و حلال" ۱۷

■ دو شیوه معاش و کسب مال

امام باقر در تائید همین معنا می‌فرماید "بقیایه از مال و کسب ناپاک پیش از اسلام، نزد مردم بود که خواستند انفاق کنند و صدقه بدهند، خداوند آنها را از اینکار نهی فرمود" ۱۸. در جای دیگر امام صادق گفتند "اگر مردم از راهی که خدا فرموده، مال بدست آورند و در راهی که نهی فرموده، انفاق کنند از ایشان پذیرفته نمیشود. و اگر از راهی که خدا نهی فرمود، کسب مال کنند و در راهی که امر فرمود انفاق کنند، باز از ایشان قبول نمیشود مگر آنکه از راه

حق بدست آورند و در راه حق انفاق کنند" ۱۹

در داستان فرزندان آدم، هابیل و قابیل هم این معنا را ملاحظه میکنیم که خداوند بین دو شیوه معاش و کسب مال را تفاوت قائل میشود. قربانی و هدیه یکی (هابیل) پذیرفته میشود و هدیه دومی (قابیل) مورد قبول قرار نمی‌گیرد. این تفاوت نشانه وجود دو نوع معیشت قابیلی و هابیلی است. در معیشت قابیلی مال و ثروت از راه استثمار و بهره‌کشی - ناپاک بدست می‌آید و در معیشت هابیلی از راه کار و تلاش شخصی. به تعبیری یکی دامدار است و خود بدنبال گوسفندان در حرکت و با تلاش آنها را مواظبت میکند و دیگری رعیت را استثمار می‌کند. خداوند هدیه ای را که از مال حرام و ناپاک است نمی‌پذیرد و از آن هابیل را که هم پاک و حلال و هم از بهترین قسمت مال است می‌پذیرد. جالب توجه است که هابیل بدلیل ایمان و آگاهی، اولاً "مال را با تلاش و از راه حلال بدست می‌آورد و هموست که بهترین آنرا در راه خدا تقدیم و قربانی می‌نماید، ولی قابیل که مالش از راه حلال بدست نیامده، تازه جزء بد و چیزی را که ببرد خودش نمی‌خورد، هدیه میکند، خوشه ای گندم پوسیده!" و اتل علیهم نبا ابنی آدم بالحق اذقربا قربانا "فتقبل من احدهما و لم يتقبل من الا خرقال لاقتلنک - قال انما يتقبل الله من المتقين" ۲۰، بر ایشان داستان فرزندان آدم را شرح بده، هنگامیکه قربانی کردند - پس از یکی پذیرفته شد و از دیگری قبول نشد و (قابیل گفت) همانا میکشت - (جوابش گفت) خداوند فقط از متقین (قربانی) می‌پذیرد. واضح است که منظور از متقین کسانی هستند که همه اعمالشان از جمله کسب معاش بر طبق موازین حق و عدل و حکم خدا استوار است و معلوم می‌کند که قابیل از متقین نبوده و بر طبق حق و عدالت، کسب مال و ثروت نمیکرده، یعنی تفاوت بین هابیل و قابیل در اینجا، تفاوت بین دو نوع شیوه زندگی و معیشت و رفتار و طرز فکر است. و پذیرش و عدم پذیرش هدیه از جانب خدا تنها مربوط به نوع و کیفیت قربانی نبوده است - خداوند نمی‌گوید چون قربانی تو ناچیز و پست است،

نمی‌پذیرم ، بلکه می‌گویند چون از متقین نیستی ، نمی‌پذیرم . کسی که تقوا ندارد ، مال را هم از راه حلال کسب نمی‌کند .

زیرنویس

- (۱) روضه کافی
- (۲) همان ماخذ
- (۳) اعراف / ۳۲
- (۴) وسایل الشیعه ج ۴
- (۵) همان ماخذ
- (۶) همان ماخذ
- (۷) تحف العقول
- (۸) تحف العقول
- (۹) تحف العقول
- (۱۰) تحف العقول
- (۱۱) نهج البلاغه
- (۱۲) نهج البلاغه
- (۱۳) نهج البلاغه
- (۱۴) سوره بقره ، آیه ۲۱۹
- (۱۵) مقتنیات الدر - ج ۲
- (۱۶) سوره بقره - ۲۶۷
- (۱۷) وسایل الشیعه و تفسیر عیاشی
- (۱۸) وسایل الشیعه و تفسیر عیاشی
- (۱۹) فروع کافی - ج ۴
- (۲۰) مائده - ۲۷

یکبار دیگر:

در نظام توحیدی

سود به سرمایه تعلق نمی‌گیرد

پاسخ به ایرادات

بختی دربارهٔ مزارعه و مضاربه

استخراج این اصل که سود به سرمایه تعلق نمی‌گیرد و یا صاحب سرمایه در محصول سهم نمی‌شود، علیرغم اینکه مستقیماً "با استفاده از متون و مبانی اسلامی انجام گردید، برای بعضی که احکامی نظیر مضاربه و مزارعه را پیش چشم دارند، سؤال انگیز است و بین اصل فوق و احکام مزبور منافات می‌یابند. برای روشن شدن موضوع و رفع ابهام و اثبات این امر که در هر حال این احکام نمی‌توانند اصل اساسی فوق را مخدوش سازند، توجه خواننده را به نکات زیر جلب می‌کنم:

اولاً "باید دید ماهیت احکام مضاربه، مزارعه و مساقاه چیست؟

ثانیاً "منشاء و مبداء این مناسبات در کجاست و از کی و تحت چه شرایطی

مقرر شده اند؟

ثالثاً "آیا این احکام می‌توانند اصل اساسی سود به سرمایه تعلق نمی‌گیرد

و یا کار تنها عامل تولید ارزش می‌باشد را نقض کند؟ اصولاً "مضاربه وقتی است که شخص به عامل سرمایه می‌دهد تا با آن به تجارت بپردازد، معامله ای که در آن بیم زیان وجود دارد و در مزارعه به زارع بذر می‌دهد و بیم آن است که محصول بدست نیاید و بذر او از بین برود و در هر حال احتمال از بین رفتن

- سرمایه بصورت بذر یا کالا و یا نهال شرط اصلی است .
- شرایط اصلی زیر را در این احکام مزبور میتوان یافت :
- ۱- احتمال زیان مسلماً "وجود دارد" ، یعنی اگر نوع کار و فعالیت بگونه ای و یا تحت شرایطی باشد که زیان و از بین رفتن سرمایه بکلی منتفی باشد ، مضاربه یا مزارعه تحقق نمی یابد و لذا باطل است .
 - ۲- سود یا محصول بین صاحب سرمایه و عامل تقسیم میشود .
 - ۳- عامل در زیان شرکت نمی کند و اگر سرمایه بکلی از بین رفت یا زیان دید ، مزد خود را دریافت می کند .
 - ۴- چنانکه دیدیم اگر عامل زیان را برعهده بگیرد و متقبل شود ، صاحب سرمایه جز اصل سرمایه ، بذر ، کالا و . . . اضافه و یا سود ، دریافت نمی کند .
 - ۵- عامل حق ندارد کار را با دریافت سودی بدیگری واگذار کند یعنی بدون انجام کار ، درآمدی کسب و سودی عاید شود .
 - ۶- در مزارعه از محصول سهمی برای عامل گاو ، آب و زمین در نظر گرفته میشود و صاحب بذر به همین دلیل سهمی از محصول دریافت میکند .
- اکنون ببینیم اولاً "قراردادهای مضاربه و مزارعه و مساقاه در چه شرایطی تجویز شده اند و ثانیاً^۳ آیا اصول مستخرجه توسط ما را نقض میکند؟ کتب تاریخ وحدیث نشان میدهند که این احکام در عصر حیات پیامبر و امام علی بن ابیطالب صادر و تجویز نشده اند . اصولاً " این نوع قرارداد بین زارع و مالک زمین پیش از اسلام در سرزمینهای ایران بین مالکان و زارعان معمول بوده است . کسی که مالک زمین بوده خود آنرا کشت نمیکرده و به زارع میداده ، در عوض سهمی از محصول $\frac{1}{3}$ یا $\frac{2}{3}$ یا $\frac{1}{4}$ دریافت میکرد است .
- اجاره دادن زمین هم معمول بوده است . مالک زمین آنرا کشت و زرع به زارع میداده و سهم بعضی از محصول بابت اجاره زمین دریافت میکرد . در آن شرایط که زمین در ملکیت خصوصی مالکان (دهقانان) ، فئودالها و شاهان و سلاطین بوده است و زارعان - دهقانان بمعنای امروز - محروم از زمین و آب و

وسائل تولید بوده اند، ناچار تن باین نوع قراردادها میداده اند. (برای اطلاع بحث و منابع تاریخی آن به کتاب کار و مالکیت و سرمایه صفحات ۳۰۴ الی ۳۰۸، رجوع کنید).

با ظهور اسلام و بعثت پیامبر اکرم و بویژه پس از هجرت مسلمین از مکه به مدینه و استقرار در شهر مدینه که از قلمرو تسلط و قدرت شرک خارج شد و مستقیماً " زیر حکومت اسلامی پیامبر در آمد، مناسبات شرک آمیز پیشین لغو گردید و زمین و سایر مواد و ثروتهای طبیعی - انفال و فی - از مالکیت خصوصی سلاطین، مالکان و فئودالها خارج و به عنوان املاک عمومی مسلمین شناخته شد. از امام صادق از اراضی عراق سؤال شد، فرمود مال تمام مسلمین است. سؤال شد، میتوان آنها را از دهاقین (مالکان) خرید، فرمود نه، مگر آنکه آنها بخری و به مسلمین باز گردانی (مالکان، اراضی عمومی را در تملک خود گرفته بودند). ولی اگر والی بخواهد ولی امر مسلمان باشد (آنها مصادره میکند)^۱.

۱) منع خرید و فروش زمین و سایر منابع طبیعی دایره بر همین اصل است که اراضی در اصل و پیش از آنکه کسی روی آنها کاری انجام دهد در ملکیت خصوصی در نیامده و قابل معامله نمی باشند. هم چنین جنگل، مراتع، آب و سایر منابع طبیعی روی زمینی و زیرزمینی، آنچه قابل خرید و فروش است، مورد احیاء یا محصول کار است والا چه کسی میتواند در این اصل تردید کند که زمین موات قابل تملک و خرید و فروش نیست؟ پس اگر زمینی مورد معامله قرار میگیرد، زمین احیاء شده است و قیمت پرداخت شده تنها مربوط به " اعیان " یعنی اقداماتی است که روی آن شده، اطاق و ساختمان یا سُخْم و کرت بندی و نظایر آن والا اصل زمین نباید قیمت گذاری شود و مورد معامله قرار گیرد. دلیل دیگر این اصل آنکه اگر زمین از حالت احیاء خارج گردید، از تملک احیاء کننده خارج میشود و دیگری حق دارد آنها تصاحب و روی آن کار کند. پس آنچه ما در مورد منع خرید و فروش زمین و سایر منابع طبیعی نوشتیم، منطبق با موازین اسلام

است و اگر معاملاتی در اسلام روی زمین تجویز شده، زمین آماده کشت است. روایات متعدد نشان میدهد که حق فروشنده یا صاحب زمین منحصر به هزینه‌ای است که صرف کرده و کاری است که انجام داده والا بابت اصل زمین حقی ندارد. "هر کس زمین بایر را آماده کشت و نهر در آن حفر نمود، محصول از آن اوست، و زکوه آنرا باید بدهد، اگر چه قبل از آن مال کسی دیگر بود، ترک کرده و خراب شده و حالا بپاید مطالبه زمین کند. باید باو گفت: زمین مال خداست و مال کسی که روی آن کار میکند و آماده نموده".^۲

در حدیث دیگری از رسول خدا: "هر کس درختی بکارد و یا زمینی حفر کند و مرده را احیاء نماید، مال اوست. اگر قبلاً کار نشده، همه مال اوست— این قضاوت خدا و رسول اوست".^۳ حال اگر مثلاً "کسی قدری آماده کرده باشد، به همان اندازه سهم و حق دارد. پس تعلق و تملک تنها به محصول و کار و مورد احیا شده است، نه اصل زمین. منع فروش مراتع و آب و معادن هم مبتنی بر روایات و احادیث فراوان است که احتیاج به تکرار ندارد، در بحث های پیش به تفصیل آمده است.

در اینجا اشاره‌ای به منع رسول خدا از فروش آب مازاد بر احتیاج میکنم: آب حتی وقتی با کار شخص قابل استفاده میشود، از طریق حفر چاه یا قنات یا جاری کردن نهر، عامل یعنی کسی که آب را بروی زمین آورده به اندازه احتیاج خود برای آشامیدن یا آبیاری زراعت و باغ حق دارد و مازاد را نباید بفروشد. رسول خدا بین اهل شهر در مورد آبیاری نخلستانها فرمودند: نباید جلوی نفع چیزی گرفته شود و در بین اهل روستاها فرمودند نباید جلو آب مازاد بر احتیاج گرفته شود تا بدین وسیله جلوی نفع مازاد روئیدنی هم گرفته شود.^۴

۲- و اما دربارهٔ مزارعه از زبان رسول خدا:

پیامبر اکرم پس از استقرار در مدینه با این وضع مواجه شدند که بعضی مردم مدینه از مسلمین زمین زراعتی اضافه بر قدرت کشت دارند یا زمینی دارند که کشت نمی‌کنند، در مقابل بسیاری از مسلمین بخصوص مهاجرین فاقد

زمین بودند. در آن زمان و پیش از اسلام، اجاره دادن زمین معمول بود، صاحبان اراضی که نمی‌خواستند شخصا کار کنند، یا زمین زیاد داشتند، اراضی خود را به زارعین اجاره می‌دادند و یا بر طبق قراردادهایی واگذار می‌کردند که آنان کشت کنند و در مقابل یک‌دوم یا یک‌سوم یا دوسوم محصول را می‌گرفتند، این ترتیب بین زمینداران مدینه معمول بود.

رافع بن خدیج می‌گوید: "پیامبر، ما را از کاری منع کرد که بسود و صلاح ما (مسلمین) بود، ما (عادت داشتیم) در ازای گرفتن مبلغی جنسی یا نقدی زمین را به دیگران بدهیم، پیامبر ما را منع کرد و فرمود: زمین را یا خودتان بکارید و یا بدهید به برادرتان بکارد"^۵ پیامبر ترتیب اجاره زمین و مزارعه و کرایه و گرفتن سهم را بشدت تقبیح فرمود و تاکید کرد که: "زمین را یا خودتان کشت کنید و یا به رایگان برای کشت در اختیار برادرتان بگذارید"^۶ در مزارعه هم زمین را یک نفر مالک است می‌دهد به کشاورز، او می‌کارد و محصول را تقسیم می‌کنند. این ترتیب بطور کلی در جامعه اسلامی نفی شده است. کسی که زمین را نمی‌تواند شخصا بکارد و یا احتیاج ندارد و زائد است باید رایگان به برادر دینی خود بدهد.

البته این ترتیب در حکومت اسلامی قابل اجراست و بین مومنان، نه در جوامع غیر اسلامی. در جوامع غیر اسلامی و یا کشورهاییکه مسلمین زیر حکومت سلاطین، خلفا و دولتهای جور و بظاهر مسلم هستند، ائمه ترتیب‌های دیگری اتخاذ کرده و اجازه داده‌اند. بحث ما درباره نظام اسلامی و مناسباتی که در حکومت و جامعه توحیدی باید اجرا شود، می‌باشد. در جامعه اسلامی محصول از آن کسی است که کشت کرده یا درخت را غرس نمود، صرفنظر از اینکه زمین را چگونه به دست آورده باشد حتی در موارد غصب در شرایع در کتاب غصب می‌خوانیم "اگر کسی روی زمین غصبی زراعت کند یا درختکاری کند، محصول و نتیجه مال اوست. صاحب جواهر در شرح این عبارت می‌گوید: هیچ‌جا چیزی مخالف این ندیدم. صاحب تنقیح نقل می‌کند که در عصر خودش، جمیع علما

همین اعتقاد را داشته اند و می‌گویند این حکم بر پایه اصول مذهب ماست، زیرا زراعت و درخت مال غصب کننده و خلق شده کار اوست. زمین و هوا و مانند آن از چیزهایی هستند که شرایط کار را آماده می‌کنند و در ایجاد ثمر نقش فرعی دارند.

ملاحظه میشود که در عصر پیامبر و در جامعه اسلامی مدینه که حکومت در دست پیامبر است، زمین در اصل در ملک عموم مسلمین است و در اختیار زارع و محصول فقط از آن زارع است و ترتیب اجاره، مزارعه و نظایر آن منع شده و هیچ کس حق نگهداری زمین اضافی ندارد و یا زمینی را که نمی‌تواند خودکشت کند، نباید نگاهداری کند و اجاره بدهد یا مزدور بگیرد و قس علیهذا.

در همین جا ناگزیر از پاسخ ایراد دیگری هستم که گفته اند اگر پسر زن ناتوان یا کودکان خردسال و بی پدر باشند و سرپرست و نان آور نداشته باشند و زمین زراعتی پدر خود را اجاره بدهند، چه اشکالی دارد؟ و اگر نتوانند تکلیف آنها چیست؟ پاسخ این ایراد و رفع این اشکال توسط پیامبر اکرم ارائه شده است. ایشان در همان حال که کرایه و مزارعه زمین را نهی می‌کنند، یک استثناء قائل میشوند، درست همان که مورد سؤال است. ایشان می‌فرمایند اگر بیوه زنی یا یتیمانی باشند که قدرت کار ندارند و بدون سرپرست هستند، اجازه دارند زمین را مزارعه بدهند و از سهم عادلانه ای که دریافت می‌کنند هزینه های زندگی را تأمین سازند، اما این موارد استثنائی نمیتواند قاعده عمومی نهی اجاره و مزارعه زمین را لغو و بی اعتبار سازد. این قاعده خود متکی بر اصل اساسی تری است، اینکه محصول در هر حال متعلق به زارع است که در روایات قبل بصراحت ذکر شده بود و احکام دیگری آنرا کاملاً تأیید میکند. از آن جمله است:

منع اجاره خانه و دادن آن به شخص دیگری با مبلغی بیشتر بدون انجام

کار.

منع اجاره آسیاب و دادن آن به مبلغ بیشتر به شخص دیگری.

منع واگذاری کاری که به قیمت معینی تقبل کرده اید به دیگری در ازاء مبلغ کمتری و سود بردن بدون انجام کار.

از امام صادق درباره مردی سؤال شد که نخلی می‌خرد که قطع کند می‌رود نخل می‌ماند، بعد از مدتی بر می‌گردد. نخل میوه داده است، میوه مال اوست (یعنی خریدار) مگر آنکه صاحب نخل (فروشنده) در آن مدت آب داده و رسیدگی کرده باشد^۷ (که در این صورت میوه متعلق باوست).

از امام صادق سؤال میشود، خیاطی که پارچه را می‌برد و به شاگرد می‌دهد بدوزد و در آخر چیزی برای خودش می‌ماند، چون کار کرده، مجاز به برداشت است.^۸

ایضا "از امام صادق: زرگری سؤال میکند، کاری قبول می‌کنم ولی آنرا به شاگردان می‌سپارم تا کار کند، دو ثلث درآمد را به آنها میدهم، فرمود: صحیح نیست (همه درآمد متعلق بآنهاست) مگر آنکه با آنها در کار شرکت کنی. گفتم برای آنها (فلز) را ذوب می‌کنم. فرمود: این کار است اشکالی ندارد، رسول خدا حتی قضاوت فرمودند که: "ان ثمره النخل للذی ابرها الا ان بشرط المتباع"^{۱۰} میوه نخل به کسی است که آنرا بارور کرده، مگر آنکه خریدار شرط کرده باشد (یعنی با پرداخت پول میوه، ضمن خرید اصل درخت شرط کرده باشد که میوه را میخواهد) و امام علی بن ابیطالب هم فرمودند "هرکس نخلی را بفروشد در حالیکه آنرا بارور کرده است، میوه مال فروشنده است مگر آنکه خریدار شرط کند".^{۱۱}

باز هم رسول خدا قضاوت فرمودند "هرکس درختی کاشت یا نهری حفر کرد در صورتیکه خودش اینکار را کرده باشد و کسی قبل از او اینکار را نکرده باشد یا زمین بیکاری را احیاء نموده برای اوست. قضاوت خدا و رسولش چنین است".^{۱۲} و امام علی از قول رسول الله فرمود "هرکس مازاد آب را بفروشد، خدا رز قیامت او را از فضل خویش محروم میکند".^{۱۳}

در بارهٔ مضاربه

۳) دربارهٔ مضاربه و سرمایه گذاری و سودی که به سرمایه تعلق می‌گیرد ابتدا میانی اسلامی را دربارهٔ نقش کار و سرمایه در تولید و تملک محصول کار ذکر میکنم و سپس شرایط جعل احکام مضاربه و مزارعه را بررسی خواهم کرد .

اگر چه در بحث های گذشته به تفصیل دیدیم که از نقطه نظر شرع اسلام عامل اصلی تولید ارزش جدید کار است ، مواد اولیه طبیعی دارای ارزش اولیه اند اما از آنجا که در ملکیت خدا و حق عموم مردم و رایگان در اختیار نیازمندان است ، با وجودیکه در تولید شرکت مستقیم دارند ، اما سهم آنها در محصول کار به تولید کننده یا به جامعه بر می‌گردد . ماده اولیه بیش از تحمل هر نوع تغییر شکل و تا وقتی احیاء نشده است ، متعلق به عموم مردم است . پس از احیاء به احیاء کننده تعلق می‌گیرد . احیاء و استخراج ماده اولیه مستلزم شرکت چند عامل است : کار انسان ، وسایل و ابزار (سرمایه) . آب بدون کمک بیل و کلنگ و انجام کار در نهر یاقنات جاری نمیشود و از چاه بالا نمی‌آید معادن استخراج نمی‌گردند و زمین آماده کشت نمی‌گردد . در نظام سرمایه داری ، محصولی که از این راه بدست می‌آید و یا ماده ای که احیاء میشود ، بین دو عامل مزبور تقسیم میگردد و حتی آنچنانکه معمول است ، کل محصول به سرمایه تعلق می‌گیرد و کارگر مزدی ثابت و معین دریافت میکند . در اسلام رابطه معکوس است . کل محصول و ماده احیاء شده به کارگر تعلق می‌گیرد و ابزار کار و سرمایه ، کرایه‌ای به میزان استهلاک خود دریافت می‌کنند . اسلام هر نوع رابطه اجاره‌ای و مزدوری و مضاربه را در تولید و حیازت مواد طبیعی نفی میکند . یعنی اجازه نمیدهد شما شخصی را اجیر کنید و روزانه مزد بدهید تا برای شما سنگ آهن یا نمک استخراج کند یا ماهی گیری کند و یا درختان جنگل را قطع نماید . هم چنین هر نوع وکالت را هم در این رابطه ممنوع می‌کند . یعنی به شما اجازه نمی‌دهد شخص را از

جانب خود وکیل کنید تا برای شما ماده ای را حیات نماید و زمینی را آماده کشت و بهره برداری کند. این مناسبات چه به اجبار و ناآگاهانه و چه از روی رضایت و آگاهانه انجام گیرد، باطل است. در هر حال محصول متعلق به عامل یعنی کارگر و حیات کننده است.

محقق اصفهانی در کتاب اجاره می نویسد، قرارداد اجاره در تصاحب محصول بوسیله مستاجر یعنی تملک آنچه عامل کار، کار خود تولید و حیات نموده بلااثر می باشد. از این رو اگر عامل کار شیء را حیات کرده باشد، خود مالک و صاحب آن محصول میگردد و چیزی به مستاجر تعلق نخواهد گرفت. علامه حلی در قواعد: اگر کسی به کار صید یا جمع آوری هیزم و علف بپردازد یا چیزی را به قصد تقسیم با شخص دیگر حیات کند، تصمیم مزبور موثر نیست و تمام محصول از آن شخص او خواهد بود. و در جای دیگر می گوید اگر کسی تور ماهیگیری خود را در اختیار شخص ماهیگیر بگذارد و در عوض توافق شده باشد که حصه ای از آنچه صید شده، صاحب تور بردارد، چنین تصمیمی را نافذ نخواهد بود، بلکه صاحب تور تنها اجرت تور را می گیرد و تمامی ماهی صید شده به ماهیگیر متعلق خواهد بود.

در کتاب جواهر بحث صید: اگر کسی تور ماهیگیری را غصب و با آن صید کند تمام ماهی از آن اوست، فقط باید اجرت المثل تور را بپردازد. حتی اگر استفاده نکرده باشد باید اجرت المثل پرداخته شود، زیرا امکان استفاده را از صاحب آن گرفته است. شیخ طوسی در مبسوط ضمن تائید نظر فوق می گوید: حتی اگر صیاد با نیت اینکه صید را به آمر بدهد، باز هم صحیح نیست. محقق حلی. در شکایت اگر یکنفر چارپا، دیگری ظرف برای آوردن آب بمیان بگذارند که آب را قسمت کنند، عقد منعقد نمیشود. آب متعلق به سقا است، به صاحب چارپا ظرف اجرت المثل میدهد. تمام کتب فقهی معتبر در مسایل فوق متفق النظرند. حال اگر کسی بجای تور ماهیگیری، بیل و کلنگ در اختیار دیگری گذاشت تا سنگ آهن معدن استخراج کند، می تواند در محصول سهیم شود؟ و سنگ معدن

به کدام یک تعلق دارد؟ جواب اسلام این است که به عامل یعنی کارگر، و صاحب بیل و کلنگ، کرایه ابزار خود را می‌گیرد. حال اگر کسی چرخ‌ریسندگی به دیگری داد تا پنبه‌های خود را بریسد، آیا جز کرایه چرخ خواهد داشت؟ بدیهی است اگر ابزار کار هنگامیکه در اختیار عامل است، روی سهل‌انگاری عامل از بین رفت و از حیز انتفاع ساقط شد، وی موظف به پرداخت قیمت آن یا دادن عوض آن می‌باشد.

از این قواعد معلوم میشود که صاحب سرمایه (ابزار کار) در محصول سهم نمی‌شود و سودی باو تعلق نمی‌گیرد، تنها کرایه و اجرت المثل را دریافت می‌کند. همه سود و عایدی به کارگر و عامل تعلق پیدا میکند. در احکام فقهی دیگر ملاحظه کردیم که هیچکس حق ندارد بدون انجام کار مشخص، درآمدی نصیب ببرد. خیاط، زرگر، پیراهن دوز، خریدار خانه و زمین و مقاطعه کار، هر کدام اگر جنسی را بگیرند یا بخرند و بدون کارجدید روی آن با سود بفروشند معامله شان باطل و سودشان حرام است. یا مثلاً "پیراهنی را بخرد و بدون کارجدید با قیمت بیشتر بفروشد. ساختن در و پنجره‌ای را با قیمت معین قبول و به دیگری بدهد و انجام دهد و خود مبلغی بردارد، بی آنکه در کار شرکت داشته باشد. زمین احیاء شده‌ای را بخرد و بدون کار تازه و کشت و زرع با قیمت بیشتری بفروشد. در حجره بنشیند، اجناس و کالاها را با این دست بخرد و با دست دیگر با قیمت بیشتری بفروشد، به استقبال روستائیان به دروازه شهر برود و محصول را با قیمتی بخرد و با قیمت بیشتر به اهالی بفروشد. اتومبیلی را با این دست بخرد و با قیمت بیشتر بفروشد و خانه و هر کالا و شیء دیگری را. تمامی این احکام گواه بر یک حقیقت و اصل اساسی اند و آن اینکه به کسی که کاری مثبت انجام نداده، سود و بهره و عایدی تعلق نمی‌گیرد، بهره و سود صرفاً "از آن کارگر است، حتی یک حکم نداریم که اصل فوق را نقض کند.

و باز ملاحظه کردیم که مزدوری و اجیری در تولید و حیات مواد طبیعی قدغن است. تنها در مورد خدمات معین مزدوری مجاز است. شما انجام کار

مشخص و خدمت معینی را به کسی واگذار و در آزاء آن قرارداد می‌بندید که فلان مبلغ پول میدهم . مثل سفارش دوختن لباس ، ساختن یک در و پنجره یا صحافی کتاب و نظایر آن ، بدیهی است در این موارد ، مزد متناسب با مقدار کار و خدمت و کیفیت آن است که عامل ، خود تعیین می‌کند و با رضایت طرفین قرارداد منعقد میشود ، بسته باینکه چه نوع در و پنجره یا قفسه ای خواسته‌اید و با کدام مواد اولیه ، قطعا " مزد پرداختی فرق خواهد داشت . یا ساختن یک اتاق را به بنا واگذار می‌کنید و وی با توجه به حجم کار مبلغی پیشنهاد میکند این غیر از مزدوری در تولید است که شما شخصی را روزانه اجیر می‌کنید با قیمت ثابت تا برود برای شما در مزرعه ، جنگل ، رودخانه یا کارخانه کار کند و صرف نظر از اینکه روزانه چه مقدار کار انجام دهد و چه اندازه محصول تولید و یا حیات نماید ، مبلغ ثابتی در روز دریافت می‌کند . اسلام این نحوه مزدوری را رد و منع مینماید اسناد و مآخذ موارد فوق پیشتر و در همین بحث‌ها آمده است . اکنون که معلوم شد اولاً " مواد اولیه و زمین و سایر منابع طبیعی بدون حیات و انجام کار قابل معامله و خرید و فروش نیستند ، ثانیاً " هر مقدار از این مواد حیات شده همه متعلق به عامل و کارگر است و سرمایه و ابزار کار سهمی در محصول نداشته ، سودی بآنها تعلق نمی‌گیرد و اگر متعلق به عامل نباشد ، فقط کرایه و اجرت المثل به صاحب آن پرداخت میشود و ثالثاً " بدون انجام کار مشخص و مثبت دریافت سود و عایدی حرام است و رابعاً " مزدوری در تولید و حیات ممنوع است و مزد فقط در برابر کار و خدمت معین و بر طبق قرارداد پرداخت میشود .

ببینیم علت وجودی مزارعه و مضاربه چه بوده است ، چگونه با موازین فوق سازگاری پیدا میکند .

در اینجا لازم به تذکر است که ماده اولیه طبیعی که دارای ارزش اولیه خدادادی است و کسی در ایجاد ارزش آن دخالت نداشته است ، در محصول شرکت مستقیم دارد و لذا تمامی ارزش کالا را نباید بحساب کار تولید کننده

گذاشت، قسمتی از این ارزش از ابتدا در ماده اولیه وجود داشته است، بخصوص در مورد موادی که فقط با حیات قابل استفاده و مصرف می‌شوند. اگر گفته می‌شود که محصول متعلق به تولیدکننده است، نفی سهم ارزش ماده اولیه نیست، بلکه بیان ضمنی این معناست که ماده اولیه در ملکیت خصوصی کسی نبوده، متعلق بیهمه و در این مرحله کسانی است که آنرا احیاء و حیات می‌کنند و روی آن کار انجام می‌دهند.

البته اگر حیات در حد نیاز فردی باشد، چه محصول یا ماده حیات شده به تولیدکننده تعلق می‌گیرد، اما اگر حیات بیش از نیاز تولیدکننده باشد، متعلق به جامعه است. مثلاً "نفی" که از زیرزمین استخراج می‌شود، نمی‌تواند تنها به تولیدکنندگان تعلق گیرد. آنان سهمی مطابق نیازشان بر می‌دارند و بقیه را به بیت المال عمومی تحویل می‌دهند.

اصولاً "بحث ما در این جا درباره ارزش کالا از نظر اقتصادی نیست تا بخواهیم سهم هر یک از عوامل را در آن تعیین کنیم. در مساله حیات جواب روشن است، نیاز تولیدکننده حد بهره برداری وی را از مواد حیات شده تعیین می‌کند.

اما در تولید یعنی تغییر شکل مواد و ساختن کالا، چنانکه دیدیم همه عوامل ماده اولیه و ابزار تولید و سرمایه و کارگر شرکت دارند لکن نقش آنان یکسان نیست، نقش کار با نقش ابزار کار و ماده اولیه یکی نیست. کار انسان نقش خلاق دارد، لذا بقیه عوامل مثل ابزار کار و سرمایه و ماده اولیه ارزش ثابت خود را از محصول دریافت می‌کنند. بقیه ارزش تولید شده به کار تعلق می‌گیرد. ارزش کارها ثابت است و با افزایش خلاقیت اضافه می‌شود، به عبارت دیگر ارزش اضافه شده، بر ارزش اولیه ماده خام و ارزش استهلاکی و سایر هزینه‌ها کلاً "متعلق به کار است. این ارزش اضافی را غالباً "سودمی‌نامند. یعنی ارزشی که بعد از حذف قیمت ماده اولیه و استهلاک ابزار و پرداخت هزینه سایر خدمات باقی می‌ماند که در نتیجه کار کارگر تولید و خلق شده است.

شرایط اجتماعی تجویز مضاربه و مزارعه

در بررسی تاریخ دیدیم که قراردادهای مشابه مزارعه و مضاربه پیش از اسلام وجود داشته است، اما در دوره حکومت پیامبر در مدینه و در جامعه توحیدی که رسول خدا در این شهر بوجود آوردند و در قلمرو زندگی مومنان این قراردادها لغو و باطل میشود و مناسبات تازه ای که شرحشان گذشت، حاکم میگردد. در روایات منقول از رسول اکرم، حکم و دستوری که این مناسبات را در حکومت و در جامعه اسلامی مجاز میشمارد، دیده نمیشود، لکن در ادوار بعد از پیامبر و در ممالک اسلامی، مجدداً با این قراردادها رویرو میشویم. چرا بعد از آنکه پیامبر خدا مناسبات تازه ای برقرار و روابط فوق را از میان برداشتند مجدداً "احیاء شد؟ برای پاسخ باین سؤال باید از یادنیریم که لاقلاً از دیدگاه ما مسلمانان شیعی، حکومت اسلامی و جامعه توحیدی جز در زمان شخص پیامبر اکرم در مدینه و تا زمان حکومت علی، در سایر ادوار وجود نداشته و برقرار نبوده است. ما جامعه زیرسلطه خلفای اموی و عباسی و سلاطین بعدی را اسلامی نمی دانیم، یعنی قدرت اجرایی و قانونگذاری در این ادوار، در دستهای کسانی است که علیرغم تظاهر به اسلام، مسلمان و مومن نبوده اند و از قوانین اسلامی و قرآن پیروی نمی کردند. حکومت جور و غیراسلامی حاکم بوده است. حکومت اشراف، برده داران، زمین داران و مستبدین و مستکبرین، علت قیام علی و یاران صدیق وی و قیام خونین حسین و مبارزات و مخالفت‌های ائمه چیزی جز آن نبود که خلافت پیامبر از مسیر درست و راه حق خارج و از اصول اسلام منحرف گردید و به سلطنت و حکومت ظلمه تبدیل شد.

اراضی مسلمین در ملکیت خصوصی اشخاص درآمد. حکام زمینهارا تصاحب و بین دوستان و خویشان و ماموران لشگری و کشوری خود تقسیم کردند. اینکار از زمان خلیفه سوم آغاز شد و چنانکه می دانیم اولین ماده برنامه حکومت علی

پس گرفتن املاک و قطایع از اشخاص و باز گرداندن به مالکیت عمومی مسلمین بود. بعدها بنی امیه و بنی عباس با گستاخی بیشتری همه اصول اسلامی را زیر پا نهادند و اموال و ثروتها و املاک را بخود اختصاص دادند و بر همه شریانهای اقتصادی چنگ انداختند و به انحصار خویش در آوردند، بطوریکه مردم از حقوق حدادادی خود محروم شدند، بر طبق احکام اسلامی، سرزمین مفتوحه ایران و همه املاک، ملک مسلمین می‌باشد و باید زارعین روی آن کشت کنند و مالیات بدولت اسلامی بپردازند اما با سلطه خلفا و سلاطین جور، بسیاری از فئودالها و ملاکین ایرانی (دهقانان) که در حکومت قدرت درآمدند، توانستند املاک خود را حفظ کنند و یا مجدداً "بدست آورند و مالکان جدیدی هم بر آنها اضافه شدند. زارعین بدون زمین ماندند و برای زراعت ناچار بودند به همانها روی آورند و در خدمت آنها درآیند. در روایات پیشین از امام صادق خواندیم که خرید زمین از مالکان را منع می‌کنند مگر آنکه آنرا خریده، به مالکیت مسلمین در آورند و می‌فرمایند حکومت اسلامی (اگر برحق باشند و بخواهد) باید این املاک را مصادره کند، زیرا ملک مسلمین است و نباید در مالکیت خصوصی اشخاص بماند و کسی که این اراضی را خریده، پول خود را پس می‌گیرد و زمین به مردم باز میگردد. نظیر این احکام و قضاوتها در زمان امام علی هم صادر شده است، بخصوص درباره اراضی عراق که تازه مفتوح شده بودند.

اما در زمان خلفای عباسی و اموی، قدرت حکومت در دست ظلمه و غاصبین است و ائمه فاقد قدرت قانون گذاری و اجرائی می‌باشند، اراضی هم در ملکیت آنان و سلاطین و فئودالها است و زارعین چه باید بکنند؟ آنان که به ائمه ایمان داشتند، رجوع می‌کردند و کسب تکلیف. آیا میشد دستور داد همه اراضی را ترک و آواره و گرسنه بمانند؟ این مناسبات غیر اسلامی در شهرها هم حاکم بود. معادن جنگل و مرتع همه در ملکیت زورمندان در آمده بود، بدون اجازه آنان کسی حق بهره برداری و حیازت نداشته است. حتی تجارت خارجی هم تدریجاً "در کنترل و انحصار خلفا و اطرافیان آنها درآمد. بیت المال بمنابه

مایملک شخصی آنان تلقی میشد. ائمه می‌باید ضمن حفظ اموال و پاسداری از قوانین اصیل مکتب، راه چاره‌ای بجویند تا پیروانشان قادر به زندگی کردن و ادامه مبارزه باشند. اجتهاد ائمه در این دوره تاریخ خاص که قدرت در دست اسلام نیست و جامعه غیر اسلامی است، با اجتهاد آنان در شرایطی که جامعه اسلامی است و قدرت در دست اهل حق است، مسلماً "فرق دارد. در آن شرایط می‌باید هم اصول اسلامی را معرفی و یادآوری کنند و هم راه حلی ارائه دهند. در احکام بسیاری که از ائمه در این دوره خاص صادر شده است، می‌بینیم که امام بنحوی فتوی داده و راهنمایی کرده‌اند که گره‌گشایی از کار مردم بشود و در همانحال فراموش نکنند که در قلمرو جور و ستم هستند و آنچه به آنها تحمیل میشود اسلامی نیست و قاعده و اصل درست در ذهنشان بماند و وظیفه خود را در مبارزه با باطل و برای اجرای حق و استقرار حکومت اسلامی از یاد نبرند. مثلاً "امام صادق که می‌بینند اراضی را قدرتمندان در ملکیت خود در آورده‌اند، در حالیکه باید در ملکیت مسلمین باشد و هر زارع برطبق قواعد اسلامی و اگر جامعه توحیدی بود، بر روی زمین خود کار کند و محصول متعلق باو باشد و مالیات لازم را بپردازد، اما اکنون ناچار است به قراردادهای تحمیلی از جانب مالکان تن بدهد، در غیراینصورت زمینی برای کشت در اختیار او نخواهد بود مالکان همانند دوران پیش از اسلام مجدداً "در ازاء اخذ سهم معینی از محصول، اجازه کشت به زارعین می‌دادند.

مالکان در ازاء واگذاری زمین، بذر و گاو و یا یک چند از این عوامل $\frac{1}{3}$ ، $\frac{1}{4}$ یا $\frac{2}{3}$ محصول را از زارع می‌گرفتند. زارع می‌باید تن باین قرارداد بدهد، امام این رابطه را صحیح نمی‌دانند، اسلامی و شرعی نمی‌دانند، لذا برای آنکه هم زارع بتواند درآمدی داشته باشد و هم یادش باشد که قرارداد اسلامی نیست و نظام اسلامی براین ظلم معترض است و معامله باینصورت باطل است، می‌گویند نباید رسماً "اعتراف و قبول کنی، عملاً "بپذیر اما رسماً "نه، عملاً "تسلیم شو، اما در اندیشه و قلب و آگاهی نه و همیشه یادت باشد که این رابطه باطل است

و باید با آن بجنگی تا حکومت حق بیاید و رابطه صحیح اسلامی برقرار شود .
 از امام صادق درباره مردی که روی زمین دیگری کار می‌کند و شرط مالک آن است که $\frac{1}{3}$ برای صاحب بذر ، $\frac{1}{3}$ برای گاو بگیرد ، فرمودند صحیح نیست نام بذر و گاو بیاورید که این کلام کار را حرام میکند و در حدیث دیگری این جمله را اضافه می‌کنند که نام هر چیزی (هر عاملی) را ببری ، کلام حرام میشود . ۱۴
 امام در موارد دیگر به زارعین اجازه می‌دهند بجای دادن سهمی از گندم یا جو ، خرما و هر محصول دیگری که کشت می‌کنند و یا حق نطاف و اربعاء که در اسلام باطل است و نباید داد ، پول (طلا و نقره) بدهند یا اینکار به زارع موص یا دآور می‌شوند که از نظر اسلام همه محصول متعلق بتوی زارع است و نباید سهمی از محصول به مالک یا صاحب گاو و بذر بدهی ، اما حالا که مجبوری پول بده تا یادت نرود که زیر فشار و بزور میدهی . امام صادق فرمودند "زمین را اجاره بگیرد ، در عوض گندم و جو و خرما یا حق نطاف و اربعاء ندهید ولی طلا و نقره اشکال ندارد" . در جای دیگر باز تاکید می‌کنند "زمین را اجاره نکید و در عوض گندم بدهید و در آن گندم بکارید" . ۱۵

یعنی حتی اگر مجبورت کردند که از همان محصول که کشت می‌کنی ، سهمی به مالک بدهی و پول از تو نپذیرفتند ، مبادا همان گندم که خود کشت کرده‌ای بدهی چون گندم بدست آمده از آن زمین مال تست و نباید به مالک بدهی ، برو گندم دیگری را بخر و به مالک بده . شاید در ظاهر دستور لغوی بنظر رسد که زارع سهم مالک را از گندم و جو و خرمای زمین و باغ خود ندهد ، برود عین آن محصول از جای دیگر خریداری و به مالک تقدیم کند ، اما در این فتوی و دستور ، حکمتی است که با آن زارع همیشه بیاد می‌آورد که برطبق اصول اسلامی محصول زمین و نتیجه کارش کلا " باو تعلق دارد و اکنون مالک بزور بر او تحمیل می‌کند و او با خرید از جای دیگر این تحمیل و اجبار را خوب حس می‌کند و در غیر اینصورت پس از مدتی فراموش میکرد که این قراردادها اسلامی نیست و آنها را عادی و شرعی تلقی میکرد ، چنانکه کرد . قرن‌ها در کشور ما مالکان

اراضی (غاصبین اراضی) زمین را به رعایا واگذار و در ازاء آن برای هر عامل از عوامل پنجگانه سهمی دریافت میکردند و زارعین از محصول همان زمین و کار خود سهم مالکرا می دادند و با مختصرباقی مانده که به اشکال کفاف زندگیشان را میداد ، بسر می بردند و مالکیت مالک و سهمی که می برد و هر تجاوز دیگری را هم مشروع و حق خدادادی وی تصور میکردند ، بطوریکه برای بسیاری اخذ زمین از مالک و لغو این قراردادها ، خلاف شرع و اسلام می نمود و با آسانی بآن تن نمی دادند .

قرارداد مزارعه تحت چنین شرایطی تجویز میشود و آنهم با شرایط خاص ، بطوریکه زیان آن برای زارع بحداقل برسد . از جمله تاکید میشود که مالک حتما " باید بذر بدهد تا سهمی که می برد ، بابت بذر او تلقی شود . هم چنین در مضاربه که تحت شرایط در اصل برای تجارت منعقد میشد ، ضرورت شرایط ، موجب تجویز آن شده است . در تائید این مطلب باید احکام تجارت را که در صدر اسلام مقرر شده و مورد تائید همه ائمه می باشد ، در نظر آوریم . در مباحث پیش این احکام ذکر شده اند . در آنجا دیدیم که تجارت با تعریف خاص و شرایط خاص تحقق می یابد هر معامله ای تجارت نیست و در تجارت هم سود مربوط به سرمایه نبود ، بلکه صریحا " مربوط به خدمت فرد و کاری که انجام میداد و برای گذران زندگی وی در نظر گرفته میشد ، لذا تاجر حتما " میبایست مسافتی از شهر دور شود تا بشود کار او را تجارت دانست و بشود اجازه داد تا مبلغی برای معیشت خود بر قیمت اصلی کالا بیافزاید . پس در اینجا عایدی و درآمد در ازاء کار ، مشخص است والا تاجری که کاری انجام نمی دهد و در محل خود نشسته معامله می کند و سود می برد ، کار شرعی انجام نمیدهد .

حال شما کالایی دارید و به دیگری می دهید تا آنرا به شهر دیگری ببرد و بفروش رساند . احتمال زیان و نابودی کالا می رود و کالای نتیجه کار شما و تبلور کار شما بوده است ، چون احتمال زیان میرود و شما تن به خطر داده اید و در آن بدست خود مقادیر زیادی انرژی روانی و عصبی مصرف می کنید ، دلپره

از بین رفتن مال و متضرر شدن، بشما اجازه می‌دهد در صورت سود بردن سهمی از سود علاوه بر اصل سرمایه بشما تعلق گیرد. در همین قرارداد، اگر زیان حاصل شد، عامل نباید متضرر شود، شما موظف به پرداخت دستمزد هستید و او در زیان شما شریک نیست. اما دلیل قطعی بر اینکه مضاربه هرگز مغایر با این اصل که سود به سرمایه تعلق نمی‌گیرد، نمی‌باشد اینکه اگر عامل ریسک یعنی احتمال زیان و ضرر حذف شود و شما مطمئن شوید که زیان در بین نخواهد بود و عامل این را تضمین می‌کند، شما هیچ حقی در سود ندارید و جز اصل سرمایه خود چیزی دریافت نمی‌کنید. کسانی که بر ما ایراد می‌گیرند که چرا نوشته‌ایم بسرمایه سود تعلق نمی‌گیرد این حکم را چگونه تبیین و تفسیر می‌کنند؟ این قاعده و حکم که اگر اصل سرمایه سرمایه دار تضمین شود، بهر شکل و کیفیتی حقی در سود و عایدی ندارد، نشانه ایست که سود و عایدی مطلقاً "در برابر کار است، متعلق به کارگر و سرمایه فی نفسه به عنوان یک عامل سهمی و حقی در عایدی و سود ندارد.

این اصل نه فقط از حکم مزبور، بلکه از سایر قواعد و احکام و رفتاری که در معاملات مختلف دیدیم بطور واضح و روشنی استخراج میشود.

باین ترتیب سهمی که در مضاربه سرمایه دار می‌برد، صرفاً "مربوط به خطر زیان و نابودی مال است که سرمایه دار را تهدید میکند و تنها صاحب سرمایه را و نه کارگر و عامل را با وجود این قراردادها در شرایط اضطراری تجویز شده و حکم بدان داده اند. در روایات از ائمه به کرات می‌بینیم که از پیروان خود می‌خواهند حتی المقدور تن باین نوع عقود و تحمیل‌ها ندهند، تا آنجا که مقدور است مستقلاً" و با سرمایه و ابزار کار خود کار کنند، مزدوری نکنند و اجیر کسی نشوند و ثروت ثروتمندان را وسیله کار قرار ندهند.

امام علی بن ابیطالب می‌فرمایند "اگر میتوانی بین تو و خدا ثروتمندی واسطه نباشد، زیرا در اینصورت قسمت خود (همه را) دریافت می‌کنی و سهم خود را می‌گیری، مقدار کم از خدا بهتر و بیشتر است تا مقدار زیاد از خلق خدا

اگرچه همه (اینها) از آن اوست " . امام شرایط ظلم و جور را میدیده و پیش بینی میکرده والا در حکومت اسلامی و جامعه توحیدی کسی حق ندارد ثروت نگاهدارد و دیگران را استثمار کند . چنانکه دیدیم بفرمان پیامبر باید سرمایه و وسایل کار و زمین اضافی را رایگان به برادران خود بدهد . اما خیلی زود بعد از پیامبر عزیز نظام توحیدی درهم پاشید و نظام شرک و منحرف از اسلام برقرار شد . امام علی که زمینه های انحراف را در زمان خود به عیان می بیند ، برای جلوگیری از تکوین و رشد نظام مالکیت و سرمایه داری به فرماندار خود چنین تاکید و توصیه می کند " شاهان و امرا ، اطرافیان و محرومانی دارند که اموال را ملک خصوصی کنند (استائره) و دست درازی و بی انصافی کنند . علت اصلی این کارها را قطع کن تا ریشه کمک دهنده بآنها را بریده باشی . به هیچیک از اطرافیان و طرفداران خود زمینی به ملکیت نده ، قراردادی امضاء نکن که به ضرر مردم باشد . در حق آبیاری و کار مشترک که زحمتش برای غیر و سود و گوارایی از آن آنها و نه برای تو و عیب آن در دنیا و آخرت برای تو باشد " . ۱۷

پس نتیجه می گیریم که احکام مزارعه و مضاربه تحت شرایط خاص یعنی در نظامات غیر اسلامی و تا وقتی حکومت بدست مومنان نیست و امراء و سلاطین خود صاحب قدرت اند و اراضی و منافع طبیعی و اموال و ثروتها در ملکیت خصوصی زورمندان است ، معتبر بوده قابل اجرا است . اما در جامعه توحیدی چون موجبات و ضرورت های چنین قواعدی از بین میرود ، از درجه اعتبار می افتد و در مورد کسانی که قادر به کار نیستند و سرمایه و ابزار کار آنها بلا استفاده می ماند ، چنانکه گفتم رسول خدا پیش بینی کرده اند و استثناء قائل شده اند ، بعلاوه اصولاً " وظیفه ولی امر و حکومت اسلامی است که زندگی اینگونه اشخاص را در خور شرف و حیثیت انسانی تامین کند و بهر حال این استثناء اصل و قاعده عمومی را نقض و مخدوش نمی کند .

اکنون امیدوارم کسانی که تصور کرده اند برداشت های ما از قوانین و اصول پایه جامعه توحیدی بیگانه و یا مغایر با روح اسلام است ، متوجه شده باشند

که آنها مستقیماً " از اصول و قوانین و روایات و احادیث مسلم منقول از پیامبر اکرم و ائمه راستین است و توجه کنند که برای استخراج اصول پایه اقتصاد و مناسبات اقتصادی اسلام لازم است مجموعه احکام و قوانین و مقررات پیش چشم نهاد ، اگر تنها احکام مزارعه و مضاربه و یا مساقاه را در نظر بگیریم ، نتایجی خلاف روح اسلام بدست میآید ، در حالیکه اگر این احکام را اولاً " تحت شرایط زمان و مکان مورد بررسی قرار دهیم ، به همان نتایجی می‌رسیم که در بالا مورد بحث قرار گرفت ثانیاً " این نوع احکام برخلاف اصول وابسته به شرایط خاص و مقتضیات ویژه خویش اند .

اصول و محتوای اصلی احکام ثابت و بلا تغییر باقی می‌ماند . اما آن نوع احکام تغییر می‌کند و ثالثاً " فراموش نشود که بحث ما از اصول و مقرراتی است که در جامعه توحیدی و اسلامی که قدرت و حکومت در دست اهل حق و مومنان است ، اجرا میگردد نه در جوامع اسما " اسلامی و رسماً " غیر اسلامی !

و در پایان این بحث مجدداً " این اصل اسلامی ولا یتغیر را که پایه مناسبات اقتصادی در جامعه توحیدی است ، یادآور می‌شوم که بفرموده رسول خدا و به تاکید مکرر ائمه راستین " سود مومن بر مومن ریاست " محمد بن حسن طوسی مولف استبصار در رابطه با این اصل از ابن بابویه نقل می‌کند که این مقارن قیام قائم است که دولت به امامان بازگشته - حکومت اسلامی - که بفرمان آنها میشود عمل کرد و مومن احتیاج ندارد از برادر مومنش سود ببرد که بر وی حرام شده .

معنای این سخن بوضوح آنستکه اگر در شرایط حکومت غیر اسلامی ، نوعی سود بردن از کار برادر مومن تجویز میشود ، صرفاً " مربوط به آن است که قدرت در دست اهل جور است و مومنان برای گذران زندگی مجبورند به نظامات و مقررات حاکم تن بدهند والا در جامعه توحیدی این نوع رابطه حرام است و کسی جز با کار حق کسب درآمد ندارد و جز بر محصول کار خود مالکیت ندارد .

- ۱- استبصار، ج ۳
- ۲- فروع کافی، ج ۵- ص ۲۷۹
- ۳- همان ماخذ
- ۴- همان ماخذ
- ۵- سنن ابن ماجه، ج ۲- سنن ترمذی، ج ۲
- ۶- سنن ابی داود و سنن ابن ماجه و سنن نسائی با شرح جلال الدین سیوطی
- ۷- فروع کافی، ج ۵
- ۸- وسایل الشیعه
- ۹- همان ماخذ
- ۱۰ و ۱۱- فروع کافی، ج ۵ ص ۱۷۸
- ۱۲- استبصار، ج ۳
- ۱۳- مستدرک
- ۱۴- فروع کافی، ج ۵
- ۱۵- همان ماخذ
- ۱۶- نهج البلاغه - ص ۹۲۹
- ۱۷- تحف العقول

تضاد بین فروزون خواهی و احتیاج واقعی

■ نهی از کنز

یکی از اصول پایه‌ای در جامعه توحیدی نهی از کنز و جمع آوری و ذخیره مال است. کنز - انباشتن مال و ذخیره کردن و بلااستفاده نگاه داشتن آن است - این عمل از نظر قرآن حرام است و برطبق آیه زیر در تحریم آن هیچگونه تردید تبدیل "والذین یکنزون الذهب والفضه ولا ینفقوها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم - یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون".^۱

(کسانیکه طلا و نقره را ذخیره می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌نمایند به عذاب دردناک بشارتشان بده - روزی که در آتش دوزخ تفتیده شوند و پیشانیها و پهلوها و پشت‌هایشان بدانها داغ شود، (بدانان گفته شود این است آنچه برای خویشتن اندوختید، پس بچشید آنچه را می‌اندوختید). تحریم اندوختن مال اختصاص به طلا و نقره ندارد و اشاره بدانها بعلت آنستکه پول رایج در عصر نزول قرآن طلا و نقره بوده است. مذمت جمع آوری و اندوختن مال در آیات دیگری هم با همین صراحت و شدت آمده است. از سوره همزه چنین می‌خوانیم "ویل لکل همزه لمزه - الذی جمع مالا فعدده - یحسب ان ماله اخلده کلا لینبذ فی الحطمه و ما ادریک ما الحطمه - نار الله الموقده - التي تطلع علی الافئده - انها علیهم موصده فی عمد محده" ^۲ (وای بر هر طعنه زن عیب

جوی، آنکس که مالی گرد آورد و بشماردش و تصور کند که مالش جاودان داردش، نه چنین است، اندوخته شود در حطمه و ندانی حطمه چیست، آتش افروخته خدای که چیره شود بردلها، همان (آتشی) که ایشان را فرو گیرد در ستونهایی (برافراشته) و کشیده).

■ ضرورت مبارزه با کنز

ضرورت مبارزه با کنز برای این نیست که جلوی تجمع ثروت حرام گرفته شود، زیرا بعضی چنین تصور کرده‌اند که تحریم کنز و انباشتن ثروت مربوط به مال حرام است و لذا معتقدند اگر کسی مال حلال بدست آورد و حق شرعی را هم پرداخت، از آن پس هر اندازه پول و مال ذخیره کند اشکالی ندارد. این استدلال تازه نیست، بلکه همانست که ابوهریره در مجلس خلیفه سوم در برابر اعتراضات شدید ابوذر ارائه داد. ابوذر، صحابی انقلابی و آزاده و ضداستثمار پیامبر وقت به مجلس خلیفه احضار گردید تا بخاطر تبلیغات و کوششهای روشنگرانه‌اش بازخواست شود، پولی انباشته جلوی خلیفه دید و پیش از آنکه فرصت دهد او را بزیر سؤال و بازخواست بکشند، سؤال کرد این پول از آن کیست؟ اگر متعلق به بیت المال است چرا تاکنون آنرا توزیع نکرده‌ای، مگر بیاد نداری رسول خدا یک شب تا صبح نخوابید زیرا تنها هفت درهم از پول بیت المال نزد او باقی مانده بود و اگر متعلق به خودت هست که گناه بزرگتری مرتکب شده‌ای، مگر در قرآن نشنیده‌ای که می‌گوید: "الذین یکنزون الذهب والفضه...؟" خلیفه خشمگین رو به ابوهریره سؤال کرد آیا اگر کسی زکوه مال خود را داده باشد، باز هم مسئولیت دارد؟ وی جواب داد من از پیامبر شنیدم که فرمود اگر زکوه مال را بدهی عیبی نیست اگر خشت طلا روی خشت بگذاری. ابوذر خشمناک از گستاخی آن یهودی منافق با استخوان شتر بر سرش کوبید و فریاد کشید: خفه شو، از چه وقت تو منافق دشمن دین، آموزگار و فقیه و محدث

گشته ای؟

آری استدلال ابوهریره سالهای سال و قرن‌ها و تاکنون مستمسک ثروتمندان و زراندوزان برای توجیه عمل حرام و مشروع کردن کنز شده است. آنها فراموش کرده اند که اگر مالی حرام باشد، تصاحب و یا نگهداری یک پیشیز آنهم گناه کبیره است. مال حرام در ملکیت کسی در نمی‌آید تا بتوان کنز نمود. مال حرام که از راه استثمار، دزدی و معاملات و تجارت نامشروع کسب میشود - باندازه یک بال مگس باشد - حرام است. صحبت در ذخیره و نگهداری مال حلال است، مالی که از راه کار بدست آمده.

سرنوشت مال و مالکیت‌های نامشروع

سرنوشت مال و مالکیت‌های نامشروع را امام علی بن ابیطالب در اولین روز خلافت تعیین کردند. طبق فرمان امام همه اموال و دارائیه‌ها و اراضی که به ناحق به اشخاص داده شده و یا تصاحب گردیده و اکنون در دست اشراف و ثروتمندان است، باید بی چون و چرا تا آخرین درهم حتی اگر به کابین زنان رفته و با آن کنیز و غلام خریداری شده باشد، به صاحبان اصلی آن که مردم اند باز گردد. همین قاطعیت در اجرای فرامین خدا و اصول و قوانین جامعه توحیدی ثروتمندان را در برابر علی قرارداد و یک‌یک سر از اطاعت و بیعت وی باز زدند و دشمنی و توطئه چینی آغاز نمودند، دشمنی با حکومت علی دنباله خصومت و نزاع بین ابودرها و اشرافیت زخم خورده عرب بود که اکنون در پوشش اسلام و با توجیهات شرعی می‌کوشید حاکمیت و مالکیت جدیدی کسب کند و امتیازات گذشته را تجدید نماید.

صریح ترین احکام، انقلابی ترین قوانین و مترقی ترین اصول به آسانی میتواند مستمسک طبقات و قشرها و عناصر سود جو و قدرت طلب قرار گیرد. این فاجعه در تاریخ فقط برای یکبار اتفاق نیفتاد که هنوز خاک از خون شهیدان

بدر و احد و حنین مرطوب و گرم است. و هنوز فریادرسول خدا و کلمات آسمانی قرآن و وحی در گوشها طنین افکن است که نیروهای ضد مردمی و عناصر زراندوز و قدرت طلب، پیام انقلاب و عصای جنبش الهی را بصورت چماقی علیه فرزندان راستین انقلاب درمی آورند و آنرا در خدمت خویش میگیرند و فریاد حق طلبانه علی و یاران انقلابی و وفادار به مکتب را به اتهام توطئه، آشوب، نفاق اندازی و شق عصای مسلمین و خروج بر دین و خلیفه و حکومت بر حق و انحراف از راه و سوسه قدرت و جاه و مقام و اتهاماتی از این قبیل از میدان بدر می کنند یا بر سر دار می برند.

دعواها و اختلافات بر سراسم الله و حجم و جلد و ظاهر قرآن و نام پیامبر یا نفی رسالت وی و بر حق بودن وحی و فرشتگان و غیب نبود و نیست، دعوا بر سر مفهوم واقعی و عینی و اجتماعی این حقایق و اصول است دعوا بر قبول و یا رد خدا نیست، بر عینیت اجتماعی توحید است. آنان هرگز با خدای نشسته در آسمانها مخالفیتی نداشته اند، آنها با این امر مخالفند که بخواهی توحید را جهان شمول کنی و تعریف آنرا در یک جمله بیروح جز الله خدایی نیست، خلاصه و محدود نکنی، اگرخواستی توحید را در وحدت هستی و تابعیت از یک اراده و قانون و یک نظم خلاق و جهت دار و هدفدار و در مفهوم اجتماعی آن در زندگی و در مناسبات اجتماعی تعریف کنی، اگرخواستی توحید را تحقق عینی اجتماعی هم ببخشی، چرا که توحید یک قانون عام و جهان شمول است، همه قلمروهای هستی را فرا می گیرد و جامعه انسانی را نمیتوان جدا از حیطه حاکمیت آن قرار داد، مخالفت ها شروع میشود زیرا در تحقق عینی توحید در جامعه، طبقات استثمارگر، برده دار، مالک، سرمایه دار، سلطه گر جایی ندارند. توحید اجتماعی، وحدت و برابری انسانها را ایجاب میکند، مالکیت و حاکمیت الله را ایجاب میکند، و عدل اجتماعی و آزادی را. توحید بمعنای حاکمیت اراده و قانون و سنت خدا بر تمام شؤون زندگی است. این حاکمیت در همه هستی برقرار است. بخواهیم یا نخواهیم آسمانها وزمین و همه پدیده های

درون آنها از سنت واحد الهی پیروی می‌کنند و بسوی او در حرکت اند.

■ مسئولیت انسان

مسئولیت انسان تحقق بخشیدن به این سنتها در زندگی اجتماعی و در روابط درونی جامعه است. این به معنای پائین آوردن خدا از آسمانها و نفوذ دادن آن در تمام شئون زندگی است یعنی حاکم کردن اراده خدا در سیاست، اقتصاد، حکومت، فرهنگ، کسب و معاش و روابط جامعه است. اگر در هستی بر طبق اراده خدا هر پدیده، هر اندازه استعداد و هر استعدادی دارد ظاهر میسازد و بکار می‌گیرد و رشد میدهد و از پرتو وجود خود استعدادهای خویشتن به محیط فیض می‌بخشد و می‌گیرد در حد نیاز و مناسب با احتیاجات طبیعی و نه بیشتر... آن اندازه که بر رشد و تکامل وی کمک کند نه از حرکت بازش دارد و آن اندازه که توان و نیرو بدهد. برای حرکت سریعتر نه باری شود بر دوش و سنگی بر پای و زنجیری بر دستها و مانعی در پیش، چرا نباید این قوانین در زندگی من و شما هم پیاده شود؟ که همه کار کنیم آن اندازه که استعدادهای خدایی در وجود ما امکان می‌دهند. آنها را رشد دهیم، پرتو افشان کنیم و بسازیم و تولید کنیم، بیافرینیم و آن اندازه که احتیاج داریم و مایه رشد ما میشود و نیروی حرکت میدهد و توان رفتن و شدن و پرواز کردن، برداریم و مصرف کنیم و مازاد را که سدر راه است و بازدارنده حرکت و شدن و پروازها کنیم و توحید اجتماعی چیزی نیست جز پیاده کردن نظم توحیدی در جامعه و بردن جامعه در قلمرو حاکمیت و مالکیت و عبودیت الله و سنتهای الله، آنگاه جامعه توحیدی میشود که این سنتها حاکم گردند. جامعه وانسانها همگی بسوی خدا در حال شدن و حرکت باشند و در کره زمین فقط انسان است که مختار و انتخاب گر است و می‌تواند از نظم توحیدی هستی سرپیچی کند و از این رو رسالت وی تحقق بخشیدن به توحید و حرکت توحیدی بسوی الله در زندگی

شخصی و اجتماعی است. برپائی جامعه توحیدی است و از این رو میبایست در مقدمه قانون اساسی جامعه انقلابی اسلامی، حرکت بسوی استقرار جامعه توحیدی در صدر قرار میگرفت.

مادیات برای آنستکه انسان رفع احتیاج کند و توان حرکت و کار و خلاقیت بیابد و از ضعف و بیماری مصون ماند.

فزون خواهی و میل و عشق بمال، شخصیت انسان را مسخ و چشم حقیقت بین او را کور و دلش را سیاه میگرداند.

تحریم کنز مخالفتی است با یک تمایل و انگیزه انحرافی در وجود انسان. هر کس در حال طبیعی به همان مقدار از مادیات احتیاج دارد که به مصرف می‌رساند، خواستن و طلب کردن تا آن مقدار طبیعی درست است، بیش از آن یعنی فزون خواهی در وهله اول عملی لغو و سپس نادرست و زیان بخش است. لغو است زیرا اقدام به کاری کرده است که او را سودی (مادی یا معنوی) نمی‌رساند نادرست و زیان بخش است زیرا با این کار هم دیگری را محروم ساخته و هم وقت خود را به کاری لغو صرف کرده است.

■ مبارزه اسلام با انگیزه‌های انحرافی

مادیات برای آنستکه انسان رفع احتیاج کند و توان حرکت و کار و خلاقیت بیابد و از ضعف و بیماری مصون ماند، برای آماده شدن و نیرو گرفتن جهت، حرکت و کار است. و اما تا وقتی که در حد احتیاج باشد بیش از آن وبال گردن است و موجب گناه و خطا. امام فرمود خداوند به موسی گفت: "... با زیاد شدن مال گناهان زیاد میشوند^۳ و کلام امام است که فرمود "صدر و سرچشمه گناهان دوستی و عشق به مال دنیا است". تنها سبکباران را توان صعود به قله معرفت و تقوی و انسانیت است. امام صادق شیعیان علی را چنین توصیف می‌کنند "شیعیان علی لاغر شکم و خشک لب بودند و اهل مهربانی، دانش و

بردباری و معرفت به پرهیزکاری" ۴.

اسلام با تمام امکانات، ریشه این انگیزه انحرافی را در وجود انسان می‌خشکاند، به انسان کمک می‌کند تا آنرا مهار کرده در اختیار خویش درآورد، زیرا بقول امام "برای شرافت و دین و ایمان مسلم، عشق بمال زیان بخش‌تر است تا وقتیکه دوگرگ درنده از جلو و عقب به گله‌ای بی‌شبان حمله‌ور شوند" ۵.

فزون خواهی و میل و عشق بمال، شخصیت انسان را مسخ و چشم حقیقت بین او را کور و دلش را سیاه میگرداند. وقتیکه بیمار عشق بدنیا و مال گردید، قلبش جز برای پول و ثروت نمی‌طپد، نگرانی جز برای از دست دادن یا کاستی آن ندارد معیار ارزشها برایش پول است. علی مسخ انسان را در تاثیر عشق به دنیا چنین توصیف میکند "به جیفه دنیا روی آوردند و به عشق آن رسوا گشتند هرکس عاشق چیزی شد، چشمانش کور و قلبش را بیمار کرده، بطوریکه با چشمان نابینا می‌نگرد و با گوشهای ناشنوا می‌شنود، عقلش را شهوت مضمحل ساخته و قلبش را دنیا میرانده و شخصیتش را اسیر کرده، بطوریکه او برده آن و برده هر چیزی از آنست که در دستهای اوست، بنحویکه هر طرف گردید، می‌گردد، بهر کجا روی آورد، می‌رود. پرهیز و بند و اعظان را نمی‌پذیرد، در حالیکه شاهد است که بازخواست شدگان، چنان غافل گیر شدند که دل بازگشت ندارند، چگونه چیزی را که انتظار نداشتند بر آنها فرود آمد و جدایی از دنیا که در آن آسوده خاطر بودند و به آخرتی که وعده داده شده بود، وارد شدند، آنچه قابل وصف نیست بر او وارد شد، سختی جان دادن و حسرت از دست داده‌ها دست و بالشان سست، رنگها متغیر، آثار مرگ فزونی می‌یابد و میان هر یک و منطقش حایل میشود و او بین خانواده‌اش باچشمان می‌بیند و باگوشها میشنود، با عقلش سالم و ادراکی برقرار می‌اندیشد که عمر چگونه بسر برده و روزگار چه سان گذرانده، اموالی که جمع کرده بیاد می‌آورد و برای بدست آوردن آنها چشم پوشی کرده و از انواع آشکار و مشتبه آن جمع‌آوری کرده، اکنون به انباشتن آن دچار گردیده و از جدایی و فراق آن مطلع گشته، این اموال برای زندگان

باقی می ماند که از آن متنعم شده لذت ببرند، پس آن اموال بی مشقت برای غیر اوست و گرانی بارش برای او— اکنون در آستانه مرگ در اثر این خودآگاهی انگشت ندامت در دهان آرزو میکند، کاش این اموال از آن کسی بود که موقعیت او را آرزو میکرد و بر دارایی اش حسد می برد و کاش او آنها را جمع کرده بود نه وی و "پس از آنچه در دنیا شما را بشگفتی می آورد، دوری کنید، زیرا فقط اندکی از آن برای شماست. نزدیکترین سرا به خشم خدا و دورترین از خشنودی اوست".

"فریفته نفایس آن نشوید زیرا برق آن بی باران و کلام آن دروغ تا داراییهایش بغارت رفته و نفایس آن ربوده شده است. بدانید که دنیا زن بدکاره ای را ماند که خود را نشان دهد و سپس روی گرداند، اسب سرکشی را ماند که وقت رفتن بایستد و فرمان نبرد، دروغگوی خیانتکار و ستیزه گر ناسپاس، دشمنی بازدارنده، گریزان ترشرو، متغیرالحال و گامهایش نا استوار، عزت و بزرگی آن دلت و تلاش و جدیت آن هزل و شوخی و بزرگی و برتری آن پستی و زبونی است، سرای جنگ و غضب و غارت و تجاوز و تباهی است". "آنسان که مال و ثروت جمع می کنند، هرگز پاس دین ندارند".^۶

اگر کسی نتوانست از دنیا به همان اندازه که نیاز دارد اکتفا کند، هیچ چیز او را سیر و راضی نخواهد کرد. امام موسی بن جعفر می گوید "هر کس میخواهد بدون مال بی نیاز و قلبش از حسد آزاد و دینش سالم باشد باید از خدا به زاری بخواهد تا عقلش را کامل کند. پس هر کس عقل ییافت به آنچه کفایتش می کند قانع شود و هر کس در حد کفاف قناعت کرد، بی نیاز گردیده است و هر کس بدان قانع نشد، هرگز به بی نیازی نرسد".^۷

احتیاج معیار حق هرکس از مادیات (۱)

دیدیم که کنز انباشتن و ذخیره مال است، بشرطی که مازاد بر احتیاج باشد - حتی اگر زکوه آن هم داده شده باشد. از علی بن ابیطالب روایت است که فرمود: "اضافه بر چهار هزار درهم کنز است. خواه دارنده آن زکاه آنرا داده باشد، یا نداده باشد - کمتر از آن مقدار نفقه است". نفقه همانست که برای گذران زندگی لازم است. امام صادق هم "چهار هزار درهم را مال و حد احتیاج شخص) و دوازده هزار درهم را کنز دانسته اند. معتقدند بیست هزار درهم از راه حلال جمع نمی شود و آنکس که سی هزار درهم دارد، نابود است و هرکس یکصد هزار درهم دارد، از شیعیان ما نیست"^۸.

بدیهی است که مقادیر تعیین شده، با توجه بقدرت خرید پول در زمان ایشان است و لذا حد نصاب مال و کنز در احادیث و روایات از منابع مختلف فرق می کند.

معیار ثابت احتیاجات خود و خانواده در شرایط اجتماعی خاص است. مسلماً "با تکامل تولید و تحول شرایط اجتماعی، سطح احتیاجات تغییر مختصری پیدا می کند. لکن هرگز نباید از نیازهای اساسی و طبیعی فراتر رود و به اسراف و تبذیر بیانجامد. در معنای عفو از قول رسول خدا آمده است:

"آنچه مازاد بر احتیاج انسان و خانواده و کسانی که تحت تکفل او هستند بشرط میانه روی"^۹ و در همین باره امام صادق فرموده: "مومن کسی است که کسبش پاک، اخلاقش نیکو، ضمیرش سالم و مازاد مال خود را انفاق کند و مازاد

کلامش را نگاهدارد و مردم از شرش در امان و حق آنها را بدهد." ۱۰

در غالب احادیث، حد کفاف برای تعیین مرز کنز بکار رفته است. کفاف با توجه به معانی آن در حقیقت نیاز روزانه فرد و یا خانواده است. کفاف از کف بمعنای مشت است. و کفه ترازو هم هست که هم مفهوم احتیاج و هم تساوی را دربر دارد. اما معنای شایع آن هم احتیاج است به اندازه‌ای که نه کم باشد و نه زیاد. در احادیث متعدد کفاف را قوت روزانه گفته اند. و آمده که هر روز باید رزق همان روز را طلبید. ابوذر صحابی بزرگ هم همین عقیده را داشت. او معتقد بود:

"شخص نباید بیش از قوت یک شبانه روز ذخیره داشته باشد. هر چه دارد باید در راه خدا بدهد و در این اعتقاد نظر به آیه کنز داشت." ۱۱

و در معنای قوت هم گفته اند: مقداری است که انسان می خورد، آن اندازه که توانایی انسان حفظ شود. ۱۲ "یعنی آن مقدار که برای بدن ما متحمل و تامین نیازهای اندامهای در حال رشد ضرورت دارد. آنقدر که انسان بتواند در برابر شرایط متغیر محیط از خود دفاع کند و همه استعدادها را بکار اندازد.

اما از آنجا که انسان آزاد از غریزه نیست و فزون طلب است، بکمک معرفت علمی و ایمان و آگاهی و کاربرد عقل می تواند اصل فوق را رعایت کند و بر تمایلات زیاده طلبی خویش مسلط گردد. از این رو در حدیث از امام موسی بن جعفر دیدیم که تنها کسانی که قدرت تعقل و تفکر دارند، در حد احتیاجاتشان قانع می شوند و در نتیجه به استغنا می رسند. یعنی احساس بی نیازی می کنند. احساس بی نیازی در ایشان پس از رفع احتیاجات اساسی، تنها در سایه عقل و اراده و توجه به حقایق فوق میسر است والا کسی که بجای عقل و معرفت تابع تمایلات خویش است، پس از رفع احتیاج هم احساس نیاز در اوباقی است. و پس از آنکه متمتع و متمتع شد، باز هم می خواهد. مردم عاقل مازاد ثروتهای دنیا را ترک می کنند، چگونه گناهان را ترک نکنند؟ ..

هرکس تعقل کند به آنچه احتیاجاتش را برآورد، قانع می شود و غنا پیدا

کند - (به اعتقاد امام احمق‌ها پولدارند) ، هر کس در حد کفافش قانع نشد هرگز به بی‌نیازی نرسد . امیرالمومنین گوید ، خدا به کمک چیزی بهتر از عقل پرستیده نشود و عقل کسی کامل نشود ، مگر با داشتن چندین خصلت : مردم از کفر و شر او در امان باشند ، به رشد و خیر او امیدوار ، مازاد بر احتیاج از مالش بخشیده شود و مازاد بر گفتارش از ذخیره و سهمش از دنیا به اندازه قوت باشد " ۱۳ .

پس آنها که مهار عقل را بر گردن تمایلات فزون طلبی خویش نزنند ، در خواستن و جمع آوری و ذخیره حد و مرزی نمی‌شناسند و هزاندازه بدست آورند احساس سیری و بی‌نیازی نمی‌کنند . بهمین دلیل ثروتمندان را می‌بینیم که در حرص و آرز برای افزودن بر ثروت ، مرز ناشناسند . در معیار ارزشها و قضاوت پیامبر مومن کسی است که خانه‌ای که احتیاج ندارد ، و در آن شخصا " سکونت نمی‌کند ، نگاه ندارد و آنچه را نمی‌خورد ، جمع و ذخیره نکند و تقوا داشته باشد و بداند که بسوی خدا باز می‌گردد . ۱۴

اولین گام انحراف و لغزش انسان از موقعی برداشته شد که به احتیاج خویش قناعت نکرد ، روی فزون طلبی به چیزی که ممنوع شده بود و بدان احتیاج نداشت ، نزدیک گردید . امام زین العابدین هم لغزش آدم و نزدیک شدنش به شجره ممنوعه را بهمین نحو تفسیر می‌کنند . در توضیح آیه ۲۵ در سوره بقره :

" و کلا من حیث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة قتلوا من الظالمین " : از هر چه می‌خواهید بخورید ولی باین درخت نزدیک نشوید ، که در آنصورت از ستمگران خواهید شد . - می‌فرمایند آنان چیزی را گرفتند که بدان احتیاج نداشتند و این خصلت (رفاه طلبی) در نسل آنان تا روز قیامت داخل شد ، به این جهت فرزندان آدم غالب چیزهایی را که طلب می‌کنند ، بدانها احتیاج ندارند " ۱۵ تقوی چنان توانایی به انسان می‌دهد که بتواند بر انگیزه زیاده طلبی مسلط شود و جز در حد احتیاج نخواهد . از این رو پیامبر درباره اینگونه

افراد می‌فرماید: "خوشا بحال کسی که تسلیم حق گردید و زندگی اش در حد کفاف بود". و درهمین رابطه چنین دعا می‌کنند: "خدایا محمد و یاران محمد و کسانیکه محمد و یاران او را دوست دارند به اندازه کفاف روزی بده و به دشمنان محمد و آل محمد مال و اولاد (قدرت) بده. ۱۶ و باز هم می‌فرماید: "از دوستانم به کسی بیشتر غبطه و رشک می‌برم که روزی اش را به اندازه کفاف قرار داده و بر آن پایداری ورزیده و مرگش نزدیک شود، در حالیکه میراش اندک باشد". امام علی درهمین باره چنین نظرمی دهد: "اگر از مال دنیا بحد نیاز بخواهی، کمترین مقدار تو را بس خواهد بود و اگر بیش از ضرورت بخواهی تمام آنچه در دنیاست باز تو را کافی نخواهد بود". ۱۷.

■ اشتراك و مواساة و انفاق راه حل تضاد یاد شده است ■

پیش از این گفتیم که انفاق به مال حلال تعلق می‌گیرد و هر اندازه از راه حرام (استثمار و دزدی و...) بدست آمده باشد، باید به صاحبانش برگردد و بر عهده حکومت اسلامی است که همه اموال و املاک و شروتهایی که بناحق بدست افراد افتاده و دست به دست آنان گردیده، مصادره و به مالکیت عمومی برگرداند. گذشت زمان در این مورد هیچ حقی را زایل نمی‌کند و چنانکه در شبوه حکومتی امام علی هم مشاهده شد، در مصادره اینگونه اموال و دارائیهها کمترین گذشت و اغمازی روا نداشت.

در جامعه توحیدی هر کس وظیفه دارد بنا به استعداد خود در تولید و در خدمات عمومی شرکت کند و با حداکثر کارآیی کمی و کیفی کار کند. کار و خلاقیت که لازمه وجود انسان زنده است، در عین حال عامل غلبه انسان بر مقاومت طبیعت و تسلط بر نیروهای طبیعی است. تضاد بین قدرت خلاقیت و تفکر و اکتشاف، تمایل به پیشرفت و توسعه و بی‌نهایت‌طلبی در انسان و مقاومت طبیعت در برابر این نیرو و تمایل، با کمک کار فکری و جدی به نفع انسان حل

می‌گردد، و نتیجه‌آن سلطه‌آدمی بر طبیعت و کشف قوانین و مهار کردن نیروهای آن است. آنچه خداوند به انسان وعده داده است "و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا" ۱۸: آنچه در آسمانها و زمین است همگی را مسخر شما نمود.

اضافه تولیدی که هر فرد از راه کار و خلاقیت شخصی بدست می‌آورد، عامل محرکی برای جمع‌آوری و اندوختن و تحریک حس زیاده‌طلبی در فرد می‌شود. این تضاد را اسلام با جانشین کردن محرکهای معنوی و ارزشهای عالی‌تر بجای محرکهای مادی و ارزشهای سودجویی، بنفع شخصیت معنوی انسان حل می‌کند. بی‌نهایت‌طلبی و میل به پیشرفت و فزون‌خواهی را، از تمرکز روی مادیات بازداشته متوجه هدفهای عالی انسانی و معنوی می‌سازد. امکان مبادله ارزشهای مادی با معنوی را پیش می‌کشد، استعدادهای معنوی وجود انسان را بیدار می‌کند، افق دید و معرفت انسان را درباره زندگی و بقا وسیعتر می‌نماید. قانون صیورورت، یعنی شدن بسوی خدا را مطرح ساخته، رمز بقا را در کسب و ذخیره ارزشهای معنوی تعلیم می‌دهد. به افراد می‌آموزد که تحقق و اثبات انسانیت انسان مربوط به تعالی بخشیدن به استعدادهای فکری، معنوی و تقویت اراده و آزاد شدن از تبعیت و اسارت‌گرایز است. همه تلاش اسلام در اینست که انسان را کمک کند تا خود را آزاد سازد. آزاد برای رفتن و شدن بسوی خدا، بسوی عالی‌ترین ارزشها، زیباییها، دانائی و شعور حکمت و خلاقیت و انسان بی‌نهایت‌طلب و فزون‌خواه بجای دنبال کردن بی‌حد و حصر مال و ثروت که جز به‌اندک آن احتیاج ندارد و قدرت مصرف ندارد، باید به تبعیت آن ارزشها تا بی‌نهایت بپردازد. زیرا در آن بعد هر اندازه کسب کند، ظرفیت وجودی وی هم توسعه می‌یابد و رشد می‌کند.

استعداد و ظرفیت جسمانی ما در هر حال محدود و احتیاج آن اندک و معین است... و بشر پس از صرف مورد احتیاج خود سیر می‌شود. حالت گرسنگی بدنی و سیری ناپذیری ثروتمندان طبیعی و واقعی نیست، یک گرسنگی کاذب

است، همان بیمار مبتلا به استصقی که هر اندازه آب می‌نوشد، تشنگی اش برطرف نمی‌شود، این تشنگی کاذب ارتباطی با نیاز بدن و اندازه آب ندارد، اختلال مراکز عصبی سیری و گرسنگی می‌تواند موجب پیدایش حالت گرسنگی یا سیری کاذب شود. در هر دو حال شخص نمی‌داند چه وقت گرسنه و چه وقت سیر است. همانطور که خداوند در قرآن توصیف می‌کند و از زبان امام هم نقل شد، عاشقان پول و ثروت هم بیمارند، بیماری که احساس سیری را در آنها مختل کرده و لذا هر اندازه بدست آورند، باز هم می‌طلبند. این گروه شخصیت انسانی خود را از دست داده‌اند و فاقد شعور و آگاهی هستند. از قول امام، احمق‌هایی بیش نیستند. ولی در مورد نیازهای معنوی این حالت وجود ندارد محدودیتی تاکنون کشف و شناخته نشده است. دانشمندان نتوانسته‌اند میزان احتیاج انسان را به معرفت علمی و فلسفی و به عاطفه و احساسات انسانی تعیین کنند، در صورتیکه دقیقاً "مقدار احتیاج هر فرد را در هر سن و وضعیتی از زن و مرد به کالری، مواد چربی، گوشت، نشاسته‌ای، ویتامین و مواد قندی، یک یک بدقت تعیین و مشخص کرده‌اند. این واقعیت نشان ظرفیت نامحدود انسان در تکامل روحی و معنوی است، در صورتیکه رشد و تکامل جسمی وی کاملاً "محدود" می‌باشد، حال ما از یکطرف با تمایلات و محرکهای فزون خواهی، توسعه طلبی، پیشرفت و بینهایت‌طلبی انسان مواجه هستیم و از سوی دیگر می‌بینیم که ظرفیت رشد و تکامل جسمی کاملاً "محدود" می‌باشد. مسلک‌ها و مکاتب غیرتوحیدی از حل این تضاد عاجزاند، همه راه‌حلهای آنها به بن بست رسیده است. از یک طرف می‌خواهند جلوی افزایش و انباشتن ثروت را بگیرند و افراد و ادارانمایند که در حد احتیاج توقف کرده، قناعت ورزند. از طرف دیگر نمی‌دانند با تمایل و محرک زیاده‌طلبی شخص چه بکنند. تجربیات حاصله در جوامع سوسیالیستی در قرن حاضر این مشکل بطور جدی خود را نشان داده و بسیاری از نظریه‌پردازان و اهل قلم و اندیشه درباره آن بحث کرده‌اند.

ابتدا خواستند قانون تولید در حد استعداد و مصرف به اندازه احتیاج را

اجرا کنند، دیدند چون انگیزه زیاده‌طلبی سرکوب و بازداشته شده‌است، مردم به تولید اضافی نمی‌پردازند و همه استعداد و ظرفیت تولیدی خود را بکار نمی‌اندازند. تولید اجتماعی سقوط کرده، مجبور شدند برای تشویق افراد، پاداش و جایزه در نظر بگیرند، این پاداش و جایزه نمی‌توانست جز از نوع مادیات (ثروت) باشد، زیرا در جهان بینی مادی، جز ارزشهای مادی و یا این جهانی چیزی وجود ندارد. اما دادن پاداش مادی در ازاء کار و تولید بیشتر سبب اختلاف درآمد و تکوین قشرهای مرفه می‌گردید، با این مشکل چگونه رفتار کنند، ادامه این راه به برگشت جامعه و نظام طبقاتی منجر می‌گردید. زیرا تاکید روی محرک‌های مادی، عامل مهم تکوین مجدد طبقات محسوب می‌شد. ^{۱۹} حتی در دادن تعریف تازه‌ای از محرک‌های اجتماعی و اخلاقی هم مشکل را حل نکرد. زیرا این نوع محرک‌های اخلاقی که در هر حال از مقوله مادیات خارج نیستند و خواه ناخواه باید منافع و مصالح شخص را در همین جامعه تامین کنند، نتایجی بهتر از پاداش مادی ببار نمی‌آورد.

وقتی افق دید و آینده سرنوشت اشخاص، زندگی چند روزه دنیا (مرحله نزدیک) محدود باشد، موفقیت یا شکست، بهره‌مندی یا محرومیت در رابطه با ارزشها و طرف دنیائی محدود این زندگی سنجیده می‌شوند - همین امر سبب برقراری نوعی رقابت و مسابقه برای کسب ارزشها و امتیازات مادی و اجتماعی و اخلاقی (نه غیر مادی زیرا که در فلسفه مادی غیر مادی وجود خارجی ندارد) در همین دنیا می‌گردد. و انسان که در هر حال می‌خواهد از نتایج کار خود اطمینان حاصل کند و آنرا ببیند، ناچار، دنبال کارهایی می‌رود و مکتسباتی را دنبال می‌کند، که نتایج آن در آینده نزدیک و در دنیای نزدیک به او باز گردد. ماهیت این نوع مکتسبات هم معلوم است. اما در جهان بینی توحیدی تحول شخصیت انسان جریان "شدن" و "صیوررت وی با مرگ تمام نمی‌شود و زندگی در مرحله بعد دور شکل و کیفیت تازه‌ای ادامه می‌یابد - ممکن است ماتریالیستها بگویند ما هم به تداوم و تحول همیشگی پدیده‌ها باور داریم، ما هم معتقدیم

بدن پوسیده ما در قالب‌ها و اشکال و کیفیات دیگری مجدداً "وارد مدار فعالیت حیاتی می‌شود، اما یک تفاوت اساسی بین دو جهان بینی در این زمینه وجود دارد. در تصویر توحیدی از تحول موجودیت انسان، هویت و خودآگاهی فرد حفظ می‌شود. یعنی تنها جسم انسان نیست که تغییر شکل پیدا می‌کند و در قالب‌ها و وضعیت‌های تازه‌ای باقی می‌ماند، بلکه آنچه آدمی از مبادله ارزشهای مادی به معنوی کسب کرده است، آن مقدار از شخصیت معنوی که از تحول جسم و شخصیت فرد جدا شدنی نیست و شعور و خودآگاهی و معرفت و عواطف آثار آن در محیط را شامل می‌شود، همگی در یک وضعیت تداوم خود را حفظ کرده، همراه با خودآگاهی بمرحله بعد منتقل می‌شوند. یعنی همانگونه که شخص در سنین پنجاه بی‌الا، که مرحله تازه‌ای از زندگی و عمر است، با قالب جسمانی و کیفیت روانی خاص خود، یک خودآگاهی دارد، که پیوند او را با گذشته حفظ می‌کند و گذشته را به حال ارتباط می‌دهد، و هویت و وحدت شخصیت وی را تضمین می‌نماید و رابطه علی و عینی بین مکتسبات گذشته و حالات و وضعیت فعلی اش را به او نشان می‌دهد، در تحول از این مرحله، بمرحله بعد هم این خودآگاهی برقرار خواهد بود. و انسان مرحله بعد صرفنظر از تغییراتی که در قالب و کیفیت وجودی او پدید آمده است، پیوند و رابطه علی گذشته را با حال درک می‌کند و از آنچه در گذشته انجام داده و الان دارد و یا انجام نداده و الان ندارد، شاد و اندوهگین می‌شود، خوشحال است یا رنج می‌برد، خود را قوی و کامل می‌یابد یا ضعیف و ناقص و لذا در اثر حسرت و رنج و عذاب می‌سوزد.

پس در جهان بینی توحیدی، شخص میدان زمانی بازگشت نتایج اعمال را تا دوردست‌های باز و گشاده می‌بیند، لذا مجبور نیست، فقط به دو قدمی نگاه کند. با این معرفت راه رشد و کمال را پیدا می‌کند و همه محرک‌های فزون خواهی و بینهایت طلبی را در جهت کسب ارزشهایی بکار می‌اندازد که پایانی ندارد و با اینحال موهوم هم نیستند و آثار و نتایجش، دیر یا زود بوی باز می‌گردد.

اگر چه این آثار و نتایج مادی، خصوصیات که الان می‌شناسیم نباشد. این نحوه نگرش به زندگی، یعنی جهان‌بینی توحیدی، تضاد مورد بحث را بخوبی حل می‌کند. بنحویکه به تکامل شخصیت معنوی انسان منجر می‌شود. انسان ضمن مبارزه با انگیزه‌های زیاده‌طلبی مادی و عشق به ثروت و مصرف بیش از نیاز، محرک‌های بی‌نهایت طلبی معنوی را در خود رشد می‌دهد و با آزاد شدن از زندان تمایلات صرفاً "مادی" آزاد، بسوی کمال وجودی و کسب ارزشهای متعالی حرکت می‌نماید. البته مثل هر کشاکش دیگری که بین دو قوه متضاد رخ می‌دهد، حل این تضاد هم مستلزم صرف نیرو و تلاش و مبارزه و مجاهده است. برای شکستن میله‌های قفس و پاره کردن زنجیرهای اسارت و تبعیت نیروی اراده و معرفت و ایمان لازم است که خود را شروع تلاش جهت آزادی و تسلط بر خویش بدست می‌آیند. بر این اساس انفاق و گذشت از مال و بخشش مازاد، صرف‌نظر از عملکردهای اجتماعی آن (نفی اختلاف در بهره‌مندی و نفی ثروت و فقر و رفاه و محرومیت) نشانه‌ای از کوشش انسان برای آزاد شدن و آغاز حرکت تکاملی یا نشانه‌ای است از تسلط انسان بر خویشستن و تلاش وی برای تبدیل ارزشهای مادی به معنوی و حل تضاد فوق با تمرکز حس و تمایل بی‌نهایت طلبی بسوی کسب ارزشهای عالی اخلاقی و رفتن بسوی مطلق زیبایی، خلاقیت، مهربانی، دانائی، حکمت و ...

- (۱) توبه - ۳۴ و ۳۵
- (۲) سوره همزه
- (۳) اصول کافی ج - ۳
- (۴) همان ماخذ
- (۵) همان ماخذ
- (۶) نهج البلاغه
- (۷) تحف العقول
- (۸) همان ماخذ
- (۹) مقتنیات الدر
- (۱۰) اصول کافی
- (۱۱) ابن ایثر
- (۱۲) اقرب الموارد و مقررات
- (۱۳) اصول کافی ج ۱
- (۱۴) اصول کافی ج ۳
- (۱۵) همان ماخذ
- (۱۶) همان ماخذ
- (۱۷) همان ماخذ
- (۱۸) جائیه - ۱۳
- (۱۹) به رساله نقدی بر انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم رجوع کنید.

احتیاج، معیار حق هرکس از مادیات (۲)

■ انفاق

در میان چگونگی و آثار و نتایج انفاق قرآن چند مطلب یا حقیقت را گوشزد می‌کند. اول آنکه مالی که از تو می‌خواهد تا در راه خدا از آن بگذری و به دیگران بدهی در اصل ملک مطلق تو نیست، تو مالک چیزی نیستی چه رسد به مالی که خداوند برسم امانت نزد تو گذاشته، و از راه لطف بتو بخشیده. تو با استعدادهای خدادادی خود کار میکنی و از زمین و طبیعت خدا بهره برداری می‌نمایی. این نعمت‌ها هفانند جان و قوای بدنی و فکری امانت‌هایی هستند نزد تو که باید به‌بهترین شکل آنها را بکاربری و مصرف کنی. پس در این منطق ما مالک نیستیم، امانت داریم، امانتی که حقی از آن برای ما هست، حق استفاده و مصرف در حد احتیاج و کفاف، بقیه را باید برسم امانت باز پس دهیم.

پس انفاق بازگرداندن امانت خدائی به صاحب اصلی اش و مال‌کسانی است که خدا تعیین می‌کند. "المال مال الله والخلق عیال الله" مال و ثروت فقط در مالکیت خدا و نزد افراد امانت است که پس از برداشت حق خود به خلق که خانواده خدا هستند، برمی‌گرداند. امام علی به اشعث بن قیس والی آذربایجان چنین می‌نویسد: "کاری که در دست تست وسیله نوشخواری سو نیست، بلکه برگردن تو حلقه امانت است و باید به فرمان آنکس که فرا دست توست، حق آن امانت پاسداری و نگاهبان آن باشی و ترا نرسد که در کار توده

مردم به دلخواه رفتار کنی یا به کاری دست زنی که به آن فرمان نیافته ای، مالی که در دست تست از آن خدای عزوجل است و تو نگاهبان آنی تا آن مال به من باز پس دهی، امیدوارم که من بدترین فرمانروای تو نباشم - والسلام".

دوم آنکه آنچه می بخشی باید از راه حلال یعنی با کار و تلاش شخصی بدست آورده باشی - این معنا را قبلاً شرح دادیم.

سوم آنکه انفاق در اصل میادله ای است بین ارزشهای مادی و معنوی. قرضی است بخدا و تجارته ای است با او - انفاق مازاد، ایثار نیست، ادای وظیفه در برگرداندن امانتی است که نزد شخص است. ایثار وقتی است که شخصی چیزی را که خود بدان احتیاج دارد، به برادر خویش که او هم نیازمند است ببخشد...

انفاق مازاد بر احتیاج دل کردن از چیزهایی است که بدرد ما نمی خورد آزاد شدن از وابستگیهای بازدارنده و آماده شدن برای پرداختن به هدفهای بزرگتر و دل بستگیهای رشد دهنده است. آثار و نتایج معنوی انفاق بلافاصله به شخص باز می گردد - تحولی که در شخصیت وی رخ می دهد پاداش و عوضی است که دریافت می کند - در انفاق انسان چیزی را که نگاهداری آن در حقیقت کمترین سودی ندارد، می دهد و در ازاء چیزهایی که برای او مفیدند بدست می آورد - ارزشهایی که هم در زندگی این دنیا و هم در حیات بعدی سرمایه و عامل رشد و تکامل وی می باشد.

با توجه به محدودیت رشد جسمانی ما به مادیات به اندازه معین احتیاج داریم. لکن نیاز ما به ارزشهای فکری و معنوی حد و مرزی ندارد، زیرا حد تکامل ما در این جهت مسدود نیست. بعلاوه مسیر تکامل انسان، از ماده به شعور، از جسم به روان و از مادیات به معنویات و از خاک بسوی خداست. در شرایط تکامل یافته بعدی ارزشهای نوع دوم عامل حیات و زندگی و قدرت و نیرو بشمار می روند و هر کس آنها را بدست آورده، عامل بقا و رشد و جاودانگی را کسب کرده است "یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم" (

ای کسانیکه ایمان آوردید ، خدا و رسول را پاسخ مثبت دهید هنگامی که شما را بچیزی می‌خوانند که زنده تان می‌کند ، پس انفاق عمل یکجانبه نیست - از دست دادن نیست - زیان کردن نیست - بعکس جلب نفع واقعی است .

پیش از آنکه خدمت به غیر باشد ، خدمت به خود است " و ما تنفقوا من خیر فلا نفسکم " هر چه از مال انفاق کنید برای خودتان کرده اید . برای این عمل بر کسی منت نگذارید زیرا نه فقط چیزی که وبال گردنتان بوده از شما دور شده است ، بلکه عوض هم بدست آورده‌اید " و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم ولا تظلمون " ۲ هر چه از مال انفاق کنید به شما بر می‌گردد و ظلم نمی‌شوید " و ما تنفقوا من شیء فی سبیل اللہ یوف الیکم " ۳ هر چیزی را در راه خدا انفاق کنید به شما ادا خواهد شد .

چهارم - انفاق فقط در یک صورت به مبادله‌ای حیات بخش تبدیل میشود که بی چشمداشت مادی و تنها به قصد نزدیک شدن به خدا ، کسب معنویات و جلب رضایت وی انجام گیرد " و ما تنفقون الا ابتغاء وجه اللہ " ۴ و انفاق نمی‌کنید مگر در پی جوئی روی خدا ، یعنی انفاق باید به عنوان یک گام بسوی تکامل تلقی شود . یعنی تحولی روحی و معنوی در انسان بوجود آورد ، عواطف و احساسات و علایق وی را تعالی بخشد ، افق دید او را توسعه دهد ، از تنگنای خودپرستی و از زندان خود و محدود مادی خارج بسازد ، و خویشتن انسانی اش را تحقق بخشد . این خود که صیغه ای الهی دارد و با خود بشری متفاوت است در کالبد جسم و منافع مادی و شعاع لذات و علائق جسمانی محصور نمی‌ماند ، خویشتن خدایی بنا به ماهیت خود ناچار از حرکت بسوی سرچشمه هستی بخود خویش است . از او برخاسته و ناچار بسوی او کشیده می‌شود . " انا لله وانا الیه راجعون " انفاق ، برداشتن سنگ از پیش پای حرکت خویشتن خدایی است تا بتواند بسوی او ، در راه و در جهت روی او حرکت کند . پس انفاق یک عمل نفسانی است که قاعدتا " باید با یک تحول تعالی بخش درونی همراه گردد . انفاق اگر در یک داد و ستد مادی و مکانیکی محدود شود ، انفاق فی سبیل‌الله

نخواهد بود. یک سوداگری است از آن نوع که در بین ما رواج دارد. پس باید آگاهانه و از روی قصد هدفدار و خالصا "مخلصا" متوجه الله باشد، تا آن تحول معنوی در شخصیت انسان رخ دهد و یک پله او را از خودخواهی، تنگ نظری، نفع پرستی و دنیاپرستی دور کند و به سمت کمال وجود یک انسان خداگونه نزدیک سازد. پس انفاقهایی که براساس معیارها و ارزشهای مادی و این دنیایی انجام می‌گیرد، پذیرفته نیست. ارزش تکامل بخش ندارند، از دیدگاه قرآن و از جهت نزدیکی به کمال مطلق بیپوده‌اند. "لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی کالذی ینفق ماله رثاء الناس" ۵ بخششهای خود را با منت گذاری و ایذاء باطل می‌کند، چون کسی که مالش را برای خودنمایی در مقابل مردم انفاق می‌کند - زیرا هر دادنی عوضی دارد. اگر مالی را بخشیدی بخاطر آنکه بعدا "همانند یا بیشتر آنرا بتو بدهند - عوض تو همین است، اگر بخشیدی تا بعدا" مقامی و موقعیتی کسب کنی عوض تو همین است - اگر بخشیدی تا محبوبیت و جاهت بدست آوری، عوض تو همین است - اگر بخشیدی تا مردم به تو اعتماد کنند، تو را متدین، زاهد و فداکار بشناسند، عوض تو همین است، جز آنها انتظاری نداشته باشی، یا عوض را بدست می‌آوری یا نه، بسته به درستی محاسبات تو می‌باشد. اما اگر پاداش و عوض از آن نوع که حیات بخش، تعالی بخش، پویا، باقی و رشد یابنده و معنوی و خدایی است، می‌خواهی باید انگیزه دیگری در کار تو و در قصد و نیت تو دخالت نکند و راه نیابد "الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یبتغون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون" ۶ آنانکه اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند و سپس آنچه را انفاق کردند با منت و آزار همراه نمی‌کنند، پاداششان نزد پروردگارشان است. و نه بیمی برایشان است نه اندوهگین شوند. اگر هنوز به آندرجه از رشد شخصیت معنوی نرسیده‌ای که بتوانی از مال خود بی‌چشمداشت و بی‌منت و آزاد بگذری، گام اول را آسان تر بردار، از گفتار نیک و خیرخواهی در قول و رفتار شروع کن زیرا اگر این عمل ساده را بخوبی انجام دهی نتایجش بهتر از

انفاقی است که با چشمداشت همراه است .

"قول معروف و مغفره خیر من صدقه یتبعها اذی - واللہ غنی حکیم" ^۷ -
گفتار نیک و آمرزش خواهی بهتر است از بخششی که با آزار همراه شود - خدا
بی نیاز ، بردبار است . تصور نکنی خدا به بخشش تو نیاز دارد ، تو درحقیقت
به خودت می بخشی ، چیزی را که از دست رفتنی و نابودشدنی است برای
خودت نگاه می داری . ازحالت فناشدنی به حالت باقی ماندنی تبدیل میکنی ،
ازدست دادن نیست ، بدست آوردن است ، مال اضافی که بدان احتیاج نداری
(احتیاج واقعی) در هر حال از کف تو خارج است چه درصندوقخانه و یا بانک
نگاهداری و چه اسراف کنی و دور بریزی و یا به میراث بگذاری . در هر صورت
مال تو نخواهد بود ولی وقتی در راه خدا و با نیت پاک می بخشی ، آنرا بدست
آورده ای و محفوظ داشته ای . البته نه بهمان صورت که در شکل متعالی و
رشد یابنده .

از این رو در انفاق زیان نیست ، تجارتی کاملاً "سودآور" . . . و انفقوا ما
رزقناهم سرا " و علانیه بروجون تجاره لن تبور " ^۸ . و از آن چه روزیشان دادیم
پنهان و آشکار انفاق می کنند - امیدوار به تجارتی هستند که هرگز تباهی و زیان
ندارد . این برگشت نتیجه و عوض ممکن است . حتی در همین دنیا هم بصورت
ارزشهای مادیش رخ دهد ، اما بازهم بشرطی که قصد تو این نباشد . در هر حال
آنچه در این میان قطعی است ، حاکمیت قانون و یا سنت مبادله ارزشها است
که نصیب می شود .

بخشش واقعی بلاعوض نباشد ، هرفداکاری و ایثار آثار و نتایجی بلافاصله
برجای می گذارد و مکتسباتی دربردارد . این قانون برکلیه اعمال ما حاکم است
البتہ اعمال و بخششهایی که درجهت کمال و در راه خدا و بطرف روی او باشند ،
عوض های بهتر و کاملتری بدنبال دارند . یعنی ضرورت می یابند ، آنهم ضرورتی
تکاملی " و ما انفقتم من شیء فهو یخلفه وهو خیر الرازقین " ^۹ - چیزی را که انفاق
کنید او جایگزین می کند .

پنجم - انفاق مانند هر عمل دیگری ممکن است باطل و نابود شود و ممکن است باقی مانده، رشد کند. انفاق یعنی دادن مال اضافی فی نفسه و بدون در نظر گرفتن کیفیت و قصد و انگیزه نهفته در پشت آن چیزی را تعیین نمی‌کند. از لحاظ ظاهری دادن مال است به کسانی که احتیاج دارند یا برای ساختن مسجدی، آب انباری و یا درمانگاه و خیریه ای از این نوع ماهیت آثار و نتایج آنرا قصد و نیت پشت آن تعیین می‌کند. در اینصورت است که یا باطل و گم - شدنی و یا ماندنی و بارور خواهد بود. آن حاجی بازاری نزول خواری هم که پولی می‌دهد برای ساختن مسجد یا تهیه درب طلائی امام زاده و آن کارخانه دار استثمارچی که به یتیم خانه کمک می‌کند و یا درمانگاهی می‌سازد و آن زمینخوار بساز و بفروش که قطعه زمین برای ساختن مسجد هدیه ۱۱ می‌کند، همه در ظاهر انفاق کرده‌اند. گذشته از این که گفتیم انفاق باید از مال حلال باشد، به مصداق آیه "یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم" ^{۱۰} - ای مومنین از مکتسبات پاک (حلال خود انفاق کنید و چنانکه امام هم در تفسیر این آیه گفتند، انفاق و صدقه از مال حرام که از ربا و استثمار بدست آمده باشد قبول نمی‌شود.

در صورت حلال بودن اگر بقصد فریب خلق و سودجویی و غرضهای دنیوی باشد، باطل است، چون اعمال ناصالح گم و نابود می‌شوند زیرا تبدیل به ارزشهای برتر نمی‌گردد و این تبدیل در وجود انسانی رخ می‌دهد. شخص بهتر از هر کس از تحولات درونی خود آگاه است. اگر از مالی بقصد جلب رضایت خدا "ابتغاء مرضاة الله" دل‌کندی، قبل از هر کس خودت از تحول درونی خویش آگاه می‌شوی. احساس سبکباری، بی‌نیازی، بتو دست می‌دهد. می‌فهمی که قلبت نرم تر، عاطفه ات رقیق و حساس تر و روح انسانی تو زنده تر شده است. احساس آزادی بیشتری می‌کنی - آزادی از دلبستگی به پول و به مادیات، هراندازه در این پیش‌روی، آزادی عمل تو بیشتر است، روح سبکتر و پاهایت راهوار و چابک تر شده است - پرنده وار قدرت پرواز بدست آورده ای. انفاق واقعی و عمل صالح در یک جا متوقف نمی‌ماند آثار آن اثرات تازه ای بر جای

می‌گذارند و اعمال نیک و صالح تازه‌ای را برمی‌انگیزند. احساس آرامش و آزادی و عطوفت انسانی که به شخص پس از یک عمل نیک و بی‌ریا دست می‌دهد تشویق کننده است. محرک اعمال تازه است و آثاری که این عمل در اشخاص دیگر در قلب و روح و جان دیگران بر جای می‌گذارد، بزودی از بین نمی‌رود که به عکس توسعه می‌یابد، باقی می‌ماند زیرا عمل صالح و انفاق در راه خدا آن است که حیات بخش باشد. موجب تقویت حیات و تعالی زندگی شود.

شما با انفاق بیماری را بهبودی، گرسنه‌ای را سیری، نیازمندی را بهره‌مندی می‌بخشید. با انفاق گرهی را می‌گشایید، جاهلی را آگاه، کوری را بینا و قلبی را شاد می‌کنید. با انفاق، ظالمی را خوار، و مظلومی را مورد حمایت قرار می‌دهید. با انفاق جبهه حق در برابر باطل یاری کرده، و یا یک خلاء و کمبود اجتماعی را پر می‌نمایید و چنانکه از معنای خاص آن بر می‌آید اختلافات را برطرف و محرومیت‌ها را از میان بر می‌دارید. اینهمه آثاری رشدیابنده در روح و قلبت و حیات فردی و اجتماعی باقی می‌گذارد. روی قانون تاثیر متقابل و عمل و عکس‌العمل دائما "رشد می‌کند، هر دانه شاخه‌ای و هر شاخه صدها خوشه بیار می‌آورد.

"مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل اللہ گمئل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائه حبه و اللہ یضاعف لمن یشاء و اللہ واسع علیم" ^{۱۱} - مثال کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه یکصد دانه. و خدا برای هر کس بخواهد چند برابر می‌کند و خدا گشاینده و داناست.

آنان که از روی آگاهی و ایمان به حاکمیت اراده خدا بر جهان و سیر تکاملی خلقت و تعالی حیات از مال خویش می‌گذرند، این عمل را نه برای بهشت و کسب وجهه که صرفاً "از روی ایمان و خلوص انجام می‌دهند. بعکس آنان که از چنان بینشی محروم اند و جز محدوده زندگی مادی و این دنیا نمی‌شناسند، در هر انفاق و دادن مال بازدهی مادی و یا نزدیک را طالبند. هدفشان یا

جلب سود بیشتر مادی و یا فریب خلق و یا بازداشتن مردم از حق و دشمنی با آنان است. پول را در راه اهداف شخصی و ضد اجتماعی و یا ضد توحیدی خرج می‌کنند. "والذین ینفقون اموالهم رثاء الناس ولا یوء منون بالله ولا بالیوم الاخر"^{۱۲} - کسانی که اموالشان را برای خودنمایی نزد مردم انفاق می‌کنند، ایمان به خدا و آخرت ندارند. و یا دشمن حق و مانع راه تکامل اند. "ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله"^{۱۳} - آنانکه کافرند اموالشان را برای بازداشتن از راه حق انفاق می‌کنند.

و یا از روی تردید و ضعف آگاهی و ایمان صرفاً "برای تظاهر به ایمان و مردم خواهی ولی از روی اکراه و بی میلی" "ولا ینفقون الا وهم گارھون"^{۱۴} - و انفاق نمی‌کنند مگر با اکراه و بیزاری.

اخذ یا دادن مازاد، کدام؟

در جامعه توحیدی که نظام و مناسبات اجتماعی بر پایه جهان بینی توحیدی استوار است، بهره مندی از نعمت های مادی و طرز معیشت همه از دیدگاه های فلسفی و اعتقادی "سرچشمه می گیرند. در جهان بینی توحیدی هدف اصلی خلقت انسان، تکامل بسوی خدا و "شدن" یا تحول و صیورت از مرحله زندگی بشری به مراحل عالی حیات انسانی است. هدف رشد دادن استعدادها و خصلت های خدایی وجود فرد، یعنی تفکر و تعقل، دانائی و آزادی اراده حقیقت جویی، بینهایت طلبی، میل به تعالی و نوع دوستی و عشق و پرستش و کمال جویی است. رویهمرفته سیر انسان، حرکت از جبر به سوی آزادی مطلق است. و آزادی خود لازم حرکت و صیورت تکاملی، بویژه در بعد معنوی و فکری است...

در جامعه توحیدی، هدف صرفاً "سیر کردن شکم و تولید برای مصرف بیشتر نیست، در جوامع مادی هدف زندگی، رفاه مادی و ایجاد نوعی تعادل و آرامش و صلح در جامعه است. در بهترین صورت عدالت و آزادی هدف است. در حالیکه در جامعه توحیدی، عدالت و آزادی شرط است نه هدف. شرط لازم برای رفتن به سوی هدف می باشد. از این رو مبارزه ما منحصر "برای کسب آزادی و برقراری عدالت و برابری نیست، ولی رسیدن به ایندو را جهت و شرایط تکامل معنوی افراد جامعه ضروری می دانیم - سرزمین وجود آدمی در هوای آزاد تنفس می کند و بذر انسانیت و خداگونگی با آب عدالت شکوفا می شود.

آن آزادی که به تکامل استعدادهای فرد کمک می‌کند، آزادی انتخاب است. آزادی درونی است. اینکه شخص حس می‌کند اراده اش آزاد و قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب دارد، خصوصیات اخلاقی و خصلت‌های انسانی، تنهادر موقع انتخاب آزاد و آگاهانه تغییر می‌کنند. عمل خوب یا بد، اگر ناآگاهانه و از روی جهل و یا بدون اختیار و از روی جبر، انجام گیرد، ممکن است آثار مثبت و منفی جسمانی، برای شخص بوجود آورد. اما شخصیت معنوی وی را تغییر نمیدهد. حتی ممکن است آثار خوب و بد اجتماعی برجای بگذارد.

فرض کنید انسان می‌توانست بطور غریزی و جبری اضافه درآمد خود را برای دیگران بگذارد. چنانکه بسیاری حیوانات باقیمانده صید را بر جای می‌گذارند تا حیوانات دیگر استفاده کنند. این عمل چه تاثیری در تکامل فرد خواهد داشت؟ هیچ. بجای غریزه ممکن است، عادات و سنت‌های دیرین و دیرپای اجتماعی هم افراد جامعه را به اعمالی وادارند که از علت و انگیزه آن کمترین اطلاعی نداشته باشند. در اینصورت باز هم در عوطف آنها بی‌تاثیر نخواهد بود. در جوامع ابتدائی، می‌گویند تساوی و اشتراک برقرار بوده است آیا این تساوی و اشتراک، آگاهانه و آزادانه انتخاب شده است؟ مردم بضرورت و بی‌آنکه خود بدانند و یا بخواهند به آن نوع مناسبات رسیده‌اند. ضرورت آنها را به صید دستجمعی وادار می‌کند و همان ضرورت اشتراکی و تعاون را در میان آنان حاکم می‌سازد. ما دنبال آن اشتراک و تساوی و تعاون و همدردی هستیم، که بشر آگاهانه و با اراده آزاد و انتخاب برقرار می‌کند. این نوع اشتراک و عدالت نشانه تکامل انسان است و نه اشتراک و تساوی اولیه، که بشر غریزی و برخاسته از جبر اجتماعی و اقتصادی داشت، اگر جبر جامعه و تاریخ، نظامی را بر ما تحمیل کند و ما خود نقشی آزاد و آگاهانه در برقراری آنان نداشته باشیم، آن نظام با نظامات اولیه از لحاظ تاثیری که در تکامل انسان دارند، تفاوتی نخواهد داشت. ضعف بینش ماتریالیستی تاریخ در این نکته هم هست که وقتی انتقال از نظام سرمایه داری و اصولاً "نظامات طبقاتی را به نظامات

اشتراکی و برابری، امر جبری و تحمیل شده توسط نیروهای کور تاریخ قلمداد می‌کند و برای انسانها نقش آگاهانه‌ای درانتخاب آزاد و از روی اراده دراستقرار این نظامات قائل نیست، عملاً " روند تکاملی چندین هزار ساله بین اشتراک اولیه و جوامع اشتراکی کنونی را نفی می‌کند. اگر از روی آگاهی و شعور و بدون جبر و اکراه حق دیگری را ربودی و یا مرتکب ظلم و تجاوز و اهانت به شخص و یا قتل نفس شدی، اندیشه، عاطفه، شعور و قلب و ادراک و سایر احساسات انسانی تو تحت تاثیر آن عمل شکل می‌گیرند و تغییر شکل می‌دهند. چنانکه اگر باز هم آگاهانه و با آزادی و از روی اراده عمل خوبی انجام دادی، حقی را تثبیت و ظالمی را منکوب و یا محتاجی را دستگیری و یا از مال و جان گذشتی، در اینصورت عواطف و احساسات و خصلت های انسانی تو در جهت دیگری (تعالی) تغییر شکل می‌دهند. در غیر اینصورت عمل خوب و یا بد فقط از لحاظ اجتماعی تاثیرات متضاد خواهد داشت، اما از لحاظ شخص چندان تفاوتی ندارند.

بر این اساس است که معتقدیم آزادی را باید بچنگ آورد. تا به آزادی درونی و آزادی اراده افراد کمک کند، یا نشانه ای از آزادی واقعی مردم باشد آزادی که داده شود و یا تحمیل گردد با استبداد فرقی ندارد. همینطور عدالت را. تساوی و برابری اگر با زور و از بالا تحمیل شود، البته نتایجی در از بین بردن فقر و محرومیت مادی و اختلاف بین افراد و طبقات دارد، ولی در شخصیت معنوی افراد جامعه تاثیر تکاملی برجای می‌گذارد. اشخاص باید عدالت را در وجود خود آگاهانه درک و لمس و تجربه کنند، برای اینکار باید خود در بدست آوردنش تلاش کرده باشند.

در روند تکامل تاریخ، بر اساس بینش توحیدی، عوامل محرکه تحولات اجتماعی بطور دائمی از جبر به آزادی تغییر پیدا می‌کنند. یعنی در گذشته تغییر و تحول در نظامات اجتماعی به میزان کمتری به اراده آزاد و انتخاب آگاهانه همه افراد بستگی داشت. اما با پیشرفت جوامع بشری، نقش انسانهای

آگاه و اراده آزاد آنها در تحولات و انقلابات در هر مرحله بیشتر از مرحله قبل می‌گردد.

گفتیم که انفاق مال و یا جان باید نشانه‌ای از حرکت، از جبر بسوی آزادی باشد. نشانه‌ای از رشد اراده و تسلط بر نفس و مهار کردن خواستها و محرکهای جسمانی باشد و در همانحال که نشانه آزادی و تقوای درونی است، خود عاملی می‌شود در پیشرفت تازه بسوی آزادی و تقوی از این رو انفاق باید آگاهانه و از روی اراده و اختیار انجام شود. و دقیقاً "این همان چیزی است که بعضی بهانه ایراد به نظام توحیدی کرده اند. منتقدان می‌گویند، اسلام به مردم توصیه می‌کند، مازاد بر احتیاج را انفاق کنند، حال اگر افراد نخواستند و نکردند باز ثروت در دستهای عده ای جمع می‌شود و اختلاف پدید می‌آید. در صورتی که در نظامات کمونیستی، جز به مقدار احتیاج به کسی نمی‌دهد و مازاد را به زور هم که شده می‌ستانند. در قرآن هر دو معنا بکار رفته است. در بیشتر آیات لحن کلام به گونه ای که توصیه همراه با تاکید را بذهن می‌آورد، جنبه اندرز و هشدار دارد. انسان را از حقیقتی قطعی آگاه می‌سازد. مثل اینکه طبیعی بشما بگوید این سم را نخور شما را حتماً هلاک می‌کند، یا این دارو را مصرف کن، بدون شک بیماریت برطرف می‌شود. وی از واقعیت تاثیر سم و دارو در هلاکت و سلامت شما کاملاً با اطلاع است. اما شما را با زور دست و پا بسته، مجبور به انجام و یا پرهیز نمی‌نماید، آگاهی اندرز می‌دهد، توصیه و تاکید مینماید. در مورد انفاق هم همینطور است، خداوند رابطه‌ی عمل را با هلاکت و نابودی یا حیات درستکاری انسان افشا می‌کند و به مردم اندرز می‌دهد که فرصت مبادله ارزشهای مادی به معنوی و اندوختن توشه برای حیات بعدی در همین سالهای عمر است. بعد از آن شرایطی پدید می‌آید، که این سنت‌ها و قوانین در آن جاری نیست. و این نوع مبادله امکان ندارد، پس هشدار که وقت و فرصت از کف ندهید. "یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا ینفع فیه ولا خله ولا شفاعة والکافرون هم الظالمون"^{۱۵} - ای مومنان از آنچه روزیتان

دادیم انفاق کنید قبل از آنکه روزی بیاید که در آن نه معامله ای و نه دوستی و شفاعتی جاری باشد و کافران (پوشانندگان حق) ستمگرانند.

یعنی کسی که این واقعیت را پوشیده نگاهدارد و اعتنا نکند، بر خود و دیگران ستم کرده است. از این رو دائما "این حقایق را یادآوری می‌کند و به کرات توصیه می‌کند که انفاق را فراموش نکنید: "ولا تنسوا الفضل بینکم" ۱۶ بخشیدن مازاد بیکدیگر را فراموش نکنید و از نتایج حتمی انفاق کردن یا بخل ورزیدن مردم را آگاه می‌سازد. "و مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرزات الله و تثبیتا" من انفسهم کمثل جنه بر بوه اصابها و ابل فاتت اکلها ضعفین فان لم یصبها و ابل فطل و الله بما تعملون بصیر" ۱۷ - خدا تثبیت نفس (انسانی) خود می‌بخشد، مانند باغی است انبوه و بر پشت که بارانی تند بر آن بیارد و میوه‌اش چهار برابر شود و اگر باران درشت بدان نرسد، بارانی خرد، و خدا به آنچه می‌کنید بیناست. و در مقابل سرنوشت کسانی را هم که از انجام این عمل خودداری می‌کنند و یا بخل ورزیدن مال خویش را ذخیره می‌نمایند جلوی چشمشان مجسم می‌سازد.

"لا یحسبن الذین یبخلون بما اتیهم الله من فضله هو خیرا" لهم بل هو شر لهم سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامه ولله میراث السموات والارض والله بما تعلمون خبیر" ۱۸ - کسانی که به آنچه خداوند از فضل خویش به آنان داده است بخل می‌ورزند، تصور نکنند که آن بنفع‌شان است، بلکه به زیان آنهاست. در روز قیامت آنچه را بخل ورزیدند گردن بندشان شود و (بدانند) که میراث آسمانها و زمین از آن خداست و خدا بدانچه می‌کنید آگاه است.

با این انداز و هشدارها که مردم را در برابر انتخاب سرنوشت قرار می‌دهد انتخابیکه به تحول شخصیت آنها کمک می‌کند، راه آزادی را به آنان نشان می‌دهد و سرنوشت شومی که در انتظار مال دوستان و ذخیره‌کنندگان و استثمارگران است، بروشنی ترسیم می‌نماید تا مردم با آگاهی کامل نسبت به نتایج هر نوع عمل و رفتار، بهترین را آگاهانه انتخاب کنند و خود را از اسارت

جبر تمایلات و جبرهای دیگر اجتماعی آزاد سازند .

"والذین یکنزون الذهب والفضه و لاینفقونها فی سبیل اللہ فبشرهم بعذاب الیم - یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانیسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون" ۱۹

آنانکه طلا و نقره را ذخیره می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌نمایند ، به عذاب دردناک بشارتشان ده - روزیکه در آتش دوزخ تفتیده شوند و پهلوها و پشت‌هاشان با آن داغ شود . اینست آنچه برای خویش اندوختید ، پس بچشید آنچه را می‌اندوختید .

نتیجه‌اساسی که از این بحث عاید می‌شود اینکه در بینش توحیدی مبارزه در اصل برای تقرب به خداست و تقرب به خدا متضمن کسب ارزشهای معنوی است . کسی که در این جهت حرکت می‌کند و به اصول ایمان و به لباس تقوی ملبس می‌شود ، خود بخود از تجاوز و ظلم ، از استثمار و رباخواری ، از اسراف و زیاده‌طلبی دست می‌کشد و به احتیاج خود بسنده می‌کند . کار را عبادت می‌شمارد و انفاق مازاد را وظیفه و وسیله تکامل و تقرب به خدا می‌داند .

به عبارت دیگر رعایت این اصول نتیجه جبری حرکت بطرف خدا و کسب ارزشهای معنوی است و همینطور برقراری عدالت و برابری در جامعه و نفی استثمار و اسراف و تبعیض همگی نتیجه حرکت اجتماعی توحیدی و مبارزه برای تقرب بسوی خداست . لذا در حرکت توحیدی اصولاً " چون آزادی و عدالت ، برابری و نظایر آن نتایج عمل خدایی هستند ، هدف نیستند . هدف صیوررت بطرف خدا و دستیابی به حیات پاک و جاودان است و در جریان این تلاش و حرکت است که آن اهداف تحقق می‌یابد .

میل به بقاء محرک ثروت اندوزی

محرک اصلی جمع آوری و ذخیره مال، تمایل طبیعی بشر به حفظ حیات و تامین بقا و رسیدن به جاودانگی است. داشتن این تمایل امری غیر عادی نیست، هر موجود زنده ای در جستجوی راز بقاست و انسان نیز، همه از مرگ گریزانند و انسان نیز، تفاوت در کشف این راز است.

انتخاب راه و شیوه غلبه بر مرگ در رابطه با مفهومی است که از حیات داریم و می‌شناسیم. در اندیشه ابتدائی و خام بشر اولیه، حیات معنایی جز جسم متحرک و نیازمند به خوراک و پناهگاه و آرامش و امنیت ندارد. آنچه حیات را پاسداری و طولانی میکند، خوراک و مرغزار و قدرت دفاع و تهاجم است، تا هرگز گرسنه نشوی و برهنه نمانی و دشمن بر تو غلبه نکند. راز بقا در داشتن ثروت و قدرت است و این راز را اول بار شیطان به انسان آموخت. آدم که نگران حیات و سرنوشت خویش است، اطمینانهای خدا در مورد شرایط زندگی در بهشت او را کفایت نکرد. "ان لک الاتجوع فیها ولا تعری—وانک لاتظموه ا فیها ولا تضحی" ^{۲۰}— (بهشت) برای تست که گرسنه نشوی و برهنه نمانی و در آن نه تشنه شوی و نه در آفتاب بمانی. با وجود هشدارها که فریب شیطان را نخورید که در حقیقت دشمن شماست و هدفش بیرون راندن شما از بهشت است "فقلنا یا آدم ان هذا عدو لک ولزوجک فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی" ^{۲۱}— گفتیم ای آدم، این (شیطان) دشمن تو و همسرت میباشد، شما را از بهشت بیرون نراند که به مشقت می‌افتید— ولی آدم زیر فشار انگیزه بقا و جاودانگی

تحت تاثیر وسوسه شیطان قرار گرفت که دائما " در گوش او میخواند "قال یا آدم هل ادلک علی شجره الخلد و ملک لایبلی" ۲۲ - گفت ای آدم آیا تو را به درخت جاودانگی و سلطنت کهنه نشدنی هدایت کنم؟

انسان که مشتاق زندگی و بقا است و در همه حال شناخت درستی از مفهوم حیات و راز بقا ندارد و سنت های خدا را در تحول حیات نمی شناسد ، تضاد بین مرگ و زندگی را برطبق دستورالعمل شیطان و چنانکه در تفسیر امام از آیات مربوط به عصیان آدم دیدیم ، با فزون طلبی در مال و قدرت و انباشتن و ذخیره کردن و روی آوردن به تملک خصوصی و سلطنت و حکومت و سلطه ، حل نمود ، به درخت جاودانگی یعنی مال و مالکیت و ملک و سلطنت نزدیک شد و بآن چسبید و این شیوه غیر مرضیه را فرزندان ناآگاه وی تا امروز ادامه میدهد . بی دلیل نیست که در زندگی بشر هیچ عاملی باندازه ایندو اکسیر جاودانگی مال و قدرت ، زر و زور - افراد را بخود جذب نکرده و برسر آن جنگ و نزاع رخ نداده است .

■ سرچشمه انحرافات

سرچشمه انحرافات ، جنایتها ، فساد و تباهی و همه در عشق به این دو قرار دارند و شیفتگان و دوستدارانش - ملاء و مترفین - بزرگترین دشمنان حق و مانع راه آزادی و تکامل بوده اند . دوستان و پیروان وفادار شیطان کسانسی هستند که سنت و شیوه وی را دنبال میکنند و کلید بقا را در استثمار و اندوختن مال و در استعمار و توسعه قلمرو سلطه و حکومت خویش جستجو می کنند . خداوند با برانگیختن انبیاء مفهوم درست حیات و سنتهای زندگی را به بشر آموخت ، افق دید او را توسعه بخشید و جلوه های دیگر زندگی را جلوی چشمانش گشود . باو یاد داد که حیات محدود به فعل و انفعالات جسمانی نیست و مرگ پایان زندگی نمی باشد و مادیات به صورتی که در اختیار ماست ،

جاودان نیستند و کسی را جاودان نمی‌کنند. عوامل باقی ماندنی از تحول تکاملی ماده حاصل میشوند و راز بقا در کسب ارزشهای معنوی و خصلتهای خدایی است، آنگاه آینده دو نوع زندگی و طرز فکر و رفتار را پیش چشمها ترسیم کرد.

سرنوشت کسانی که در جستجوی اکسیر جاودانگی و پاسخ به انگیزه بقا، به جمع آوری مال و قدرت پرداختند و تصور کردند این عوامل آنها را پایدار میدارد و از نابودی نجات میدهد و سرنوشت کسانی که از این دو عامل در حد نیاز جسم و گذران زندگی اکتفا نمودند و در پی کسب ارزشهای برتر برآمدند و شخصیت معنوی خود را تکامل بخشیدند. لکن در برابر تعالیم انبیاء، گروهی که ثروت و قدرت را در چنگهای خود داشتند و شیفته و بیمار آیندو عامل شده بودند، مقاومت کردند، آموزش رسولان را بباد طعن و تمسخر گرفتند و بآنها نسبت دروغگو می‌دادند تا از موضع و موقعیت خود دفاع کنند. ولی خداوند برای آنکه مردم با آگاهی از حقایق زندگی و نتایج حتمی اعمال و رفتارشان قادر به انتخاب آزاد راه درست زندگی شوند، از دادن آگاهی دریغ نمی‌کند و پاسخ استدلال دروغین مال دوستان و قدرت طلبان را میدهد "ویل لکل حمزه لمزه الذی جمع مالا" و عده - یحسب ان ماله اخلده کلا لینبذن فی الحطمه و ما ادريک ما الحطمه نار الله الموقده التي تطلع علی الافئده انها علیهم موصده - فی عمد ممدده"^{۲۳} وای بر حال هر نکوهش گر عیب جوی - کسی که مالی کرد آورد و شمردش - پنداشت که مالش جاودانش دارد، نه چنین است. همانا افکنده شود در حطمه و ندانستی حطمه چیست، آتش افروخته خدایی که بر دلها چیره گردد، همانا پوشیده و افروخته بر ایشان است. در ستونهای سرکشیده.

آنگاه با توضیح بیشتری راز حرکت تکاملی را که عامل بقا و وصول به حیات متعالی است، بیان میکند و حیات انسان با تلاش و رنج توأم است. نباید تصور کند که به کمک مال و قدرت میتواند بر همه عوامل هستی چیره و مسلط گردد. نباید فکر کند که میتواند برتر از همه در مال و قدرت شود، بطوریکه نیرویی

زندگی و ملک و مال او را تهدید میکند، تصور نکند که مال و قدرتش جاودان میماند و حیاتش را از مرگ و نیستی میرهاند. باید بداند که راز بقا در آزاد کردن نفس از چنگال این دو تمایل و عشق انحرافی و عبور کردن از گردنه های تکامل و رفتن بسوی حیات متعالی است. "لقد خلقنا الانسان فی کبد - ایحسب ان لن یقدر علیه احد - یقول اهلکت مالا لیدا" - ایحسب ان لن یره احد ... و ما ادریک ما العقبه فک رقبه، و اطعام فی یوم ذی مسغبه یتیمًا" ذامقربه آومسکینا" ذامقربه ثم - اولئک اصحاب المیمنه - والذین کفروا! بایاتناهم اصحاب المشتمه - علیهم نار مؤصده" ۲۴ - که انسان را در رنج آفریدیم آیا پندارد که هرگز کسی بر او توانایی و سلطه ندارد گوید مالی انبوه را تلف کردم آیا پندار کسی ندیدش... و چه دانستی که آندو گردننه سخت چیست، یا آزاد کردن برده، یا اطعام در روز سخت و پریشانی به یتیمی خویشاوند و یا بینوایی خاک نشین. پس از آن است که در ردیف مؤمنان و سفارش کننده به مقاومت و توصیه کننده به مهربانی - در می آید - انسان یاران راستاند، آنانکه به آیتهای ما کفر ورزیدند، یاران چپاند که آتش شعله ور و انبوه برایشان است.

■ راه رستگاری و رسیدن به حیات جاودان

بر روشنی معلوم است که راه رستگاری و رسیدن به حیات جاودان از دو گردنه سخت و صعب عبور می کند و جز این دو عقبه راهی دیگر نیست. یکی عقبه ای که با رها کردن مال و شرکت در این نیازمندی های توده و قیام برای سیر کردن شکم گرسنگان و بینوایان و نجات بتیمان و آوارگان، می توان از آن عبور کرد و دوم عقبه ای که با مبارزه برای آزادی بردگان و اسیران، قابل عبور است. عقبه ای به آزادی و عقبه ای به عدالت می رسد. پس راه خدا، راه بقا، راه

رستگاری، راه تکامل از مسیر آزادی و عدالت می‌گذرد. این قانون آهنین تاریخ و سنت لایتغیر خدا است. هر کس جز این تصور داشته باشد، بر باطل است. مسیر دیگری برای رستگاری وجود ندارد.

و چه شگفت انگیز و درعین حال پرمعنا که راه انقلاب رهایی بخش اسلام هم از دو عقبه اول و دوم بسوی آزادی (هجرت) و عدالت (جامعه توحیدی مدینه) عبور کرد. دو پیمان عقبه اول و دوم که در آن پیامبر رهبر انقلاب شرایط پرشکنجه و آزار و گرسنگی و تعقیب و مرگ و آوارگی، با گروهی از مردم یثرب که مجذوب دعوت و رسالت او شده به حقانیت راه و به‌کیشش ایمان آورده بودند، مخفیانه و در دل شب پنهان از چشمان مأموران و مزدوران دشمن در گذری کوهستانی (عقبه) پیمان برادری و همفکری بست و از آنها تعهد گرفت تا در شهر خود در راه انقلاب بکوشند و یاران همراه گرد آورند و زمینه برای ظهور و شعله ور ساختن آتش مقدس انقلاب توحیدی فراهم سازند. و در سال بعد در همان گذرگاه سخت کوهستان در پوششی از تاریکی شب با نمایندگان جنبش انقلابی در یثرب پیمان دوم را بست که پیمان مهاجرت و جهاد بود و ایندو پیمان راه آزادی انقلاب نوپای اسلام را از حصارهای سخت مکه گشود. مکه ای که با دیوارهای ضخیم یک ارتجاع فکری و اشرافیتی ستمگر و خونخوار و لشکریانی جرار و سنگدل، اجازه تنفس و رشد به نهال نوری انقلاب نمی‌داد و می‌رفت تا آنرا پیش از ریشه گرفتن از بیخ بر کند.

دو عقبه راه خروج از بن بست اختناق و ستمگری را نشان داد و انقلابیون را به آزادی و عدالت رساند و این دو هدیه الهی به بشریت یعنی آزادی و عدل را برای همه انسانها در همه جا و همه وقت به ارمغان آورد. قرآن بانسان دادن این دو گذرگاه سخت که بشر را بسوی فلات مرتفع کمال انسانی هدایت می‌کند مومنان و همه انسانها را در برابر انتخاب آزاد و سرنوشت ساز قرار می‌دهد. از این دو عقبه باید با آگاهی و اراده آزاد عبور کرد. نمی‌شود به گردن کسی افسار زد و بزور از آنها عبور داد. پس اخذ مازاد با زور، راه حل قطعی و ریشه ای

تضاد بین دو وجه وجودانسان نیست. وجه رشدیابنده و تکامل یو و آزادکننده یا وجه خدایی را باید در برابر وجه ضد تکاملی یا وجه شیطانی تقویت کرده، تضاد بین این دو با تلاش و رنج و ضمن عبور از دو گذرگاه صعب انقلاب بسود وجه خدایی حل می‌شود. به هر حال انقلاب درونی نفس را با زور نمی‌توان انجام داد. باین دلیل است که قرآن اجازه می‌دهد تا شخص آزادانه و با اتکا به اراده و نیروهای درونی نفس، مازاد را ببخشد و با اینکار زنجیرها را باز و آزاد و سبکبار توان عبور از گردنه‌های سخت تکامل را بدست آورد. تنها تحت چنین شرایطی است که انفاق فقط یک نشانه از شخصیت آزادشده رو به‌خداست او نشانه‌های دیگری هم دارد. آثار غلبه وجه بالنده نفس در همه اعمال و رفتار و اندیشه و نیت وی پیدا است. شخصیتی در تمام ابعاد هم آهنگ دارد. بر نفس خویش مسلط و مهار همه امیال را بدست آگاهی و ایمان خود سپرده، فردی متقی است و خصوصیات شخص متقی را از زبان قرآن بشنویم: "ذالک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین، الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوه و ما رزقناهم ینفقون - والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالاخره هم یوقنون - اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون" ۲۵.

این کتاب که در آن تردیدی نیست راهنمای متقین است، آنانکه به‌غیب ایمان دارند و نماز بها می‌دارند و از آنچه روزیشان دادیم انفاق می‌کنند. آنانکه به آنچه بتو نازل شده و به پیش از تو ایمان دارند و به آخرت یقین دارند، آنان بر هدایتی از جانب پروردگارشان هستند و آنان پیروز، رستگارند.

پاسخ به سؤال اصلی

اکنون به پاسخ سؤال اصلی می‌رسیم که در جامعه توحیدی تضاد بین تلاش فرد برای تولید و کار و بدست آوردن اضافه تولید از یکطرف و ضرورت اکتفا بمقدار احتیاج، از طریق انفاق و بخشی که ماهه تکامل و رشد نفس خدایی و بالنده

انسان می‌گردد، حل می‌شود. با این راه حل از یکطرف مردم از انگیزه کار و تلاش و خلاقیت محروم نشده‌اند - هر کس می‌داند و اعتقاد دارد که باید با حداکثر ظرفیت خود کار و خدمت کند و استعدادها و خلاقیت هایش را بکار اندازد. زیرا با اینکار خود را رشد داده و انسانیت خویش را اثبات کرده‌است با اینکار راه تکامل و وصول به رستگاری و جاودانگی را پیموده و در همانحال در پرتو رهنمودهای جهان بینی توحیدی، به قانونمندی حاکم بر تبادل ارزشها و رابطه عمل و عکس العمل و آثار اعمال در سرنوشت فرد و کیفیت حیات و ارتقاء آن و راه عبور به مراحل بالاتر کمال و جاودانگی آگاه و مومن است. از این رو از محصول و نتایج کار خود با جامعه همانقدر که بدان احتیاج دارد، مصرف می‌کند و به قول پیامبر اکرم می‌خورد یا می‌پوشد یا سوار می‌شود و یا در آن سکنی می‌گزیند، اکتفا می‌نماید و با دل‌کندن از بقیه محصول که خود خلق کرده و بدان تعلق خاطر پیدا کرده است، زنجیرهای اسارت و میله‌های قفس غرایز و تمایلات نفسانی و محیط اجتماعی را یکی یکی می‌شکند و بجای آنها ارزشهای برتر و باقی ماندنی کسب می‌نماید.

مومن راستین به این قانونمندی ایمان دارد که اضافات و مازاد بر احتیاج و هر چه فزون از نیاز است و انباشته و ذخیره شده از مادیات، قطعاً "دیر یا زود نابود می‌گردد. چیزی که در هر حال فاسد و نابود می‌شود، بدرد ذخیره کردن نمی‌خورد. حماقت است انباشتن و دل بستن و نگران و مضطرب بودن برای چنین ذخیره‌ای که جز وبال کردن و سنگ راه، زنجیر پای، قلاده گردن، افسار بر دهان و کوله بار پشت و حجاب دل و پرده چشم و پنبه گوش و میکرب روح نیست، از عقل و حکمت و درست اندیشی بدور است. فایده‌ای ندارد جز آنکه ترا از رفتن و شدن، از دیدن و درک کردن، از شنیدن حقیقت و احساس و عاطفه و از پرواز روح و اندیشه و از تعقل و تفکر درست بازمی‌دارد و در لجنزار خودخواهی و تنگ نظری و سکون و بی حرکتی و رخوت گنبدیکی و علائق پست آلوده به حسد، کینه و حسرت و تمایلات تجاوزکارانه و ستمگرانه نگاه می‌دارد تا

بهوسی و روح خدائیت چون غنچه ای در داخل آب کندیده ای پژمرده شود و پرنده کوچک خویشتن خدائیت بال و پر شکسته ، بی تلاش و پرواز طعمه نفس مرده خوار شیطانی شده و سرانجام این همای انسانیت و "روح" خدائی در لجنزار غرایز بشری مدفون گردد .

پس چه بهترکه توشه فاسد و نابودشدنی را قبل از آنکه بگنجد و ترا بیمار کند ، ببخشی و ذخیره ای از ارزشهای معنوی کسب کنی که ماندنی هستند و رشد یابنده "یحق الله الربوا و یربى الصدقات" ۲۶ - خداوند اضافه ها (ربا) را نابود می کند و صدقات را برکت و افزایش می دهد .

زیرنویس

(۱) نهج البلاغه	(۱۵) بقره ۲۵۴
(۲) انفال ۲۴	(۱۶) بقره ۱۳۷
(۳) بقره ۲۷۲	(۱۷) بقره ۲۶۵
(۴) انفال ۶۰	(۱۸) آل عمران ۱۸۰
(۵) بقره ۲۷۲	(۱۹) توبه ۳۵
(۶) بقره ۲۶	(۲۰) طه ۱۱۹-۱۱۸
(۷) بقره ۲۶۳	(۲۱) طه ۱۱۷
(۸) فاطر ۲۹	(۲۲) طه ۱۲۰
(۹) سبا ۳۹	(۲۳) همزه ۱-۹
(۱۰) بقره ۲۶۷	(۲۴) بلد - از آیه ۴ تا ۷ و از ۱۱ تا ۲۰
(۱۱) بقره ۲۶۱	(۲۵) بقره ۲-۵
(۱۲) نساء ۳۸	(۲۶) نهج البلاغه
(۱۳) انفال ۳۶	
(۱۴) توبه ۵۴	

تضاد بین امساک از بخشش مازاد و

نیازهای جامعه

می‌پرسند، اگر آنان که اضافه درآمد و تولید دارند، مازاد بر احتیاج دارند، حاضر به دادن آن به نیازمندان نبودند، تکلیف چیست؟ و وقتی زور و اجبار در کار نباشد، و تنها به تقوا و ایمان افراد اتکاء شود، کسانی که فاقد ایمان و تقوی هستند و اتفاقاً "بیش از آنان هستند که اضافه درآمد کلان دارند، مازاد را ذخیره می‌کنند، جامعه را محروم می‌گذارند، در اینصورت اختلاف در ثروت، حتی اختلاف طبقاتی بوجود می‌آید جامعه از تساوی اشتراک و مساوات دور می‌شود.

اسلام را جز با آگاهی از همه ابعاد آن نمی‌توان شناخت. یکی از علل شایع در قضاوت‌های پرت و ناصحیح درباره اسلام یک بعدی نگریستن بدان است. ایدئولوژی اسلامی مجموعه‌ای تجربه‌ناپذیر است. اجرای یک اصل یا قانون بدون رعایت و اجرای بقیه اصول سودی دربر ندارد که اغلب همراه‌کننده و زیان‌بخش است. مثلاً "شنیده‌ام ایراد می‌گیرند به قانون قطع دست سارق. اینگونه افراد شرایط جامعه خود را در نظر می‌گیرند که بسیاری از محسوسان از روی احتیاج و اضطراب دست به دزدی می‌زنند و زندان‌ها را می‌بینند که از آفتابه دزدان پر است. لذا بنظرشان ظالمانه می‌رسد که دست این اشخاص محروم بخاطر دزدی برای رفع احتیاج، سیرکردن شکم خود یا زن و فرزند قطع شود. آری اگر چنین بود، حکم اسلام، حکمی ظالمانه می‌بود. اما این حکم را

در جامعه توحیدی باید در نظر گرفت. جامعه‌ای که در آن همه در رفع نیازمندیهای یکدیگر سهیم و شریک اند. در جامعه‌ای که کسی اضافه بر احتیاج نگاه نمیدارد کسی را استثمار نمی‌کند، نعمت‌ها را بخود اختصاص نمی‌دهد، ذخیره و کنز نمی‌کند، اسراف نمی‌نماید، در جامعه‌ای که به نیازمند حق داده شده بخانه برادر دینی اش برود و بی حضور او هر چه احتیاج داشت بردارد. حتی دست در جیبهای برادرش بکند و بقدر احتیاج پول بردارد. در جامعه‌ای که هیچ کس حق ندارد نسبت به وضع زندگی همسایه، قوم و خویش و برادر دینی خود بی اعتنا باشد. غذا بخورد در حالیکه دیگری گرسنه و بی غذا باشد، در جامعه توحیدی که حکومت وظیفه دارد نیازمندی همه کسانی که درآمد کمتری از احتیاج دارند و یا قادر به کار کردن نیستند، از بیت‌المال در سطح مطلوب و آبرومند تامین کند، کمترین ضرورتی برای دزدی و تجاوز به اموال جامعه باقی نماند. تحت این شرایط فقط کسانی دست به دزدی می‌زنند که تجاوزکار، غاصب، انگل و شخصیتی فاسد و بیمار دارند. در حقیقت مفسداند، حکم مزبور در چنین جامعه‌ای معنا پیدا می‌کند. بگذریم که شرع با این وجود موقع اجرای حکم رعایت شروط و احتیاطهای بسیاری را واجب دانسته است.

در واگذاری امر بخشش مازاد و خودداری از کنز، جامعه اسلامی تا آنجا پیش می‌رود که مصالح جامعه در مخاطره نباشد، و نیازمندیهای اساسی مردم معطل نماند. دین اسلام مجموعه‌ای دستورات و موعظه‌های اخلاقی نیست که بدون ضمانت اجرایی تنها به توصیه اکتفا کند. اسلام نهادهای مختلفی چون نظارت، ولایت و قضا و حکم پیش‌بینی و دستور داده است تا بموقع جلوی انحراف و تجاوز و ظلم گرفته شود و مصالح و منافع عمومی حراست و حرکت جامعه در مسیر آزادی و عدالت و کمال و تقوی تضمین گردد.

جدا از نهی و بازداشتن از کسب مال حرام (از راه استثمار و انواع دیگر دزدی و غصب) مقررات و ضوابط زیر چنانکه قبلاً صحبت شد، جلوی هر نوع استثمار و تجاوز به حقوق مردم را سد می‌کند:

وقتی شخصی با کار خود و از راه مشروع - کسب حلال - صاحب درآمدی شد که اضافه بر احتیاجات روزمره او می باشد ، از این درآمد اضافی بچند طریق می تواند استفاده کند - اسلام جلوی هر نوع استفاده که منجر به استثمار شود بشدت می گیرد . زیرا استفاده از پول برای اخذ ربا یا استثمار و بهره کشی ، ممنوع است ، پس چنین شخصی اجازه ندارد ، ثروت خود را به صورت سرمایه برای استثمار دیگران بکار برده دائما " بر آن بیفزاید .

استفاده از این ثروت اضافی برای رواج فساد و یا برانگیختن فتنه وانجام توطئه بر ضد منافع و مصالح مردم هم ممنوع است و نهادهای نظارت کننده اجتماعی جلوی آنرا می گیرند .

می تواند پول اضافی را ذخیره و اندوخته کند ، اگر ذخیره مازاد بر احتیاج معمولی وی باشد ، مشمول کنز است که حرام بود . اما حکومت اسلامی در این مرحله او را مختار می کند که به عمل حرام او ادامه دهد یا مال اضافی را در اختیار جامعه بگذارد . تا وقتی احتیاج مهمی بروز نکرده و جامعه در تنگنا نباشد ، او می تواند به کار خطای خود ادامه دهد . اما اگر احتیاجی رفع نشده باقی ماند و بیت المال جامعه قادر به تامین آن نبود ، حکومت اسلامی حق گرفتن مازاد را دارد و در صورت امتناع ، زور بکار می برد ، مقدار مالی که از اینگونه افراد اخذ می شود ، بنا به شرایط و موازین احتیاج جامعه فرق می کند ، هر چقدر احتیاج بیشتر باشد ، قسمت بیشتری از مال را می گیرند تا آنجا که حاکم حق دارد همه اموال اضافی را اخذ کند . " خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین " - خطاب به رسول و هر ولی امری " مازاد را بگیر - به خوبی و نیکی دستور بده و از جاهلان دوری کن " .

در جای دیگری گوید این کار نه فقط به سود جامعه که بنفع آنهاست " خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها وصل علیهم - ان صلوتک سکن لهم واللهم سمیع علیم " - از اموالشان صدقه بگیر تا بدان کار پاکشان سازی و تزکیه شان کنی و بر ایشان نماز گذار که نماز تو مایه آرامشی است برای آنان و خدا استوار

و داناست.

پس توصیه اسلام به اینگونه اشخاص اینستکه بجای استثمار، اسراف، یا کنز، اضافه بر احتیاج هرچه دارند، در راه خدایبخشند. این توصیه را از زبان علی بشنویم: "زیاده‌روی را رها، و میانه‌روی پیشه کن، بیاد فردای (سرنوشت خود باش) - از مال به اندازه ضرورت و احتیاجت نگاهدار، مازاد برآن را برای فردایی که نیازمندی پیش فرست (قبل از مرگ ببخش) آیا از خدا انتظار پاداش متواضعین (آنان که تسلیم امر و قانون حق هستند) را داری در حالیکه نزد وی از متکبران (بی اعتنا به سنت های الهی) هستی؟ در حالیکه در ثروت و رفاه غوطه وری، ثروتی که از ضعیفان و پیرزنان باز داشته‌ای، انتظار و طمع آن داری که ثواب راستگویان (که در عمل و عقیده یکی هستند) نصیب تو شود؟ (هدان که) انسان فقط پاداش خیری را دریافت می‌کند که پیش از مرگ برای فردای خود فرستاده است".

"از بدبختی های فرد است که آدمی چیزی را که نمی‌خورد جمع می‌کند و خانه‌ای که نمی‌نشیند می‌سازد و می‌میزد در حالیکه همه را برجای می‌گذارد" باز هم علی است که تاکید می‌کند "بهترین توشه ای که دارید، در راه خدا بدهید و بیشتر از کفاف از آن نخواهید و بیشتر از آنچه برای وصول به هدفهایتان لازم دارید، طلب نکنید".

اینکه علی توصیه می‌کند هرچه را لازم نداری برای فردایی که نیازمند خواهی بود، از پیش بفرست، نظر به قانونمندی دارد که قرآن دربارهٔ ضرورت مبادله ارزشهای مادی یا معنوی و بازده بیشتر آن در فردای سرنوشت، مطرح می‌کند.

راهی که قرآن پیش پای اینگونه اشخاص باز می‌کند، چنانکه رفت صرفنظر کردن از خیری است که بهر حال از بین می‌رود و ذخیره آن کاری عبث و لغو و احمقانه است. خدا از مردم می‌خواهد تا چیزی که الان بدان احتیاج ندارند به‌او قرض دهند. یعنی در راه وی انفاق و صرف کنند - تا در مرحله بعدی حیات

که به ارزشها و کار مایه های تازه ای و با کیفیتی جدید و متعالی احتیاج دارند و بدون آن ها قادر به ادامه زندگی و سازگاری و تطابق با شرایط تازه نیستند، به آنان باز گرداند - در این قرض دادن به خدا که معنایش گذشت از مال و بخشش آن به جامعه است (نه قرضه الحسنه ای که ما معنا می کنیم) بلکه در حقیقت قرض الپسنده - یعنی قرض دادن به خدا همان بخشیدن به بنده خدا و صرفنظر کردن از آن است - زیرا وقتی چیزی را که لازم نداری از خود دور می کنی اولاً " خود را از آسودگی علاقه و دلبستگی بدان یا صرف نکردن در راه نامشروع و یا اسراف و زیاده روی پاک می کنی و ثانیاً " بخدا قرض می دهی - تا بلافاصله در کمیت و کیفیت بالاتری بتو پس بدهد . بچه نحو؟ از طریق تحول تکاملی که در شخصیت تو رخ می دهد و بر سرمایه های وجودی، و ارزشهای انسانی و خدایی ات افزوده می شود. " و اقرضتم الله قرضاً حسناً " لا کفرن عنکم سیئاتکم ولا دخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار " - بخدا قرض نیکو دارید، همانا زشتی ها و بدیهایتان را بستم در باغهایی که جویها در زیر آن روان است وارد سازم . قرضه بخدا، در اصل همان انفاق و گذشت از مال در راه خداست و شامل مازاد بر احتیاج می شود - یعنی اضافه بر زکوه و مالیاتی است که هرکس وظیفه دارد از درآمد و مال خود بپردازد و اقیموالصلوه و اتوالزکوه و اقرضوا الله قرضاً حسناً " و ما تقدموا الانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیراً " و اعظم اجرا " و استغفروا الله - ان الله غفور رحیم " - نماز بپا دارید و زکوه بدهید به خدا قرض نیکو بدهید، و آنچه از مال و نیکی برای خود از پیش می فرستید، بهتر از آن و پاداش بزرگتری نزد خدا خواهید یافت، از خدا آمرزش بخواهید که خدا آمرزنده و مهربان است .

امام متقی و بزرگ ما علی - مسیر و مصیر ما را در رابطه با وظایف و اعمالمان چنین رسم می کند: " بدان که پیش روی تو راهی است بعید، پرمشقت و طاقت فرسا و پرهول و هراس (گردنه ها، عقبه های صعب تکامل) در پیمودن این راه احتیاج داری، از توشه به اندازه نیاز برای وصول به هدف نگاهداری و

مازاد پیش فرستی تا بارت سبک باشد۔ پس در این راه پیمایی دشوار۔ بر پشت خویش مازاد بر احتیاج حمل نکن زیرا این سنگینی بار وبال کردن تو می باشد . وقتی از نیازمندان کسانی را می یابی که توشه اضافی تو را حاضرند حمل کنند و آن زمان (آخرت) که بدان احتیاج داری ، باز پس بدهند ، وجود کسی را که در حال بی نیازی از تو قرض می گیرد در موقع حاجت پس می دهد ، غنیمت شمار و بدان که در جلوی راهت گردنه و گذرگاه کوهستانی صعبی است و پس از آن فرود تو یا برپهن دشت مرتفع بهشت (تکامل) است یا سراشیبی دوزخ (انحطاط) در این گذرگاه آن کسی که توشه ای سبک بر پشت دارد (فاقد ثروت و مالش) بهتر از کسی است که کوله باری سنگین حمل می کند (ثروتمندان) ، پس قبل از رسیدن به گذرگاه (مرگ و حیات جدید) مال را برای خاطر خودت (خویشتن انسانی و خدائیت) بفروست و بدان که کسی که مخازن دنیا و آخرت در دستهای اوست تو را درخواستن مجاز شمرده و نیازمندیهایت را تکفل کرده و از تو خواسته تا از او طلب کنی و او بتو ببخشد که او رحیم و بخشاینده است " . . . (اما بدان) چه بسا چیزی از او می خواهی بتو نمی دهد اما بهتر از آنرا دیر یا زود نصیبت می کند ، یا از آن چیز محرومت می سازد زیرا خیر تو در آنست ، زیرا چه بسا چیزی را خواسته ای که اگر بتو بدهد نابودی دین تو در آنست . پس چیزی از او بخواه که تو را یاری کند . از چیزی که زیبایی او برای تو می ماند و بدی و بالش از تو دور می شود ، در صورتیکه مال نه آن برای تو می ماند و نه تو برای آن ۔ (باید بدانی) که تو در منزل بین راه و در حال رفتن و شدن در طریق آخرت هستی تو را بر حذر می دارم که فریب چیزی را بخوری که (دنیا دوستان) در آن جاودانگی را می جویند و بر سر آن ستیز می کنند . این دنیا پرستان سگان پارس کننده و درندگان تیز دندانی هستند که بعضی بر بعضی دیگر پارس می کنند (برای کسب مال و قدرت) قدرتمندانشان ، ضعیفان را می خورند و بزرگترها کوچکترها را . به درستیکه دنیا داران از راه درست و میانه منحرف و کم شدند . در مال و ثروت و فتنه و ظلم مربوط بدان غرق گشتند و آن را خدا و (مقصد

نهایی) خویش گرفتند. دنیا و ثروت آن با آنان بازی می‌کند و آنان هم با مال و ثروت بازی می‌کنند و عواقب و بی‌آمدهای آنرا فراموش کرده‌اند... پس در خواسته خود دار باش و در مکتسبات به کم راضی باش. زیرا چه بسا خواستهایی که باعث ربودن مال دیگران (استثمار) می‌شوند و هرخواهنده از این نوع نجات نمی‌یابد و هرکس به اندک قانع بود، محتاج نمی‌شود. نفس خود را گرامی و بزرگ دار، اگرچه تو را بسوی امیالت سوق دهند، اگر نفس خود را با آن خواستها معاوضه کنی در هر حال زیان برده ای، بنده دیگران مباش (که انسانیت و نفس خدایی خود را مفروشی و تابع آنان سازی) زیرا خدا تو را آزاد آفریده است - و آن خیری (مال یا خوبی) که جز از راه شر (تجاوز و استثمار) بدست آید خیر نیست و آن آسانی که جز سختی و مشقت دیگران بدست نیاید، آسانی نیست. برحذر باش که توسن طمع و فزون خواهی تو را در آبشخور هلاکت و نابودی نیفکند."

ابوسعید از رسول خدا نقل می‌کند که "خدا را ملاقات کن در حالیکه فقیر باشی نه در حالی که غنی باشی. گفت یا رسول الله چگونه برای من ممکن است که چنین باشم فرمود آنچه از تو خواستند منع نکن و آنچه روزی داده شده‌ای پنهان نکن. گفت چگونه برای من ممکن است، فرمود راه حق همین است و اگر نه آتش است. پیامبر با اشاره به آیه *الهیکم التکاثر*، زیاده طلبی و تکاثر مال شما را نابود ساخت، فرمود: فرزند آدم دائما "می‌گوید مال من، مال من، آیا مال تو جز آنست که صدقه می‌کنی و می‌بخشی پس باقی می‌گذاری، و می‌خوری پس نابود می‌کنی و می‌پوشانی، پس می‌پوشانی."

در قرآن یک شرط اصلی ایمان واقعی، انفاق مال است. در کلیه آیات که وصف مومنان و شرایط ایمان آمده است، انفاق در ردیف بپا داشتن نماز بیان شده است.

انما المؤمنون الذین اذا ذکروا لله و جلت قلوبهم واذا تلیت علیهم آیاته یادتهم ایمانا "و علی ربهم یتوکلون الذین یقیمون الصلواه و ما رزقناهم

ینفقون اولئک هم المومنون حقاً "لهم درجات عند ربهم و مغفره و رزق کریم" . مومنان کسانی هستند که چون خدا را یاد کنند ، قلوبشان بیمناک شود و چون آیات او بر آنان خوانده شود ، بر ایمانشان فزوده شود و بر پروردگار خود توکل و اتکاء دارند- آنانکه نماز بپا می دارند و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند ، آنان مومنان حقیقی اند . از برای آنان نزد پروردگارشان درجات و ارزشی و روزی است .

و بشر المخبئین - الذین اذا ذکروا لله و جلت قلوبهم والصابرین علی ما اصابهم والمقیم الصلوه و ما رزقناهم ینفقون " - فروتنان را بشارت ده ، آنان که هرگاه یاد خدا شود ، دلهاشان بیمناک و بر آنچه به آنان رسد صبور و شکیبا بوده ، بپا دارنده نمازند و از آنچه روزیشان دادیم انفاق می کنند .

انفاق در ردیف ایمان به خدا و رسول او آمده است " آمنوا باللله ورسوله و انفقوا ما جعلکم مستخلفین فیہ ، فالذین آمنوا منکم و انفقوا لهم اجرا " کبیر " بخدا و رسولش ایمان آورید و از آنچه شما را در آن جانشین گردانید انفاق کنید پس کسانی از شما که ایمان آوردند و انفاق کردند برایشان پاداش بزرگی است .

در بینش توحیدی ، ایمان باور داشتن بهمه سنت های الهی و عمل بدان است . تسلیم بودن به نظام هستی و منطبق ساختن همه اعمال و اندیشه ها بر آن نظام و سنت هاست . ایمان را هرگز نباید اقرار زبانی به وجود خدا و پیامبری رسول او تعریف کرد . ایمان واقعی در عمل و شخصیت فرد ظاهر و معلوم میشود . عمل و اندیشه (نیت) شخص باید معرف نوع و درجه ایمان وی باشد . اهمیت توجه به زندگی و معیشت دیگر مردم و گذشت از مال برای تامین احتیاجات متعلق به اندازه ای است که خداوند اینگونه اعمال را شاخصه ایمان به دین خدا شمرده است . در سوره ماعون وقتی می خواهد منکر آئین خدا را به مردم معرفی کند ، بر رفتار اجتماعی او نسبت به محرومان و یتیمان و نسبت به مال و مایحتاج عمومی و ابزار و وسایل زندگی خلق تاکید می نماید " ارایت الذی یگذب بالذین

فذلک الذی یدع الیتیم و لایحض علی طعام المسکین - فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون - الذین هم یراون و یمنعون الماعون" - آیا کسی را که تکذیب دین می‌کند ، دیدی - پس او کسی است که یتیم را می‌راند ، و بر طعام بینوایان ترغیب ندارد - پس بدا بر نمازگذارانی که در نماز خویش تساهل و غفلت می‌کنند - کسانی که خودنمایی و ریا می‌کنند و مایحتاج عمومی را حبس می‌نمایند .

اصول و نظام جامعه توحیدی

جامعه توحیدی را پدیده‌ای از پدیده‌های جهان هستی می‌گیریم که نباید جدا و مغایر با سنت‌های تکاملی حاکم بر هستی حرکت کند .

از آنجا که بحث ما درباره اصول پایه جامعه توحیدی بود ، توضیحات زیر را درباره این نظام و ابعاد و خصوصیات دیگر آن ضروری می‌دانم :

وقتی از جامعه توحیدی بحث می‌کنیم ، نظر به سیستمی از مناسبات اجتماعی و ارزشها و ملاکهای اخلاقی و فرهنگی داریم که حرکت هماهنگ و تکاملی افراد جامعه را با بقیه پدیده‌های هستی ، بسوی الله تسهیل می‌کند ، جامعه توحیدی را پدیده‌ای از پدیده‌های جهان هستی می‌گیریم که نباید جدا و مغایر با سنت‌های تکاملی حاکم بر هستی حرکت کند . از این رو جامعه توحیدی ، جامعه‌ای هدف دار است ، جامعه‌ای متحرک ، حرکتی در شکل و محتوا . جامعه‌ای ساکن و ایستا نیست ، یا چون کارخانه‌ای با حرکتی تکراری و ادواری . بلکه دارای حرکتی تکاملی و بالنده می‌باشد . در جامعه توحیدی انسانها در رابطه با هم امتی واحد تشکیل می‌دهند ، که در یک تلاش مداوم و هماهنگ رو بسوی هدفی مشترک دارند . نظام توحیدی مناسباتی است که میان امت واحد برقرار میشود و تلاشهای آنانرا در حرکت بسوی خدا هماهنگ می‌سازد .

■ امت واحد اسلامی

امت واحد اسلامی چون کاروانی از مسافران در راه مقصد مشترکی هستند

که آرمان و انگیزه ای اساسی جز رسیدن به سرمنزل مقصود ندارند. آنچه در این میان انجام می‌دهند، همه بخاطر تسهیل و تسریع این حرکت هدف دار است. راه دشوار و پرسنگلاخ و پرمهابتی که کاروانیان در پیش دارند، وجود خطرات و تهدیدهای بسیار و دشمنان انبوه کمین کرده در هر گذرگاه، با بیم سقوط در دره‌ای عمیق، یا فرو رفتن در مرداب‌های وسیع گم شدن در کوره‌راه‌های جنگلهای انبوه، با سرگردان ماندن در صحاری و شنزارهای بیکران، غرق شدن در دریایی برطوفانی و ضرورت مبارزه دائمی با امواج صخره‌ها، کوه‌ها و دره‌ها، ایستادگی در برابر طوفان و بوران و پناه گرفتن از صاعقه و زلزله و صدها تهدید جان بر باد ده و گمراه‌کننده دیگر، سبب می‌شود تا افراد امت با زور بازو تنگاتنگ یکدیگر گام بردارند و هر اقدام و حرکت خود را با هوشیاری کامل و مبتنی بر منطق هستی و شناخت صحیح از راه و تهدیدهای آن، هماهنگ سازند و چنان مناسباتی بین خود برقرار سازند تا بیم گمراهی و سقوط، مرگ و نابودی، به حداقل برسد. جامعه توحیدی چنان جامعه‌ای نیست که هدفش بر آوردن حداکثر نیازهای جسمانی مردم باشد. هدف آن در تامین رفاه مادی امت خلاصه نمی‌شود، هدف محدود به تقسیم کار صحیح برای تامین حداکثر بازده تولیدی نمی‌باشد. تولید هر چه بیشتر برای مصرف، هر چه فزون تر معیار فعالیت در این جامعه نیست. برخلاف تصور بعضی برقراری صلح و امنیت و تامین مسکن و نان و وسایل تفریح و لذت جوئی و گذران اوقات فراغت، هیچیک به تنهایی هدف امت اسلامی در جامعه توحیدی نیستند. جوامع و نظامات غیر توحیدی بطور عمده بر روی این اهداف تاکید می‌کنند، درجه موقعیت آنان بستگی به آن دارد که تا چه حد توانسته اند برای مردم خود صلح و آرامش، امنیت و رفاه، لذت و تفریح و عمر دراز فراهم آورند. می‌بینیم که معیار رشد و ترقی و تمدن، نرخهای تولید و درآمد سرانه، نرخ عمر متوسط، نرخ مصرف دستمال کاغذی و صابون، و نظایر آن می‌باشد. هر کشوری که درآمد سرانه و مصرف سرانه بیشتر و عمر میانه طولانی‌تری دارد، پیشرفته‌تر محسوب می‌شود. حتی در جامعه توحیدی عدالت

بمعنای ایستای آن هدف نیست. عدالت در مفهوم صحیح آن نهادن هر چیزی بجای خود و دادن حق هر کس به او و سپردن وظیفه هر کس به وی می باشد. در یک دستگاه فنی در یک ماشین که بطور صحیح و منظم کار می کند، عدالت برقرار است، هر پیچ و مهره و دنده، در جایگاه درست بکار مخصوص مشغول است و نیازمندی او بموقع و بمقدار صحیح رفع می شود، اما این ماشین سالهای سال هم کار کند، همان ماشین اولیه است، جز فرسودگی، تغییری در آن رخ نمی دهد، کار وظیفه ای یکنواخت دارد، در عین تحرک، ساکن و بی حرکت است.

در جامعه توحیدی هدف تنها آن نیست که هر کس بطور عادلانه از غذا، پوشاک و مسکن و کار بهره مند شود، فقط برای آنکه زندگی کند و عمر را حداکثر برساند و بی دغدغه سپری کند، هدف تضمین حرکت جوهری در ذات انسانها و درساخت جامعه است. هدف تعالی بخشیدن به استعدادها و تکامل شخصیت و تحول کیفی در ماهیت است. در جامعه توحیدی هدف حفظ سیستم و نظام موجود نیست، نظام مقدس نمی شود، هدف امت، انسانها هستند که باید به تکامل برسند.

اغلب اتفاق می افتد که در یک جامعه سیستم و قوانین که ابتدا برای خدمت به مردم بوجود آمده اند، اهمیت بیشتری کسب کرده، حفظ و دفاع از آنها بر دفاع از منافع مردم اولویت پیدا می کند، بجای آنکه سیستم در خدمت مردم باشد، عملاً "مردم در خدمت سیستم بکار وادار می شوند.

این گرایش بخصوص از طرف زمامداران پشتیبانی می شود، زیرا این گروه عملاً "موقعیت، قدرت نفوذ، منافع و برتری خویش را در برابر مردم، در حفظ سیستم می یابند. می بینیم نظامی که برای آزاد کردن مردم بوجود آمده است، خود زنجیری می شود بردست و پای مردم. کسانیکه مامور خدمت و انجام وظیفه ای شده اند، بر مردم سلطه می یابند.

پس در جامعه توحیدی، تنها تامین نیازمندیهای مادی مردم در حداکثر

امکان هرگز یک هدف نهایی و مطلوب نمی‌باشد، بلکه سیستم اجتماعی و نظام و مناسبات نیز نباید مقدس شود، زیرا هدف اصلی مردم اند که باید حرکت تکاملی آنان بسوی الله بوسیله این نظام تضمین و تسهیل شود. از این دیدگاه اهمیت تامین نیازمندیهای مادی در چارچوب این سیستم روشن می‌شود. اهمیت آنها در حد وسایل و زمینه‌هایی برای وصول به هدف اصلی می‌باشد. اصالت با هدف است و این تمهیدات و مناسبات و همه شرط و زمینه وصول به هدف بشمار می‌روند. بدیهی است که بدون تهیه شرط و زمینه خارجی، تحول تکاملی در یک پدیده رخ نمی‌دهد، در انسان هم بدون وجود شرایط مناسب خارجی تحول ذاتی در جهت الله تحقق نمی‌یابد. بعضی به غلط، اهمیت شرط و زمینه خارجی را نادیده می‌گیرند و تصور می‌کنند بدون آن قادر خواهند بود به تعالی روحی دست یافته به خدا نزدیک شوند.

دراویش و صوفیان، مرتاضان و تارکان دنیا از این دسته اند. صرفاً "بر درون تاکید می‌کنند و شرایط برونی را در نظر نمی‌گیرند. برای رستگاری روح احتیاجی نیست تا به شرایط مادی جامعه عنایت کنی، مهم نیست در جامعه عدالت حاکم است یا ستمگری، فقر یا ثروت، استبداد یا آزادی، حق یا باطل صلح یا جنگ، تو درون را بنگر و برون را وابند، اندرون از طعام خالی کن تا در آن نور معرفت بینی، این درویش مسلکی باقوانین هستی و سنت‌های تکاملی جهان مغایرت دارد. بدر هر اندازه از قدرت حیاتی در درون خود بهره‌مند باشد، اگر در شرایط مناسب قرار نگیرد، به نهال سالم و بارور تحول نمی‌یابد یا بهمان حال که بود برای مدت‌ها باقی مانده، تدریجاً "قدرت حیاتی خویش را از دست می‌دهد و یا بسرعت بسوی پوسیدگی و انحطاط می‌رود. تعالی ذات و روح انسانی هم به شرایط و زمینه خارجی وابسته است. شکم گرسنه مانعی است در راه تعالی اندیشه و روح. دعای پیامبر را فراموش نکنیم که می‌فرمود خدایا نان را از ما مگیر که در اینصورت نه نماز بپا می‌داریم و نه روزه می‌گیریم.

این دعا فقط نشانه‌ای از اهمیت تامین شرایط مادی نیست بلکه برای

ارتقاء استعدادهای روحی است. شاید اگر تا دیروز زیر تاثیر تبلیغات استعماری و استعمار بیگانگان و ثروتمندان و مستکبران، مردم رسیدن به تقوا و رستگاری و سعادت اخروی را در ترک دنیا و پشت پا زدن بدان می دیدند و فقر مادی و محرومیت را شرط ورود به بهشت و نعمت‌های خوب خدا را مذمت و تحقیر می کردند، امروز کمتر مسلمانی در این حقیقت شک دارد که اسلام دین و دنیا، و دنیا و آخرت را از هم جدا نمی کند و یکی را شرط و وسیله وصول به دیگری می داند. "لا تنس نصیبک من الدنیا".

ولی در مقابل بودند و هستند کسانی که یکسره به عامل خارجی و شرایط بیرونی اهمیت و اصالت می دهند، سعادت و شقاوت را مربوط به محیط و انسان را دست بسته محکوم و زندانی محیط می شمارند. ضعف روحی و انحطاط شخصیت و فساد اخلاقی خود را مربوط به شرایط محیط می کند و برای حرکت جوهری در ذات خویش اصالتی قائل نیستند، در حالیکه سرنوشت هر فرد در هر حال نوع تحول ذاتی وی وابسته است، سرنوشت بذر و نوع نهال و میوه ای که بوجود می آورد در اصل به خواص و تحول ذاتی آن مربوط است، اگرچه این تحول بدون وجود شرایط مناسب خارجی تحقق پیدا نمی کند.

عدالت و رفاه مادی و تامین نیازمندیهای جسمانی افراد وجود صلح و امنیت تنها شرط و زمینه رشد و تکامل اندیشه و روح بشراند. از این رو هرگز نباید از تاکید بر روی مسئولیت اخلاقی و آرمانی انسانها غفلت شود. اگر فراموش کنیم که هر فرد و هر امت مسئولیت آگاهانه برای پیمودن مراحل تکامل و نزدیک شدن به خدا دارد، در اینصورت عملاً "سرنوشت خود را یکسره بدست شرایط محیط سپرده ایم. امتیاز انسان در اینست که می تواند راهبر خویش بسوی آینده باشد. می تواند حاکم و سازنده و سرنوشت خویش را باشد. از این رو در جامعه توحیدی نباید صرفاً بر ایجاد شرایط مناسب در محیط اجتماعی و مادی تکیه و تاکید شود، نباید تنها به تامین نیازمندیهای مادی همه افراد و برقراری عدالت در تقسیم نعمات مادی، اکتفا گردد. در این جامعه لازم است که امت

رسالت تاریخی خود را درک کند، بر قانون حرکت تکاملی آگاه شود و با آگاهی از استعداد های ذاتی و قدرت کمال جویی، هدف نهایی که در مقابل دارد، یک لحظه از مسئولیت خویش غافل نماند.

تبادل ارزشها در جامعه توحیدی

در جامعه توحیدی باید چگونگی قانون تبادل ارزشها برای همه مردم معلوم شود تا هر کس بنحو صحیحی امکانات مادی و وسایل و ابزار را در خدمت هدف اصلی در آورده، مکتسبات مادی را به ارزشهای عالی روحی تبدیل کند.

قانون تبادل ارزشهای مادی به ارزشهای معنوی باید اساس کار امت در جامعه توحیدی باشد. امت در جامعه توحیدی باید بداند که رو بسوی خدا دارد و بطرف وی در حرکت است. آنچه در این سفر سخت و پرنج و درد و تلاش و کشمکش او را بکار می آید، آگاهی و شناخت صحیح از راه و داشتن توشه ای از ذخایر روحی و معنوی است - اما در همان حال نباید فراموش کند که روح از جسم جدا نیست و ارزشهای معنوی و روحی در اثر تکامل کیفی ارزشهای مادی و جسمانی بدست می آیند. شعور انسانی و روح خدایی در سایه فعالیت صحیح اندیشه و تفکر و عمل درست بوجود آمده رشد می کند. عواطف عالی بشری و خصلت‌های خدایی در سایه عمل روی ارزشهای مادی تعالی پیدا می کنند.

برای تلاش و عمل درست و برای اندیشه سالم، بدن سالم باید. فقر و محرومیت در زمینه نیازهای جسم مانع از عمل و اندیشه درست و سالم است.

روح سالم در بدن سالم است از اینرو فقر و محرومیت مادی را باید بعنوان اولین و بزرگترین مانع راه حرکت تکاملی امت شمرد و لازم است بشدت و سختی با آن به جنگ و مقابله پرداخت. فقر و محرومیت که سد راه حرکت تسبیحی انسان بسوی خداست بعنوان یکی از تمهیدات شیطان علیه انسان معرفی می شود. شیطان (مظهر نیروهای بازدارنده از حرکت تکاملی و سد راه انسان بسوی خدا و ضد سبیل) فقرا تشویق و دامن می زند و پدیدمی آورد - *الشیطان یعدکم الفقر* ولی اشتباه است اگر تصورکنیم با تامین نیازمندیهای مادی و از بین بردن فقر و محرومیت مادی و جسمانی شرط کافی برای حرکت تکاملی انسان مهیا شده است. این تنها یک شرط لازم بود اما ضرورت بعدی یا زمینه لازم دوم وجود آزادی است.

آزادی را شرط اصلی حرکت می دانیم و غلبه وجه آزاد کننده یا قوه آزاد کننده بر یک پدیده موجب تحول آن به وضعیت جدید و کاملتری می شود. تا زنجیرهای وابستگی و اسارت پاره نشود، پدیده آزادی حرکت پیدا نمی کند. شیطان مظهر نیروهای بازدارنده است یعنی مانع حرکت انسان بسوی جلو می باشد. می خواهد تا انسان را در وضعیت و حالت بشری (حیوانی) نگاهدارد نیروهای شیطانی در جامعه هم چنین می کنند. قدرتهای استبدادی، استعماری و ستمگران زنجیر بر دست و پای انسانها می نهند و از حرکت آنان جلوگیری می کنند، ستمگران و مستکبرین هم از این لحاظ که عامل فقر و محرومیت و هم عامل اسارت و بندگی و بردگی مردم است، مظاهر و اولیاء شیطان بشمار می روند.

در جامعه توحیدی هر دو شرط فوق باید تامین شود. هم نان و هم آزادی اما هر دو شرط حرکتند نه هدف آن. بسیاری نظامات دیگر هم مدعی تامین دو شرط فوق می باشند و ممکنست در عمل نیز موفق به فراهم کردن آنها بشوند، لکن تفاوت آنها با جامعه توحیدی در این است که ما ایندو را فقط شرط و وسیله حرکت می دانیم و آنان آندو را هدف می گیرند. برای آنان رسیدن به نان و آزادی، آخر خط است. هر دو هدفهای مقدسی می باشند که بالاتر از آن چیزی

وجود ندارد.

در نظام توحیدی نان و آزادی برای حرکت است بسوی خدا و کسب ارزشهای عالی روحی و معنوی ضروری می‌باشند.

بانظرهاهای اسلام درباره‌چگونگی تامین نان و عدالت اقتصادی و تهیه شرایط مادی زندگی بعنوان وسیله ضروری در حرکت و سیوروت انسان بسوی خدا در مباحث گذشته آشنا شدیم.

آزادی و عدالت را مناسبات سیاسی و اجتماعی اسلام در جامعه توحیدی فراهم می‌کنند و این بعد مهم بعدی از ابعاد جامعه توحیدی است، که محتاج بحث مستقل دیگری است.

اما چنانکه یادآور شدیم، جامعه توحیدی نمی‌تواند و نباید وظیفه و رسالت خود را در تهیه نان و تامین عدالت و تضمین آزادی انسانها تمام شده تلقی کند. بلکه لازم است هدف اصلی حیات انسان را بیادش آورد و رمز بقاء و جاودانگی را باو بیاموزد او را با سنتهای حیات و واقعیتهای هستی آشنا کرده، راه را باو بنمایاند و چراغ راهنما و علائم هدایت در اختیارش بگذارد. وجدان انسانی و شعورخدایی را در ضمیرش بیدار کند، او را با استعدادهای ذاتی بعد عرفانی وجود انسانی خویش آشنا سازد. دوگانگی بین ماده و معنا، جسم و روح و دنیا و آخرت را از میان برداشته بر وحدت جهان هستی و حاکمیت یک اراده و یک قانون و همبستگی متقابل کلیه پدیده‌ها تاکید کند.

به انسانها بیاموزد که خدا، اراده فائق و حاکم بر جهان و مظهر مطلق همه‌ایده‌آلها، در رابطه و پیوند تنگاتنگ با همه پدیده‌ها، از جمله انسان قرار دارد. هیچ قلمروی از پهنه هستی از سیطره حاکمیت و اراده و قانون وی خارج نیست.

رسالت انسان آنستکه با عمل و تجربه خود در جهت صحیح به خلق ارزشهای معنوی و رشد و تکامل شعور و روح انسانی پرداخته بدینوسیله تکامل و بقای خود را تضمین کند. پس جامعه توحیدی علاوه بر تامین نان و عدالت

اقتصادی رسالت‌های مهم دیگری دارد. بطوریکه هیچیک از این وظایف از یکدیگر جدا نبوده، مستقل ازهم قابل تحقق نیستند. جامعه توحیدی یک نظام پیوسته و هماهنگ و ارگانیک است که همه ابعاد آن متوجه تامین یک هدف بیشترینست و آن هدایت امت واحد بسوی عالیترین مراحل تکاملی حرکت و صیوررت بطرف الله است.

بدیهی است چنانکه از لابلای آیات قرآن و رسالت انبیاء بر می‌آید، و چنانکه تاریخ بشر گواهی می‌دهد، یکی از بزرگترین موانع راه بشر، فقر مادی و بیهودگی و استثمار بوده است که معلول حاکمیت مستکبرین است. مالکیت انحصاری و استثمار بزرگترین سلاح و عامل استضعاف بوده وهستند. مستکبرین برای حفظ ایندو عامل به مذهب پناه می‌آورند. مذهبی ساخته ذهن و تمایلات خویشتن و موافق منافع و مصالح فردی و طبقاتی، و آنرا در مقابل مذهبی که منعکس کننده واقعیت هستی است علم می‌کردند و بر مردم تحمیل می‌نمودند. بشر زیر فشار فقر تن به اطاعت و تبعیت از مستکبرین می‌دهد و ارزشهای انسانی خویش را فدا و قربانی می‌کند و مستکبرین که این ارزشها را بزرگترین دشمن خود می‌بینند سخت بآنها خصومت و عداوت می‌ورزند.

مشتاقان قدرت و سرمایه با تمام قوا به محو این ارزشها می‌پردازند. تمرکز پول و زور در دستهای مستکبرین نان و آزادی را از خلق می‌گیرد و انسانها را برده می‌سازد و حقایق را مسخ و مردم را استثمار می‌کند. از این رو مبارزه با مالکیت و حاکمیت مستکبرین در صدر برنامه و رسالت انبیاء الهی قرار دارد. با نفی این مالکیت و حاکمیت بشریت از یوغ اسارت و ستمگری و بردگی آزاد می‌گردد و استعدادهای خدایی وی که زیر فشار سنگین استبداد و تزویر بیجان و پنهان مانده بود، شروع به تجلی و رشد و نمو کرده، حرکت تکاملی از سر می‌گیرد. "الذین یتبعون الرسول النبى الامى الذى یجدونه مکتوبا" عندهم فی التوریه والانجیل یا مرهم بالمعروف و ینهیهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم والا غلال التى کانت علیهم

فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم -
المفحلون " . - اعراف / ۱۵۷

آنانکه رسول پیامبر امی را پیروی کنند که او را نوشته در تورات و انجیل نزد خود می‌یابند - و آنانرا به نیکی امر و نهی کند - چیزهای پاک را بر انسان حلال و پلیدیها را حرام و بارهای سنگین و زنجیرها از ایشان بردارد پس آنانکه به او ایمان آورده ارجمندش دارند و یاریش کنند و پیروی کردند نوری را که با او فرستاده شد ، آنان پیروز و رستگارند .

"چنانکه امام علی بن ابیطالب در شرح علت ظهور انبیاء فرموده است ،
" و اتر الیهم انبیائه - لیستادوهم میثاق فطره یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا
علیهم بالتبلیغ و یشیروالهم دقائق العقول و یروهم الایات المقدره " .

خداوند پیامبران را بسوی آنان پی در پی برانگیخت تا پیمان فطری خویش را ادا کنند - یعنی استعدادهای خلاق و خدایی را پرورش داده تکامل بخشند و به کمال برسانند و نعمت فراموش شده را بیادشان آورد - نعمت آزادی ، خلاقیت و تغییردهندگی و یادگیری و شعور که خداوند به بشر بخشیده و انسانها در زیر سلطه حکومت‌های ستمگر و استثمار و استبداد همه را فراموش می‌کنند و از "خود" بیگانه می‌گردند و تنها وجود حیوانی در خاطرش و پیش چشمانش باقی می‌ماند . آری خداوند با کمک انبیاء این نعمت‌ها را بیاد انسان می‌آورد . قدرتی که برای تسلط بر طبیعت دارند ، قدرتی که برای شناخت قوانین و سنتهای هستی دارند ، قدرتی که برای آزاد شدن از جبرهای طبیعت ، غریزه و جامعه دارند ، قدرتی که برای رسیدن به کمال وجودی در هر مرحله یعنی گذر از مرحله حیوانی به انسانی و رسیدن به کمال وجود انسانی و سپس آماده شدن برای عبور به مرحله عالی تر حیات دارند ، و از راه تبلیغ با ایشان به گفتگو بنشینند یعنی در هدایت آنان راه استدلال پیش گیرند ، و عقلهای پنهان شده را بیرون آورند ، آیات و نشانه های قدرت را به انسان بنمایانند - یعنی ذهن و اندیشه انسانها را که اسیر اوهام و خرافه و جهل و در بند فقر و بدبختی و استضعاف

است، آزاد سازند و حجاب جهل و خودبینی را از جلوی چشمان دل و شعور آنان برداشته، امکان دهد تا با حقایق آشنا شوند. نشانه‌ها و دلایل و قدرت خداوند و نظم و آهنگ تکاملی خلقت را دریابند.

این تعالیم هدفهای اساسی و ابعاد مختلف جامعه توحیدی را با صراحت و روشنی تعیین می‌کند. این تعالیم آن هدف اساسی که امت اسلامی در جامعه توحیدی بسوی آن در تلاش است می‌نمایند - هدفی که از بطن نظام خلقت و سنتهای جهان هستی خارج می‌شود - هدفی که در پیشاپیش کاروان بشریت و در دوردست‌ها قرار دارد و چون آهن ربای نیرومندی همه ذرات هستی و از جمله انسان را بسوی خود جذب می‌کند.

هدف جامعه توحیدی برداشتن کلیه موانع اجتماعی - اقتصادی - سیاسی و فرهنگی، از جلوی پای انسان تلاشگر و تکامل پویست. انسانیکه در خط سیر سرنوشت خود از جبر بسوی آزادی مطلق در حرکت است و بقاء و جاودانگی را در آزاد شدن از هروابستگی و پیوستن به کمال مطلق جستجو می‌کند. نفی استثمار و از بین بردن طبقات استثمارگر و برقراری توحید اجتماعی گام بلند و اساسی و نخستین در آزاد کردن انسانها و جامعه انسانی است - برداشتن مانعی است که در راه آزادی اندیشه و روح بشر وجود دارد - آری برقراری عدالت، برابری و برادری و محو کامل استثمار و هر نوع سلطه و بهره‌کشی و ستمگری تنها یک مرحله از تلاش تاریخی انسان برای آزادی و رفتن بسوی خداست - مرحله‌ای که بدون پشت سر گذاشتن آن، آزادی بشر تحقق نخواهد یافت و حرکت تکاملی انسان بسوی خدا میسر نخواهد گشت.

یکی دیگر از ویژگیهای اساسی جامعه توحیدی، از بین رفتن همه انواع اختلافات و تبعیض‌های مادی، رفاهی و استفاده از فرصتهای زندگی است. در جوامع غیر توحیدی، محیط زندگی در شهرها با محیط زندگی در روستاها متفاوت است. شهرنشینان از امتیازات بیشتری برخوردارند و بعکس روستائیان از غالب فرصتها و امکانات مادی و معنوی محروم - مسکن، بهداشت، تحصیلات،

وسایل و رشد و سلامت جسم و توسعه فکر و تکامل اندیشه و روح نابرابر تقسیم شده است.

شهر بر روستا حکومت می‌کند و روستا زیر استثمار شدید شهرنشینان است تا روستائیان از ارزش اضافی که تولید می‌کنند، محروم بمانند. در شهر هم بین طبقات و قشرهای مختلف این تفاوت آشکار وجود دارد. کارگران، که نیروی مولد جامعه هستند، جزو محروم‌ترین اقشار بشمار می‌روند.

در جامعه توحیدی این تفاوتها و تبعیضها از بین می‌رود.

ویژگی مهمتر در جامعه توحیدی مبارزه با آن نوع تخصصی است که بیک بعدی شدن انسان و بیگانگی وی منجر می‌گردد. در جوامع طبقاتی و سرمایه‌داری بویژه در مراحل رشد صنعت و فن هر دسته از مردم مجبورند تمام عمر فقط بیک کار اشتغال داشته، تنها در همان جهت معین تمرین و تجربه و مطالعه داشته‌باشند، بعبارت دیگر در این جوامع هر فرد یادسته افراد تنها یک استعداد و آنهم فقط در یک زمینه خاص پرورش می‌یابد، و بنحوی عمل می‌شود که افراد قادر نباشند جز بموضوع تخصصی خود بیندیشند و اطلاعاتی کسب کنند.

تقسیم کار فکری و یدی از خصوصیات جوامع طبقاتی در طول تاریخ بوده است. در یونان قدیم هم معتقد بودند بردگان و مردم بربر باید کار یدی کنند و یونانیان و هلن‌ها کار فکری. اندیشمندان برای حکومت‌کردن و جریان دادن و فکر کردن آفریده می‌شدند و مردم عادی برای کار کردن. این تقسیم کار، تا به امروز حتی با شدت و عمق زیادتری برقرار است.

پیدایش و گسترش علوم اداری، سیاسی و رهبری جامعه بعنوان یک تخصص از ویژگیهای نظامهای طبقاتی است. بعضی درس می‌خوانند برای آنکه حکومت کنند، در مدیریت و رهبری و حکومت کردن متخصص می‌شوند و بقیه مردم که فاقد معلومات و تخصص و رهبری می‌باشند، باید فرمان ببرند و اطاعت کنند. فکر کردن امری تخصصی می‌شود. صندوقداربانک، کارگر کوره یا مراقب فیوزهای برق در یک کارخانه، شیمیدان و متخصص آزمایشگاه هر یک فقط باید بکار خود

بپردازند و در آن زمینه مهارت بیشتری کسب کنند.

سیاست و مدیریت و رهبری را به متخصصین واگذار کنند، و لذا در هر یک از زمینه های دیگر زندگی و حقایق جهان ناچار از تبعیت و تقلید می باشند، این از خود بیگانگی یا تک ساخته شدن انسان از جنایات بزرگ نظامهای غیر توحیدی نسبت به انسانیت است.

در جامعه توحیدی البته کسب مهارت در انجام یک وظیفه خاص نفی نمی شود و مشاغل از بین نمی روند، ولی هرگز اجازه نمی دهند زندگی فرد در تخصصش خلاصه شود. اجازه نمی دهند سایر استعدادهای یدی و فکری شخص مکتوم باقی بماند، بویژه چون زندگی و اداره و رهبری جامعه و سیاست به همه مردم مربوط است و برعهده همگان می باشد. هرگز نباید اجازه داد بعضی مردم یکسره به کار جسمی معینی مشغول شوند و بعضی دیگر در تمام عمر دستشان با بیل و کلنگ و چکش و سندان، پیچ و مهره، داس و اره آشنا نشود. انسان در جامعه توحیدی در همه ابعاد وجودیش باید رشد کند و بویژه بعد فکری و روانی انسان اهمیت بسزایی دارد. خیانت است اگر توده ها را با مجبور کردن به کارهای یدی از فکرکردن و از پرداختن به مسائل دیگر زندگی و از جمله ایدئولوژی باز داریم. کار یدی و بدنی برای همه مردم لازم است و کار فکری هم برای کسانی که به کارهای فکری اشتغال دارند ضرورت دارد که بخشی از سال را در کار تولیدی بطور جدی و فعال شرکت جویند. درست نیست که بعضی فقط تولید کننده و بعضی مصرف کننده مواد باشند. بالاتر از آن امور مدیریت و رهبری فکری است که هرگز نباید تخصصی شود. در جامعه توحیدی عصر پیامبر در مدینه، همه مومنان در امر اداره جامعه، اداره شهر و فرماندهی سپاه و آموزش و تعلیم مکتب و نظایر آن مشارکت داشتند و این وظیفه به نوبت به افراد مختلف واگذار می شد. اهمیت این مسئله بقدری است که اگر از آن غفلت شود، جامعه با سرعت بسوی طبقاتی شدن میل خواهد کرد. اگر اجازه داده شود بعضی افراد فقط به امور مدیریت و رهبری و فرماندهی بپردازند، تدریجا "انگیزه قدرت-

طلبی و حفظ آن تقویت می شود ، بطوریکه حاضر به ازدست دادن آن نخواهند بود و برای دفاع از قدرت بر مردم ستم روا خواهند داشت . خود برتربینی و جاه طلبی در این نوع مناسبات زمینه رشد دارد . نظام شورایی در جامعه توحیدی موضوع یک چنین تقسیم کار غیر انسانی را منتفی می کند . مردم در وسیعترین سطوح اجتماعی مستقیماً " در امر اداره امور خود شرکت خواهند کرد . دهقانان مستقیماً " رهبری و اداره ده را برعهده می گیرند و توده در شوراهای محلی و کارگری و نظایر آن از درون این شوراها ، شوراهای سطح بالاتر بیرون می آید و تا می رسد به عالیترین شوراهای رهبری کننده کشور و چون اعضای شوراها به انتخاب مردم و در هر مرتبه تغییر می کنند ، خود بخود در طول زمان هم مردم با شانس مساوی در امر رهبری جامعه در تمامی سطوح شرکت داده می شوند .

از آنجا که بحث تفصیلی درباره سایر ویژگیهای نظام توحیدی را ببعد موکول کردیم ، لذا به اشاره ای کوتاه به دو دیگر از اصول پایه ای آن اکتفا شد .

